

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228836

UNIVERSAL
LIBRARY

Osmania University Library

Call No. ۳۲۹ ۹۵۵

Accession No. 16432

Author

مکتب ابرج - بان آسا

Title

حکومت پیشوا

This book should be returned on or before the date last marked below.

مقدمه

همه کسانی که ایرانی هستند و کشور عزیز خود را آباد و آزاد و سربلند می‌خواهند، همیشه و مخصوصاً بهنگام خطر، بیاری آن می‌شتابند و با کوشش و تلاش فداکارانه خود از آزادی و آسایش مرز و بوم خویش و آنچه در آن برایشان گرامی است بنا به توانائی و شایستگی خود دفاع میکنند

در میان عقب افتاده ترین مردم جهان گرفته تا پیشروترین آنها؛ کدام انسان سلامت و شرافتمندی را میتوان یافت که بغانه و خانواده و سرزمینی که از آن برخاسته است دلبنده نباشد و آنچه را که مایه هستی و زندگانی و نشاط و سربلندی خود می‌شمارد، گرامی ندارد؟

بی شک مردم گرامی کشور ما که از حساس ترین و هوشیارترین مردم جهانند در این دلبستگی بغانه و خانواده و شهر و کشور خود، میتوانند در جهان ضرب المثل مبین دوستی و نوعپرستی باشند.

این جمعیت پانزده با بیست میلیونی که ساکنین امروزی کشور ما را تشکیل میدهند، یادگار صدها میلیون جمعیت برجوش و خروش و سرافرازی هستند که هزاران سال با نیکنامی و بزرگی در جهان میزیسته‌اند ایرانیان امروز باز مانده ملت بزرگی هستند که از میان هزاران هزار پیش آمدهای ناگوار و افسوس انگیز گذشته و صدها پستی و بلندی را، در تاریخ حیات پر آشوب خویش پشت سر گذاشته‌اند. ولی تاریخ گذشته ملت ما اکنون، جز خط های درهم، نشانه دیگری در خود نگاه نداشته است.

قافله خسته‌ای که ملت ایران نام دارد پس از هزاران ساله اکنون با شمار اندکی از سرنشینان خود بنزله که زمان کنونی رسیده است. افسوس! آن قافله بزرگی که در هزاران سال پیش، در این فلات پهناور براه افتاد و با سرمستی و نیروی فراوان، جلودار تمدن آسیا و جهان بود، کنونرا خسته و نالان است و در پی جانی می‌گردد تا دمی بیاساید

وراهی رامیجوید که کاروان پرشتاب تمدن جهانی سالها است از آن گذشته! هزار افسوس، که قافله سالاران این کاروان، بسیار نزدیک بین شده اند! آنها برای یادآوری گذشته پرافتخار حافظه قوی و بی خطای خود را نگاه داشته اند، ولی چشمان دقیق و دوربین خود را از دست داده اند. یعنی بگذشته بیشتر میپردازند ولی آینده را کمتر میبینند!

مسلماً هیچکس از دوستان این ملت که نسال، نه از آینده نومید است و نه نومید خواهد شد، زیرا اگرچه ملت، اکنون بسختی و مشقت زندگانی میکند ولی این سختی های ناگوار سبب آن نخواهد شد که ما دل از این آب و خاک برداریم و میهن بزرگ و خانواده گرامی خویش را فراموش کنیم.

ما همه امیدواریم که این ملت بزرگ بزودی روزگار ناسازگار را سر خواهد کوبید و با درنوردیدن گمراهی و تیره روزی به نیکبختی و سعادت خواهد رسید!

حوادث بد و برگزند همیشه و در همه جای جهان ملت های گوناگون را بیازی گرفته و زندگانی آنانرا دستخوش ناکمی و بد بختی و هراس و آشوب و ناامیدی ساخته است؛ ولی ملت های توانا و سرفراز اگرچه مدتی با این ناکمی و بیم و ناامیدی ها دست بگریبان بوده اند، هرگز امید خود را نسبت بآینده درخشان از دست نداده و با کوشش و تلاش و بردباری، آسایش ملی و ارزش کلی خود را در جهان بدست آورده اند.

اندر بلای سخت پدید آرند، مردان:

صبر و بزرگواری و سالاری

همه میدانیم که پس از جنگ دوم جهانی، مردم بسیاری از کشورهای آسیب دیده که امیدها و آرزوهای خود را بر باد رفته میدیدند و خانواده و بستگان و خانه ها و شهرها و استقلال و آزادی خود را از دست داده و بیکار و سرگردان مانده بودند، کشورهای خود را رها کرده و بکشورهای دیگری که شرایط زندگانی مساعدتری داشتند مهاجرت کردند.

افزایش روزافزون جمعیت در کشورهایی که دارای منابع طبیعی کافی نیستند، همچون آلمان و ایتالیا و انگلستان و ژاپن، شاید مهاجرت را

امری اضطراری کرده است ، ولی در کشوری مانند مپهن عزیزما که دارای منابع طبیعی سرشار و وسعت فراوان است اگر بنادروشهرهای مرزی ما خالی بماند و کسانیکه توانائی مالی دارند ، بکشورهای اروپا و آمریکا بروند و بازنگردند ، بسیارعجیب و غیرطبیعی بنظر خواهد رسید !

انکار نباید کرد که مردم کشورما بکشورزمین و خانه آبا واجدادی خود ، دلبستگی دارند و عشق بآب و خاک و آداب و رسوم ملی هنوز در کانون دل آنها شعله وروفروزان است ، ولی فشاروتعدیات و بی عدالتی و بی اعتنائی دستگاه حکومت ازطرفی و شرایط بهترزندگانی ومحیط مساعد دردیکر کشورها ازطرفدیگر ، عامل بزرگ دلسردی مردم واحیانامهاجرت آنها بکشورهای دیگر است .

درغالب کشورها واز آنجمله در کشورما ، برای قاچاق طلا وارزهای خارجی و گوهرهای گرانبها وخارج کردن این سرمایه های ملی از کشور مجازات های سخت و گاهی کیفر اعدام درقانون پیش بینی شده است .

آیا عجب نیست که زمامداران بعضی کشورها ، انسان ها - این سرمایه های بزرگ - خود را باسهل انگاری ازدست میدهند و کسانی را که خود بدیدآورنده این سرمایه ها و بسی آبادانی ها هستند ، باروش بد و ناپسندی که پیش میگیرند بیکاره ومأیوس کرده واز کشورفراری ودرر می سازند ؟

روش ناپسند و برخلاف عدالت حکومت های کشورما نیز ، درمردم بآک نهاد ، گاهی روح سرکشی و طغیان و گاهی بدبینی و یأس و بی اعتنائی ومهاجرت را برمیانگیزاند .

آثار و نتایج اینگونه رفتارها که هرج و مرج وآشوب و نارضایتی وسختی معیشت مردم است ، درسال های اخیرچنان در کلیه امورسیاسی و اجتماعی واقتصادی کشورما مشهود بوده است که جای انکار وتوضیح ندارد راستی جای شگفتی و افسوس است که ما بزرگترین سرمایه های

طبیعی وانسانی را میداریم و آنها را ، با عدم توجه و بی اعتنائی بی بهر گذارده ایم و برای خریدن مشنی شکر وچندمتری پارچه ، برای مردم کشور خود ، بکمک های بیگانه و پول دیگران چشم دوخته ایم !

آرزوی کمک های خارجی و امیدواری بسخاوت ملت های دیگر ، چنان ما را مشغول کرده است که انجام تمام کارهای اجتماعی و اساسی را ، با آن وسیله شدنی می شماریم و مثلا بکار گماردن صد ها هزار مردم بیکار کشور خود را در مزارع و زمین های بایر و آغاز بکارهای سودمند اجتماعی و اقتصادی را موکول بکمک های خارجی دانسته و در گرو اقدامات و توجهات دیگران قرار داده ایم

دلپائیکه در این کشور، برای ترقی و سعادت این مرز و بوم می پندد امیدوار آن هستند که موانع مصنوعی و خیالی که در سر راه این ملت است از میان برود و سیاست خارجی و بی لیاقتی و اشتباه کاری که مانند تارهای طلسم آسای عنکبوت آدمی خوار، بردست و پای عده کمیابی از سیاستمداران این کشور پیچیده از هم بگسلد .

امروز دستگاه حکومت ، در همه جای جهان برای راهنمایی و ترقی و پیشرفت مردم و کشور، وظایف سنگین و بزرگی دارد و روشن است که وظیفه دستگاه دولت در کشور ما که مملکت تکامل نیافته ایست ، سنگین میباشد و این دولت است که با اتحاد و همدستی با ملت ، باید برای از میان بردن موانع زندگانی مردم و ساختن ایرانی آزاد و آباد همکاری کند . دولت های خوب بجای زنجیر بردگی ، بملتی که بر آن حکومت میکنند ، خوشبختی و عدالت و سعادت هدیه خواهند کرد :

این هدیه از هربنا و مؤسسه ای پایدارتر و اثر آن در زندگانی ملت نیکوتر و بیشتر است .

مردم و دولت ها

مردم و دولت هایی که امروز در آینده، بر این کشور فرمان خواهند راند ، نباید اشکالات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی گوناگونی که کشور ما را از هر طرف احاطه کرده است، بهانه ناامیدی و بیدادگری سازند و کشور را با بیدادگری خود آشفته کنند .

یأس و بیدادگری، تعادل و آرامش جامعه را برهم خواهد زد و سبب خواهد شد که دولت ها از روی ترس و پیش بینی های غیر واقع از قدرت و

نیروی خود سوء استفاده کنند و ملت ها نیز با از دست دادن آرامش و تقلید از روش های خشونت آمیز و غیر عادلانه دولت ها افراط و بیداد گریرا یاد بگیرند !

دولت و ملت باید برای مبارزه با مشکلات زندگی خود ، راه های صحیح تر پیش گیرند و در مقابل مشکلات و حوادث ، بجای شدت عمل و خشونت یافریاد وزاری ، خونسردی و عقل و تدبیر پیشه سازند .

در کشور ما ، مخصوصاً در روزگار کنونی ، مردم وظیفه دارند که گذشته از شرکت در انتخابات و اعمال حقوق اساسی خود در تشکیل حکومتها ، دستگاہ دولت را که دست و پایش در قید و بند تشریفات ناقص و غلط اداری بسته شده و تشبثات و خواهش های ارباب زوروزر بر آن تأثیر فراوان دارد ، با تکررات دائمی و راهنمایی های عاقلانه ، در جریان خواهش ها و آرزوهای حقیقی خود بگذارند و در این راه که متضمن خیر و صلاح دولت و ملت و ترقی کشور است هیچ مانعی را سد راه نشانند .

درست است که گاه محیط اجتماعی و حوادث روزگار ، ممکن است زمامداران مغرور و بی خبر را از توجه به آرزوهای ملی باز دارد ، ولی این گفته را میباید قبول کرد که برآستی : در گفتن اثری است که در نگفتن ، آن ، نیست .

بعضی مردم که از رنج روزگار ناسازگار بجان آمده اند ، راهنماینها تقاضا ها و صلاح اندیشی های خود را ، با زهر کلام و انتقادات سخت و تکان دهنده میآمیزند و با اصطلاح بهیچ چیز جز مرک دشمن راضی نمیشوند ! درست است که این طرز سخن و رفتار برای عده ای از مردم خوشایند و برای عده ای از زمامداران ترس آور و تکان دهنده است ، ولی آنانرا که باید بحقیقت آشنا کند و در پافشاری در راه ناصواب لجوج تر و بی پروا تر میسازد .

این روش که جنگ اعصاب و مبارزه ناصواب نام آ دارد ، غالباً بجای سود ، بردم زبان میرساند و مقصود اصلی در خلال آن فراموش میشود . برای راهنمایی دولت ها و بیداری ملت ها تلخی حقیقت کافی است و برای روح های بزرگ و مغز های فکور ، این تلخی ، زننده و نامطبوع نیست !

درست است که بعضی اوقات عربان کردن حقایق ، مانند عربان راه رفتن، از نظر حکومت وقت باسنت مردم مجاز نیست ؛ ولی طبعاً برای گفتن آن کمی فداکاری لازم است و این همان فداکاری است که برای جامعه، گاهی حکم داری مفیدی را دارد .

وقتی روزنامه ها در پی نظریات و مطامع مخصوص و معین خود باشند و بجای انعکاس خواهش و آرزوی مردم ، ستونهای خود را با تملق و چاپلوسی پر کنند و به امید استفاده از حمایت دولت برای منظورهای مخصوص خود ، از انعکاس کوچکترین صدائی بپرهیزند ، انتشار یکچنین نظریات مستقلی برای نشان دادن جریان فکری مردم در این روزها بسیار لازم و ضروری بنظر میرسد؛ مخصوصاً که در این نوشته ها برای گفتگوهای صادقانه و بی پروا ، با مقامات دولت مجال و آزادی بیشتری وجود دارد . مقصود از آقای نخست وزیر که در این نوشته ، همه جا تکرار شده ، بطور کلی نخست وزیر معین و مخصوصی نیست و اگر چه بمناسبت وقایع روزمره از نخست وزیر فعلی و گذشته نام برده شده است ، ولی مقصود، تنها آنها نبوده اند و روی سخن با همه مراجع دولت چه در گذشته و چه در آینده است .

مطالب این نوشته کلی است و تا آنجا که ممکن بوده ، نموداری از عقاید مردم نسبت بحکومتها و نمونه هایی از آرزوهای آنها نسبت بزندگان آینده خود میباشد .

امید آنست که این نوشته با همه کوتاهی و اختصاری که دارد ، سهم خود را در انجام آرزوهای ملی و میهنی انجام دهد .

تهران - آذرماه ۳۲

آقای نخست وزیر ، برای من که نویسنده این نوشته کوتاه هستم و برای تمام افراد ملت ، فرق نمیکنند شما کی هستید و در چه زمانی بسر میرید ، برای ما کافی است که شما ایرانی باشید و باین مملکت علاقه داشته باشید .

نخست وزیر ی که ایرانی باشد طبعاً باید برای خدمت بمملکت وهم میهنان خود این خدمت را قبول کرده باشد و چنین نخست وزیر ی بدون شك با بزرگ منشی و عدالت که صفات دیرینه ایرانی هستند ، سخنان هم میهنان خویش را با دقت و بی نظری خواهد شنود .

آقای نخست وزیر گمان میکنم برای شما هم کافی باشد که بدانید کسیکه در خلال این نوشته با شما صحبت میکند ، يك ایرانی است . این صفت ایرانی ، بنویسنده اجازه میدهد که از حقوق اجتماعی و سیاسی خود استفاده کرده و مانند یکی از میلیونها مردمیکه قانوناً پدید آورنده حکومتها و راهنمای آنها باید باشند با شما صحبت کنم .

با این مقدمه ، تصور میکنم که صحبت دو نفر ایرانی راجع بخانه ای که در آن زندگانی میکنند مانعی نخواهد داشت و اگر شما خود را نماینده عالی قدرت ملی و مأمور وظیفه شناس مردم بدانید و من نیز همچون شخص قانونی و وظیفه شناسی ، مطیع قوانین و معتقد بر فراه و آسایش ملت خود باشم ، مسلماً در این گفتگو اختلاف قابلی بین ما بوجود نخواهد آمد و گفتگوهای ما جنبه دوستانه خواهد یافت .

این گفتگوهای دوستانه میان دو نفر که هر دو مدعی میهن دوستی و وظیفه شناسی هستند ، گاه بقدری لازم و ضروری میشود که هر گز نمیتوان از آن صرف نظر کرد و از اینرو خواهش میکنم اجازه بدهید گفتگو را آغاز کنم .

آقای نخست وزیر ، ممکن است در بعضی نکات ، سلیقه من و شما متفاوت باشد و اگر احیاناً چنین اختلاف نظری ظاهر شد من از حالا بشما قول میدهم که هر گز این اختلاف عقیده را حمل به بیعلاقگی شما بمملکت و مصالح غالبه آن نخواهم کرد .

شما میدانید که گاهی از اوقات بعضی مأمورین دولت که در اشتباه کاری و تجاهل انگشت نما هستند ، با کوچکترین سوء ظنی صحیح و یا ناصحیح ، مردم را بخیان و اخلاص گیری متهم میکنند ولی مطمئن باشید که من در باره شما که ایرانی برجسته ای هستید ، هرگز چنین اشتباه کاری و اتهامی را روا نخواهم داشت . زیرا من میدانم ، کسیکه ایرانی باشد میل دارد به ملکیت خود خدمت کند ، همه کس ممکن است اشتباه کند ولی مسلماً اشتباه با خیانت فرق فراوان دارد و کسیکه انصاف و فضیلت را سرمشق زندگانی خود ساخته نباید هر گمراهی را خائن بنامد .

آقای نخست وزیر :

من شخصاً احساس میکنم که بکشور خود علاقه فراوان دارم و همین دلیل با همه موانعی که در اظهار عقیده صریح و روشن ، در این روزها وجود دارد ، زحمت نوشتن و چاپ این نوشته را بخود میدهم .

راجع بشما هم که نخست وزیر هستید ، البته بخود اجازه نمیدهم که علاقه و دلبستگی شما را بهیچن انکار کنم .

نباید ندیده گرفت که ممکن است يك ایرانی بیش از حد لزوم شیفته مقام و قدرت و افتخارات تازه باشد ولی مسلماً وقتی برمسند وزارت تکیه میزند و از افتخارات و مزایا و احترامات مقام خود برخوردار میشود ، باید بر علاقه و محبت او به مردم و کشور افزوده شود .

نخست وزیر ایرانی و روشن بین ، بخوبی میداند که وقتی مردم ملت او خوشبخت و مستقل باشند و در جهان ارزش و افتخارات خود را نگهداری کنند نخست وزیر هم میتواند مرد بزرگ و قابل احترامی باشد .

راستی تاکنون هیچوقت با خود فکر کرده اید که مقام نخست وزیری بفردی که بیش از احراز آن مقام ، يك آدم معمولی است ، چرا ناگهان اینقدر قدرت و احترام میدهد ؟

معلوم است که نخست وزیر آزاده و عاقل همیشه اینطور فکر خواهد کرد که قدرت نخست وزیری او نیروئی است که مردم با صرف نیروهای مادی و معنوی خود آنرا ساخته اند و برای رفاه و آسایش جامعه آنرا در اختیار نخست وزیر قرار داده اند !

احترامیکه این مقام دارد از آن جهت است که ریاست دولت، مقامی است که در هر زمان یک نفر بیشتر متعلق آن نیست و بیشتر ارزش آن مربوط باینست که نخست وزیر با تصدی آن بتواند خدمات بی نظیری بمله خود انجام دهد .

مقام و قدرتی که هر نخست وزیر دارد مربوط و متعلق بمله نیست و من امیدوارم که شما هیچوقت تصور دیگری در این باره بخود راه ندهید و بدانید که شما ، جز در مقابل خدا و مردم ، مسئول نیستید و جز مردم ، کسی را نباید منشاء قدرت و حکومت خود بدانید .

هر چند که لیاقت و استعداد و موقعیت اجتماعی و سوابق و خدمات شما ممکن است در بدست آوردن مقام شما مؤثر بوده ولی هرگز تنها این صفات کسی را نخست وزیر کشوری نخواهد ساخت و باو حق فرمانروایی بر مردم را نخواهد داد ، زیرا شما میدانید که :

**حکومت حق ملت است و اوست که می تواند این حق را
بهر کس که اراده کند واگذارد .**

آقای نخست وزیر ، شما به خوبی میدانید که مباحثه راجع به حق حاکمیت و حقوق سیاسی و اجتماعی ملتها بیش از دوهزار سال است که در جهان سابقه دارد .

از دوره جمهوری روم تا کنون در باره حقوق و حاکمیت ملتها گفتگو میشود . علما و فلاسفه روم و یونان و پس از آنها سیاستمداران و حقوقدانان و مردم عادی در تمام کشورها راجع بآن صحبت کرده اند و برای استقرار حکومتهای ملی و مورد نظر خود ، در هر کشور بر حسب عادات و رسوم مردم و سوابق تاریخی آن ، این مبارزه و تلاشها بصورت جنگ و انقلاب و قوانین و حکومتهای گوناگون جلوه گر شده است .

البته در اینجا مقصود یادآوری تاریخ کشورها و شکل حکومتهای آنان نیست ولی تا آنجا که مربوط باین گفتگو میشود اینست که :

امروز در سراسر جهان دیگر عقیده ای که حکومت را ودیعه الهی و مافوق انسانی بداند طرفدار ندارد و رژیمهایی هم که در دوره های اخیر، حکومت را اساس بقای ملت و والاتر از آن میشمردند و برای آن

اختیارات فوق العاده قائل بودند با جنگ اخیر از میان رفتند و بشرطاً از دست حکومت‌های مطلقه و مطلق‌العنان آزاد شد.

در کشور ما این مباحثه و گفتگو بر حسب ظاهر در چهل و نه سال قبل پایان یافته است و قانون اساسی مشروطه ایران که نتیجه مبارزه و کوشش مردم برای بدست آوردن آزادی و از میان بردن حکومت‌های خودکامه بود، حقوق ملت و وظایف حکومت را اعلام نمود.

قانون اساسی کشور مشروطه ما در باب مسئله فوق چنین میگوید :
« اصل بیست و ششم - قوای ملکیت ناشی از ملت است . طریقه استعمال آن قوا را قانون اساسی معین مینماید . »

آقای نخست وزیر ، لابد میدانید که قدرت قانون بزرگ ترین قدرتهاست و حکومت و ملت‌هایی که آنرا محترم می‌شمارند قویترین و پیشرفته ترین ملل جهانند .

حکومت‌هایی که در جهان امروز ، بر سر نیزه و فشار تکیه کرده و با نقض حقوق مردم و جنجال و ارباب ، آنها را از دخالت در امور کشور و تعیین سرنوشت خود باز میدارند ، دیری نخواهند پائید و با بد نامی از میان خواهند رفت .

مردم از حکومت‌های قانون شکن و خودکامه ، هیچگاه بخوبی یاد نخواهند کرد و آینده در باره آنها بیرحمانه قضاوت خواهد کرد .

شما که زمامدار کشور ایران هستید ، باید بقانون و عدالت اعتقاد داشته باشید و بآن احترام کنید زیرا قانون و عدالت خوشبختی و ترقی ملت‌ها را تضمین میکنند .

شما میدانید که همیشه فرمانروائی و قدرت در دست شما نخواهد بود و چه بسا ممکن است خود و طرفداران و خویشاوندان شما در آینده مورد بهم‌بری مخالفین و اتهام دشمنان قرار گیرند ، در چنان حالی تنها دوست مقتدر و نیرومند شما قانون و عدالت خواهد بود .

اگر قانون و عدالت را با ایمان و صداقت در وطن عزیز خود روان سازید یقین بدانید که قانون و عدالت ، پس از برکنار شدن از کار ، شرافت

و آزادی و حقوق خود و فرزندانش و دوستان و همه کسانی که برای شما عزیز هستند ، حفظ و حمایت خواهند کرد .

کمی فکر کنید ، در روزگاری که قدرتی نداشتید ، چقدر به این حمایت قانون احتیاج داشتید و هنگامیکه میدیدید مأمورین دولت یا بعضی افراد ملت ، بحقوق و آزادی و عقاید شما اعتنا و احترام نمیکند ؛ چقدر افسوس میخوردید و متأثر میشدید ؟

باید از شما پرسید ؛ آیا نسبت بکشورها و حکومتهایی که آزادی و قانون و عدالت را بیش از کشور ما مراعات میکنند در خود احساس تقدیر و احترام نمیکند ؟

مسلماً روانهای آزاد منش و افکار وسیع و عدالت طلب ، عدالت و قانون و همچنین ملتگاهی را که مظهر و نماینده آن هستند ، تقدیس و احترام میکنند !

شما هم اگر با آزادی و عدالت و رعایت قانون در کشورهای دیگر احترام میکنید و آنرا نشانه ای از پیشرفت بشریت میدانید از آن جهت است که میدانید دنیای امروز برای آسایش و رفاه و ترقی انسانیت جز این راهی نمیشناسد .

روشن است که آبادی و ترقی امروز کشورهای پیشرفته جهان ، در نتیجه وجود قانون و عدالت و رعایت استقلال و شخصیت و آزادی مردم آنکشورها بدست آمده است و این عدالت و قانون طلبی توأم با نیرومندی و برتری است که همه جهانیان را به احترام و پیروی از کشورهای مترقی گیتی واداشته است .

امروز نتیجه تمام علوم و تحقیقات صحیح اجتماعی و حقوقی به اینجا رسیده که برای از میان بردن بدبختیهای بیشمار و دردهای مزمن عالم انسانیت ، باید عدالت را در همه شئون فردی و اجتماعی بسط و توسعه داد و مزایای قانون و تکالیف آن را بدون تبعیض و استثناء شامل حال همه گردانید

آقای نخست وزیر ، شما که بقدرت قانون و بنام قانون بر این ملت حکومت میکنید گمان نمیکند ، این دارو که چکیده زحمات و مجاهدات

علمی و کوششهای دسته جمعی بشر در ملی هزاران سال است ، اگر بادقت و هشیاری و نظم و ترتیب بمرام رهبر کشور ما خورانده شود؛ بهبودی فوری و حتمی بدست خواهد آمد ؟

شما که امروز بر کرسی فرمانروایی نشسته اید ، هرگز بسخنان این و آن که برای سود جوئی خود و خوشآمدگویی شما بزبان میآورند گوش ندهید .

سود جویان قدرت درست میگویند: مردم کشور ما برای آزادی و عدالت آمادگی و ایاق ندارند. در حالیکه ، این ملت با آزادی و عدالت احتیاج دارد و برای نگهداری آزادی و رواج عدالت آماده ولایق است . اگر کسانی بشما پیشنهاد میکنند ، دهان مردم را بدوزید و یا گوشهای خود را از فریاد آنها بگیریید و بقانون و آزادی و عدالت بی اعتنا باشید ، آنها دوستان شما نیستند ، آنها مردمانی هستند که از سکوت و اسارت مردم بنفع خود استفاده میکنند و گاه و بیگاه گرزهای اتهام و تکفیر و قدرت حکومت را برای کوبیدن سرملت بکار می اندازند و اسم آنها حفظ مصالح کشور و مراقبت از نظم و آسایش عمومی میگذارند .

آقای نخست ، زیر ، راست است که شما برای ادامه حکومت و اجرای نقشه هائیکه ممکن است سود ملت را در بر داشته باشد ، از مردم آرامش و همکاری میخواهید ، آیا مردم در مقابل خاموشی و همکاری خود حق ندارند از شما بخواهند که دست تعدی مفتخواران خیانت پیشه و مردمان بدنام و چاپلوس را کوتاه کنید ؟

شما بدانید که این فرومایگان، در هر حکومت و دستگاهی علمدار تملق گوئی از حکومت حاضر و ناسزا گوئی بدستگاه حکومت معزول و عامل انحراف دولت از مصالح ملی و سرپوش هر گناه و اشتباه برای دولت موجود هستند .

ناکسانیکه آزادی و عدالت و حقوق اجتماعی را برای دریافت لقمه ای از بیت المال عمومی بازپچه دست خود میسازند ، فداکاری و درستی را در جامعه ریشه کن میکنند و فضیلت و تقوی را از میان میبرند .

ملت آرزو میکند که شما ، برای خشنودی و جلب همکاری او ، این

دشمنان نیکی و سربلندی او را دورسازید. این قدمی است که برای نیرو دادن بحکومت و ترقی ملت حتماً باید بردارید

برای آنکه این نوشته از شائبه هر غرض مخصوصی برکنار باشد، هرگز میل نداشتم که در هنگام گفتگو که غالباً کلی است، نخست وزیری را با اسم و رسم مورد خطاب قراردهم.

از این روست که در این نوشته تا آن جا که ممکن بوده است به احساسات و نظریات شخصی کمتر میدان شده و کوشش بکار رفته است که مقام حقایق و راستی ها در هر مطلبی که پیش کشیده می شود محفوظ بماند.

چون در این هنگام که در باره جریانات و حوادث اخیر کشور گفتگو میشود، آقای سبهد زاهدی نخست وزیر ایران میباشد، لازم است از ایشان نام ببریم.

جناب آقای زاهدی نخست وزیر :

قبل از اینکه این مختصر را بنویسم با خود اندیشیدم، دولتی که رئیس و اعضای دولت گذشته را به اتهام تخطی و نقض اصول قانون اساسی بمعا که کشیده است پس ناچار خود، برای حفظ قانون اساسی و رعایت حقوق ملت، پافشاری خواهد کرد.

باید بار دیگر یادآوری کنم که این نوشته بمنظور تحریک واخلال و یا توهین و اتهام انتشار نمی یابد و دولت اگر مصالح خود و ملت را بیش چشم داشته باشد، برای توقیف نویسنده و ناشر زحمتی به خود راه نخواهد داد.

دولت شما ده ها هزار سرباز و پلیس و میلیون ها تومان پول و ده ها روزنامه و ایستگاههای فرستنده رادیو در سراسر کشور در اختیار دارد و بسیار جای تأسف خواهد بود اگر با اینهمه قدرت و وسایل که در اختیار دارد بچنگ کسیکه تنها یک قلم در دست دارد بشتابد!

حکومتی که پایه اش بر قانون و احترام به عدالت و حقوق ملت استوار باشد، همیشه این اصل از قانون اساسی را در پیش چشم خود خواهد داشت :

« اصل بیستم ... عامه مطبوعات غیر از کتب ضلال و مواد مضره بدین
میین آزاد و ممیزی در آنها ممنوع است ولی هر گاه چیزی مخالف قانون
مطبوعات در آنها مشاهده شود ، نشر دهنده یا نویسنده بر طبق قانون
مطبوعات مجازات میشود ، اگر نویسنده معروف و مقیم ایران باشد ناشر
و طابع و موزع از تعرض مصون هستند . »

آقای نخست وزیر - مردم وطن شما خیلی متأسف هستند که دولت
در پنج ماه گذشته حکومت خود به توهم و خیال تحریک آشوبگران و
برای نگاهداری نظم و آرامش و استحکام پایه های حکومت خود ، راه
و روشی را پیش گرفت که بطرز رفتار زمان جنک شبیه بود و بکوچک
ترین مأمور نظامی و یا اشخاص عادی و بدون مسئولیت میدان داد که خود
هم نماینده قانون و هم قاضی و هم مأمور اجرا باشند !

شما لابد بهتر از من میدانید که اینجور حکومت کردن چقدر برای
مردم ناگوار و نامطبوع است و زمامداران هر قدر حسن نیت و صفای باطن
داشته باشند ، زیردستان و مأمورین آنها در انجام وظیفه ، ممکن است تحت
تأثیر احساسات و نظرهای شخصی و یا اشتباه و کینه توزی و غرور و انحراف
قرار گیرند و هیچ قانون و مقرراتی را جلو گیر کارهای خود ندانند .

واضح است برای مردمی که باید تحمل فشار و بیعدالتی را بکنند
اهمیت ندارد که در کرسی حکومت چگونه کسی نشسته است و احساسات
شخصی و نظریات و ایده آل های اجتماعی او چیست ؟ آنها عمل حکومت
را میبینند و بر روی آن قضاوت میکنند .

حکومت شما در دوره پنجاهه زمامداری خود ، راجع بخلاف قانونها
تهدید و فشارها ، اسراف و تبذیرهای مالیه کشور و اشتباهات و خودخواهی
دولت گذشته در امور سیاسی و نقض حقوق اساسی مردم از طرف آندولت
حرفهای زیادی زده است و تبلیغات فراوان کرده است .

از فعوای این سخنان چنین برمیآید که بنظر دولت کنونی حکومت
گذشته فاقد تمام جنبه های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی بوده است و ملت
ایران را بسپاه روزی و استبداد و قانون شکنی کشانده بوده است .

البته نویسنده در اینجا قصد ندارم که راجع براه و روش حکومت

گذشته با شما گفتگو و مباحثه‌ای کنم ولی باید توجه داشت، عده زیادی از مردم این کشور که دلشان از حب و بغض نسبت به حکومت‌ها خالی است و نیک و بد کار دولت‌ها را از روی تأثیریکه آنکارها در زندگانی محقر و پرمشقت آنها دارد قضاوت میکنند و آنرا برای طرفداری یا مخالفت خود با دولت‌ها دلیل قرار میدهند .

آقای نخست وزیر ، شما بدانید که تبلیغات رادیویی و روزنامه‌ها و وعده و پیام‌های دوستانه در مقابل واقعیات سرسخت زندگانی مردم و کار و عمل دولت‌ها هرگز اثر و اعتباری ندارد و فقط در گول زدن گویندگان و دلخوشی اطرافیان ممکن است اثری داشته باشد .

از سال ۱۳۱۴ تا کنون طبق آمار دولتی بکشوریکه قریب بیست میلیون جمعیت و پنج میلیون خانواده دارد بیش از سیصد هزار رادیو گیرنده وارد نشده که مسلماً بیش از نیمی از آنها تا کنون از میان رفته است ، تعداد روزنامه‌ها و مجلات در کشور بسیار کم و نسخه‌هاییکه بفروش میرسد نسبت به جمعیت کشور ناچیز است و تیراژ پراشتارترین آنها از سی هزار شماره تجاوز نمیکند .

اکثریت قریب به اتفاق مردم سواد ندارند و یا روزنامه نمیخوانند و رادیو ندارند و یا بآن گوش نمیدهند . مردم غالباً باشاغذین دستگانه‌های دولت و رؤسای ادارات خویشی و آشنائی و رفاقت ندارند و از همین رو کمتر ممکن است در قضاوت‌های خود دچار تأثیر تبلیغات صحیح و ناصحیح و محبت و یا دشمنی نسبت بر رؤسای دولتها گردند .

ارتباط و مناسباتی که اکثریت مردم بادولتها دارند عبارت از اینست که برای دولت پول و سرباز تهیه کنند و در مقابل دولتها و مأمورین آن به احترام بایستند و دستورات آنها را با خونسردی اجرا کنند و همیشه بعنوان مصالح عالیه کشور ساکت و خاموش باشند ؛

آقای نخست وزیر ، بخوبی میدانید که ملت شما با زندگی سخت و پراز فقر و مسکنت دست بگریبانست و تبلیغات رادیو و انتشارات روزنامه‌ها و فزیادهای زنده باد موافقین دولتها او را هرگز به اشتباه نمی‌اندازد . برای ملتی که از آزادی و عدالت و آسایش بهره‌مند نیست و راه

ترقی و پیشرفت او با دستهای جنایتکار سیاستهای خارجی و غارتگران داخلی بسته شده است، هرگز وعده و وعید بکار نمیآید و کلمات درخشنده و خوش ظاهر جای نان و آزادی و کار را نمیگیرد. برای امیدوار کردن یا ترساندن ملتها عمر وعده و وعید همیشه کوتاه است!

امید وارم دولت شما که کابینه گذشته را حکومت طومار پرداز و تلگراف باز و میتنک ساز نام داده است طوری کار کند تا در آینده دچار یک چنین اتهاماتی نگردد.

حکومت شما مثل کابینه های دوازده ساله اخیر دموکراسی، نباید بر همه کارهای دولت گذشته از درست و غلط خط بطلان بکشد و دنباله کارهای نیکوی آندولترا هم رها کند.

تاریخ گذشته اگر محل دقت و مطالعه میباشد از آنسبب است، که ملت و دولتها باید از آن عبرت بگیرند، کارهای بد را تکرار نکنند و کارهای نیکو را سرمشق و برنامه زندگی خویش سازند.

برنامه دولت شما باید این باشد که تا سرحد امکان از تظاهر و خلاقگویی پرهیزید و بنا بوعده و قولی که داده اید بوضع حرف کار و عمل بپشه کنید و جنجال و آشوب و قانون شکنی را که به دولت قبل منتسب میکنید خود مرتکب نشوید و عدالت و قانون را در کشور مستقر و از آن حمایت کنید.

قانون و عدالت

آقای نخست وزیر: وقتی که روش مبارزه دولت شما را با عناصر افراطی و طرفداران دولت قبل میبینم هفت یا هشت ماه پیش از این را بیاد میآورم که شما، با ریاست کانون افسران بازنشسته یکی از کسانی بودید که با گردآوردن عناصر مخالف دولت گذشته که امروز همه در حکومت شما جاه و مقامی دارند با آندولت مبارزه میکردید.

در آن هنگام اگرچه اکثریت طرفداران جبهه ملی، بعزت بیرون رفتن شما از کابینه داکتران مصدق بشما نظر خوبی نداشتند، ولی سابقه شما

در انتخابات طهران در هنگام ریاست شهر بانی و زحماتی که برای جریان صحیح و نسبتاً آزاد انتخابات دوره شانزدهم کشیدید، مردم را از قضاوت عجولانه نسبت بشما ممانعت میکرد.

همه مردم بیاد دارند که شما در مصاحبه های مطبوعاتی خود در ضمن انتقاد از دولت گذشته خود را کاندید نخست وزیری معرفی می کردید و سخت گیری دولت را نسبت بخود بدان سبب میدانستید.

پس از قتل افشارطوس که در تحصن مجلس شورا بسر میبردید و در هنگام تحصن قبلی خود، همیشه از حکومت دکتر مصدق که در قسمتی از دوره آن شرکت داشتید، انتقاد میکردید و این مصاحبه ها، هم آهنگ با نظریات اقلیت در همه روزنامه ها منتشر میشد و مخصوصاً روزنامه های عصر، همه جزئیات زندگی و کارها و نظریات شما را منتشر میکردند.

شما اغلب می گفتید که آن حکومت حقوق قانونی مخالفین خود را مراعات نمی کند و امنیت و احترام منزل شما را که طبق قانون اساسی محفوظ و مصون از تعرض است، از میان برده و شما را در شهر و حصارک و حتی در منزل دوستان و آشنایان خودتان هم راحت نمیگذارند.

نظر شما همیشه به این اصل از قانون اساسی بود و اجرای آنرا می خواستید: « اصل نهم - افراد مردم از حیث جان و مال و مسکن و شرف محفوظ و مصون از هر نوع تعرض هستند و متعرض احدی نمیتوان شد مگر بحکم و ترتیبی که قوانین کشور معین کند. »

اگر از حکومت گذشته می پرسیدند که دلیل بی پروایی و قانون شکنی مأمورین دولت چیست؟ لابد جواب میداد که حکومت او در حال بزرگ، ترین نبرد سیاسی و اقتصادی با دولت بیگانه است و برای حفظ منافع مردم ناچار است هر مخالفی را با زور و قوه از میان بردارد، زیرا او هر مخالفی را مخالف استقلال و آزادی و سعادت وطن میشناخت و آنها را هم همینطور بمردم معرفی میکرد.

اگر از حکومت شما پرسند که چرا حکومت نظامی مردم را بصرف يك گزارش بقلعه فلك الافلاك یا جزیره خارک تبعید میکند و چرا در شهرها زندانها را پر میسازد؛ شاید بگوید که مصالح عالیه مملکت و

آرامش و سعادت اکثریت ملت را نمیتوان فدای مثنی سیاست بازاخلالگر و آشوبساز کرد و دولت تصمیم دارد برای برقرار کردن نظم و آرامش و شروع اصلاحات اجتماعی ، هرگونه مقاومت و منفی بافی را از میان بردارد و هراجتماع مخالفی را با توسل بقدرت متفرق کند .

در اینجا نکته ایست و باید توجه داشت که هر حکومتی بنا بر سیاست مخصوص خود و تمایلات و نظریاتی که اعضاء آن دارند ، دسته ای از مردم را تقویت کرده و دسته ای را تحت فشار قرار میدهد و چه بسا اگر قضاوت صحیح در کار باشد و عدالت در نظر گرفته شود ممکن است معلوم شود که خیلی از نظریات مخالفین دولتها درست و بسیاری از پیشنهادات آنها بسود کشور است و از اینرو برای مراعات سود کشور و مصالح مردم همیشه میان دولت و مخالفین او باید نیروی مستقل و آزاد دیگری حکومت و قضاوت کند تا قانون و عدالت دستخوش فشار و سیاست نگردد .

از اینرو قانون اساسی کشور ما در اصل بیست و هفتم و بیست و هشتم قوای کشور را به شعبه : مقننه ، قضائیه ، اجرائیه که از یکدیگر ممتاز و منفصل هستند ، تقسیم میکند .

در کشورهای مشروطه هیچ قدرت مطلق العنان و نامقید و نامشروطی نباید وجود داشته باشد زیرا اگر عملا و یا ظاهراً چنین قدرتی بدست فرد یا طبقه معینی ، اعم از مردم یا دولت باشد ، استبداد به تدریج جایگزین مشروطه خواهد شد و مردم و کشور از پیشرفت و ترقی و اعتبار و شرافت که نتایج حکومت قانون و عدالت است محروم خواهند شد .

این همان نکته است که گفته شد ؛ اگر هر مأمور دولت خود را نماینده قانون و مدعی العموم و هم قاضی و هم مجری و مجازات دهنده بداند ، خطر بزرگی آسایش و سعادت مردم را تهدید خواهد کرد .

مثلا اگر تیمسار رئیس ستاد ارتش یا فرماندار نظامی تهران در دستورات ارتشی و سخنانی های رسمی و رادیوتی به هر سرباز و پاسبان و مأمور دولت بگویند که شما می توانید و باید دهان هراخلالگر و بیگانه پرستی را سرب بریزید و اگر این امر بخواهد دستور عمومی شوررداری و حکومت قرار گیرد بزودی مراعات همه تشریفات قانونی در حق متهمین

و گناهکاران از بین خواهد رفت و عدم مراعات این تشریفات از امور انتظامی و سیاسی بهمهٔ مظاهر زندگی اجتماعی رسوخ کرده و امنیت و فعالیت اجتماعی را متزلزل خواهد کرد.

زیرا در آن هنگام، هر مأمور مسلح دولت هر کس را که بغلط یا بدست اخلاک و بیگانه پرست تشخیص دهد، بی درنگ برای مجازات او بر حسب میل و سیلقهٔ خویش، بدون پرسش و محاکمه، مجازات را تعیین خواهد کرد و اغلب بی تأمل طبا نچه و مسلسل خود را بکار خواهد انداخت.

یا در هر اختلاف کوچک مالی و اقتصادی و خانوادگی حربهٔ برنده و کشنده اتهام سیاسی بکار می افتد و برق شمشیر با درخشش خود، چشمان فرشتهٔ قانون و عدالت را تیره و نابینا خواهد کرد.

اگر بخواهیم چنین مطلبی را با مثال روشن کنیم باید کتاب های فراوانی را از تاریخ زندگی ملتها در دوره های تاریک و غیرعادی هرج و مرج و انقلاب ذکر کنیم و در اینجا کافی است بگوئیم در این اوقات اگر کسی، مخصوصاً در شب، یک سطل رنگ و یک قلم مو در دست داشته باشد و بخواهد بر روی دیوار کوچه چیزی بنویسد، ممکن است پاسبان مظنون بی تأمل به او شلیک کند.

و قتیکه اصول قانونی و حقوق مردم فراموش گردد، حوادث وحشتناک و ناگوارتری هم ممکن است روی دهد.

مثلاً، اگر کسی در دانشگاه اعلامیه و نوشته ای برضد بیگانگان بخش کند و بلیس و سربازی مظنون گردد، دانشجو را تا کلاس درس تعقیب خواهد کرد و هر حریمی را شکسته و هر قانونی را زیر پا خواهد گذاشت.

اگر دانشجوی خلاف کار تسلیم نشود و خود را معرفی نکنند مأمور دولت بگوید حق خواهد داد که لولهٔ مسلسل را بی محابا بسوی دانشجویان عصبانی نشانه روی کند و بقتل و جرح هم میهنان خود دست زند.

آیا تشویق چنین اعمال و جایزه دادن به مرتکبین آن، ناقض همهٔ حقوق انسانی و بشری نیست و حکومتی که بچنین اشتباهاتی دست میزند

در برابر این شدت عمل ها به هم میهنان خود چه هدیه هائی خواهد داد ؟ ملت منتظر آینده است تا ببیند آن هدیه های گرانبھائی که دولت به او وعده میدهد ، بقدر قربانی هائی که میگیرد خواهد ارزید یا خیر ؟ مردم از خود می پرسند چیزهائی را که دولت مصالح عالیہ ملی مینامد و با چنین شدت و خشونتی از آن دفاع میکند ، حقیقتاً درست تشخیص داده شده اند یا خیر ؟

بدون اینکه در این خصوص بیشتر از این گفتگو کنیم باید در انتظار آینده بود ، زیرا آینده و نتیجه کارهای دولت که در آن هنگام آشکارتر خواهد شد ، برای این پرسشها جوابهای کافی بخواهندداد . بی مناسبت نیست داستان کوچکی را که همین روزهای اخیر اتفاق افتاده برای شما نقل کنم ، زیرا مطالعه این حادثه نشان میدهد که اگر بعضی اشتباهات در روش حکومتها ادامه یابد ، به تدریج هر جرم و جنایت عظیمی می تواند قبح و اهمیت خود را ازدست بدهد و امور خیلی ساده و معمولی که برخلاف میل و یا نظر دولتها وجود داشته باشد ، بنظر مأمورین کم اطلاع ، ممکن است جرم و جنایتی جلوه کند .
داستان به اینقرار است :

بازرگانی در هنگام زمامداری آقای دکتر مصدق مقداری ظروف چینی بخارچه سفارش میدهد و نظر بعلاقه ایکه شخصاً بدکترمصدق داشته و با از نظر اینکه کالای خود را مورد توجه و استقبال مشتریان قرار دهد . عرض گل و بوته و یا نقش های دیگر که معمولاً در ظرف های چینی گراورمی کنند ، دستور میدهد که کارخانه سازنده عکس دکتر مصدق را بر آن نقش کند .

این ظروف پس از رسیدن به ایران به بازار عرضه می شود و چون عکس رنگی دکتر مصدق با سلیقه بر آن گراور شده بود مورد توجه قرار می گیرد .

در روزهای آخر آذر ماه جاری دیده شد که پاسبانی در یکی از خیابانهای پر جمعیت شهر شخصی را که حامل بعضی ظروف چینی است بکلاسری میبرد .

ابتدا چنین تصور میرفت که در مورد حامل ظروف چینی سوء ظن بسرقت وجود دارد ولی وقتیکه درست تحقیق شد معلوم گردید که حمل و فروش ظروفی که عکس دکتر مصدق بر آنها گراور شده است در ردیف شعار دادن و پخش اعلامیه بشمار آمده و نوعی عمل تحریک آمیز و مخالف نظم و آرامش عمومی محسوب شده است و از اینرو حامل آن بکلانتری جلب گردیده است !

با دقت و مواظبتی که اینروزها در حفظ نظم بعمل میآید و با توجه بدستورات صریحی که پیاسبان داده شده بود ، معلوم بود که پیاسبان برغم هر گونه تذکر و توضیحی که از طرف مردم داده میشود ، از جلب (منهم) منصرف نمیشد و میرفت او را برای تعقیب بمقامات مربوطه تسلیم کند ؛ روشن است این گونه رفتار مردم را بحکومتها بدبین و بآمرین و مشوقین چنین کارهائی کینه توز خواهد کرد و این کینه و دشمنیها ، کارهای نیک دولترا هم از یاد مردم خواهد برد .

بدتر از اینها رفتار بد دولتی است که با علم و دانش درافتد و بعضی تند رویها را که در همه جا پیدا میشود ، دستاویز و بهانه رفتار ناشایسته خویش با آموزگار و آموزشگار و یا دانشجو و استاد کند .

اگر دولتی با دانشگاه و فرهنگ ناسازگاری آغاز کند و بعلت اظهار نظر آزادانه و انتقادات شجاعانه ایکه اعضاء مؤسسات علمی و فرهنگی از دولت و اجتماع و سیاست میکنند با آنها زور آزمائی کند و در برابر حرف و قلم ، سرنیزه و گلوله را بمیدان آورد ، اشتباه بزرگ و جبران ناپذیری را مرتکب شده است .

باید دانست که هسته آزادی و استقلال و نیرومندی هر کشور ، مردان آزاد اندیشه و دانشمندان آن هستند و دولتی که بطبقه درس خوانده و روشن اندیشه کشور خود ، سختگیری و زورگویی شروع کند ، ریشه استقلال و آزادی کشور را سست گردانیده است .

هیچ کشوری از دانشمندان شجاع و مردان صاحب اندیشه بی نیاز نیست و کشوریکه آثار زندگانی علمی در آن مشهود نگردد و دانشمندان

و روشن اندیشان آن در فشار و بیم و هراس باشند همیشه در بستی و غلبه افتادگی خواهد ماند

در هر کشوری که آثار اصلی زندگی اجتماعی و آزاد که عبارت از حرکت و گرمی و شور و جنبش و انتقاد است از میان رفته باشد ، آنکشور گورستان سرد و خاموشی بیش نیست !

هیچ دولتی نباید در برابر کارهایی که میکند ، همیشه از مردم عکس العمل موافق و تصدیق بخواهد ، زیرا مردم آزادند که برای سعادت و بهبودی زندگیانی خود هر نظری را که بخواهند قبول کنند و برای اصلاح کشور و دولتهای خود ، بی پروا و بدون ملاحظه هر انتقادی که در نظر دارند ، بگویند و بنویسند و در نتیجه موافق یا مخالف دولتهای خود باشند .

چون دولتها برای روشن کردن اذهان مردم و تبلیغ افکار و توضیح نظریات و اقدامات خود ، وسایل نیرومند تبلیغاتی و تشکیلات عظیم دولتی و بولهای گراف دارند و همه منابع کشور در تحت کنترل آنهاست ، حق ندارند برای جنک با آزادیهای مشروع مردم و جلوگیری از انتقاد و نظریات آنها ، مردم را تحت فشار قرار دهند و وسایل ناچیزی را که مردم با زحمت و کوشش ، برای نشر نظریات و مطالب و انتقادات خود ، دارند از قبیل روزنامه و کتاب و غیره از آنها بگیرند .

شما بدانید که مردم هیچ کشوری ، از حکومتهای زورگو و متعدی طرفداری نمیکنند و همچنانکه در تاریخ همه کشورهای جهان دیده شده است ، در پی آن میگردند که رژیم زور را براندازند و آنطور که تاریخ نشان میدهد اغلب موفق میشوند .

آقای نخست وزیر ، مردم آرزو دارند که حکومت وطن آنها اقتدار و نیروی خود را برای مقابله با دشمنان و بد خواهان خارجی و غاصبیت حقوق آنها بکار برد و برای قوت و محبوبیت خود ، مردم را قوی و دانا و نیرومند گرداند .

شما بهتر میدانید که امروز ملت‌های فهمیده تر و نیرومندتر ، حکومت‌های بزرگ و نیرومند دارند و در این حکومتها ، حقوق و آزادیهای مردم بخوبی حفظ و نگهداری میشود .

در این کشورها بعوض دشمنی بین مردم ودولت ، میانشان همکاری و صمیمیت وجود دارد و دول آنکشورها بجای اعمال فشار و خشونت ، از فعالیتهای علمی و اقتصادی و سیاسی مردم و منافع و نظریات مردم کشور خویش در همه جای جهان طرفداری میکنند .
روشن و آشکار است که زمامداران این کشورها باید همیشه قرین افتخار باشند و در چنین حکومتهایی است که زمامداری، سر بلندی و افتخار دارد !

آقای نخست وزیر : هموطنان شما انتظار دارند که در کشور عزیز آنها ، دولتها-حقوق مردم و آزادیهای او را محترم بدارند و از همین رو است که قانون اساسی ما از فصول هشتم تا بیست و پنجم به روشن کردن این حقوق و آزادیها میپردازد و مراعات نکات زیر را برای استقرار رژیم مشروطه اساسی میداند :

- ۱- حقوق افراد مردم در برابر قانون کشور متساوی است .
- ۲- جان و مال و مسکن و شرف مردم مأمون و مصون از تعرض است و مراعات تشریفات و احکام قانونی در سلب هر کدام از این حقوق لازم است .
- ۳- هیچکس را نمیتوان دستگیر نمود مگر در مواقع ارتکاب جرم و جنایات و تقصیرات عمدیه و یا بحکم کتبی رئیس محکمه عدلیه که در آن صورت گناه متهم باید در ظرف ۲۴ ساعت به او اعلام شود .
- ۴- حکم و اجرای هر مجازاتی بموجب قانون است و هیچکس را از مراجعہ بمحاکم صالحه نمیتوان مانع شد و یا بمراجعه بمحکمه دیگری مجبور نمود .
- ۵- به منزل و خانه هیچکس قهراً نمیتوان داخل شد مگر بحکم قانون و یا هیچکس را نمیتوان تبعید و یا مجبور به اقامت در محلی یا ترک محلی کرد مگر در موارد مصرحه در قانون .
- ۶- ضیط املاک و اموال مردم بعنوان مجازات و سیاست ممنوع است و هیچ ملک را از تصرف صاحب ملک نمیتوان خارج کرد مگر با مجوز شرعی و تأدیة قیمت و سلب تسلط مالکین و متصرفین بغير عنوان ممنوع است مگر بحکم قانون .

۷- تحصیل و تعلیم علوم و معارف و صنایع آزاد است و عامه مطبوعات آزاد و تمیزی در آنها ممنوع است مگر آنچه قانون و شرع استثناء کرده است .

۸- انجمن‌ها و اجتماعات غیر مسلح آزاد است مگر آنچه به نظم و آسایش عمومی مضر باشد و موجب فتنه گردد .

۹- مراسلات پستی و تلگرافات از ضبط و افشاء و کشف و توقیف مصون است مگر در مواردیکه قانون معین میکند .

این حقوق است که حفظ و مراعات آنرا ملت جداً از شما میخواهد و امیدوار است که دولت ایران تمهیدی را که در مقابل سازمان ملل متحد و ملل آزاد جهان دارد به تدریج با اجرای اعلامیه حقوق بشر که جاری آزادیهای بیشتری است انجام دهد و مردم را برای بسط عدالت و آزادی های بیشتری آماده سازد و اصول اعلامیه بشری را در تکمیل قانون اساسی خود بموقع اجرا بگذارد .

جای افسوس است ، حکومت‌هایی که بعد از جنبش مشروطیت ایران بر سر کار بوده اند بهر کاری دست زده اند جز آماده ساختن مردم برای آزاد زیستن و رواج عدالت و قانون و شاید تا به امروز که شما بر مسند نخست وزیری تکیه دارید کمتر حکومت و دولتی را بتوان یافت که خود صادقانه به اصل آزادی و حقوق مردم مؤمن و معتقد بوده باشد، زیرا هر حکومتی بنظر خود بی خبری مردم و دخالت نداشتن او را در کارهای کشور و سر نوشت خود از هوشیاری و بیداری و دخالت او بی زحمت تر و کم درد سر تر تشخیص داده و بهمین سبب جز ظاهر سازی و گول و فریب و بازی با الفاظ ، برای ایجاد شرایط حکومت مشروطه و آماده کردن مردم قدمی برنداشته است .

در شرایط کنونی و وضعی که جهان دارد هر خطری که ما را تهدید کند ، ریشه اش در همین وضع آشفته و پرازیب و روش حکومت‌هایی است که در این کشور فرمانروائی میکنند .

مداخله کردن در انتخابات ، رشوه خواری ، ظلم و تعدی بر مردم ،

بی‌خبر گذاشتن مردم از سیاست داخلی و خارجی مضرات فوق‌العاده‌ای در بر دارد و عکس‌العمل‌های نامطلوب بسیار خواهد آورد.

اگر مردم در اثر فقر کشنده و نارضایتی از اوضاع کشور و ظلم و تعدی مأمورین دولت به رژیم‌های افراطی متمایل می‌شوند، به این دلیل است که در کشور خودآزادی و عدالت اجتماعی نمی‌بینند و از مزایای حکومت مشروطه و دموکراسی که کار و عدالت و زندگی مناسب است برخوردار نمی‌شوند.

طبیعی است که چنین مردمی وقتی داستان‌های فشار پلیسی و نبودن آزادی‌های سیاسی و اجتماعی را در ممالک توتالیتر و دیکتاتوری می‌شنوند و یا در روزنامه‌ها می‌خوانند، در این مورد بخصوص، فرق زیادی بین زندگی مردم آن ممالک با زندگی خود نمی‌یابند.

چه، اگر مردم کشورهای دیکتاتوری در زیر فشار هولناک دستگاه دولت حق هیچگونه دخالت در سرنوشت خود ندارند آنها هم فشار دولت و هم فشار متنفذین و متمذیان سوءاستفاده‌چی‌را، تحمل می‌کنند و از آن رنج می‌برند.

مردم در این موردها فرق زیادی بین زندگی مردم کشورهای توتالیتر و زندگی خود نمی‌بینند و از همین‌رو بعضی از مردم افراطی پای خود را بالاتر گذارده و بدون تأمل خواهان و طرفدار چنان حکومت‌هایی می‌شوند تا بنظر خود، اقلاً از جنبه‌های مثبت این حکومتها که کار و مسکن و عایدی مناسب و وسایل زندگی و تفریح کافی و بهداشت و فرهنگ رایگان است، برخوردار شوند.

اگر در کشورهای متحده آمریکا و کشورهای دموکراسی غربی ممکن باشد، با مقایسه زندگی آزاد و رفاه و آسایش آنها با مردم کشورهایانی که در آن آزادی فردی وجود ندارد، توده را از تمایلات افراطی برحذر داشت، ولی در کشورهایی مانند مپهن عزیز ما که نه آنچنان آزادی و نه آنچنان آسایش و رفاهی وجود دارد، چه چیز را می‌توان و باید برای جلوگیری از نارضایتی مردم عنوان کرد؟!

طبیعی است که شما هم باید با نویسنده هم‌عقیده باشید که برای

جلوگیری از نارضایتی مردم و ترقی دادن زندگی عمومی، سر نیزه و فشار و وعده های رنگارنگ و امثال آن، راه حل همیشگی و مطمئن مسائل اجتماعی نیست.

حکومت‌های دوراندیش و عاقل و دلسوز، باید بدون فوت وقت و با فداکاری و از خود گذشتگی، برای جبران سهل‌انگاری‌های گذشته اقدامات فوری بعمل آورند.

همیشه وقتی که صحبت از اصلاحات داخلی و ترقی دادن سطح زندگی عمومی می‌شود و درد های گوناگون ملت تشریح می‌گردد، بنظر بعضی بی‌تأمل چنین میرسد که، ساختن چهل یا پنجاه دستگاه عمارت در کشور که هر کدام معمولاً ده یا نوزده میلیون تومان خرج بردارد و طبعاً یک‌دهم آن بصورت مزد بکارگران عاید میگردد، همه دردها را درمان خواهد کرد.

چنین اشخاصی تصور میکنند که اگر دولت با چند بازرگان بزرگ و چند شرکت مقاطه کار داخلی و یا خارجی قرارداد هائی ببندد و بی‌دریغ پول بدهد و اسکناس منتشر کند، بزودی کارگران بی‌نان بنان خواهند رسید و اختلاف مدعش طبقاتی که در کشور ما صورت بسیار عجیب و غریبی بخود گرفته بسرعت از میان خواهد رفت و آسایش جای فقر و بدبختی را خواهد گرفت.

در حالی که اینها جز خواب های خوش و خیالات شیرین، چیزی نیست.

زیرا واضح است که تا منافع اکثریت مردم در برابر تجاوز طبقات ثروتمند و بولدار بوسیله قانونهای مؤثر (نه صورت سازی و تظاهر) حمایت نگردد و جلو تجاوزات و غارتگریهای گوناگون ثروتمندان در سیاست و تجارت و صنعت، گرفته نشود و وضع اجتماعی تعدیل نگردد، همیشه سرمایه ها و منافع، کماکان به جیب طبقات معینی فرو خواهد رفت و بر فقر و بیچیزی و نارضایتی عمومی مردم افزوده خواهد شد.

از این جهت است که باید با شجاعت و فداکاری راههای نوینی را پیش گرفت و در سیاست و اقتصاد و فرهنگ کشور، تغییرات کلی و فوری داد

و اصلاحات اساسی و ریشه دار بعمل آورد و رفورم عمیق و صادقانه‌ای را به‌مورد اجرا گذاشت .

در اینصورت فرد و اجتماع برای زندگی مرفه و عاقلانه‌تری آماده خواهد شد و بسوی زندگی سعادت‌مندانانه‌تر ، که در آن ترس از گرسنگی و بیماری و پیدالتی و بیماری و بدبختی تا حد زیادی تخفیف یافته باشد رهسپار خواهد گردید .

انتخابات

آقای نخست وزیر: پس از برقراری روابط سیاسی با انگلستان و انحلال مجلس شورای ملی ، حکومت شما ، با عجله و شتاب فراوانی دست بکار انتخابات مجلس سنا و شورا زده است .

دولت ظاهراً تصمیم دارد که برای حفظ اصول مشروطیت و احترام به حقوق و عقاید مردم و یا از نظر احتیاج به اتخاذ تصمیمات لازم و ضرورت‌های سیاسی و مشکلات اقتصادی و اجتماعی که با آنها دست بگریبان است ، مجلسین را تشکیل دهد، تا پیشنهادات و نظریات‌آنها تصویب نموده و دولت بتواند به انجام اصلاحات و اجرای نقشه‌های خود پردازد .

اکنونکه این سطور نوشته می‌شود ، انتخابات مجلس شورا تقریباً در نیمی از کشور پایان یافته و نمایندگان آن معین شده‌اند و انتخابات شورا و سنا ، در همه شهرستانها جریان دارد .

اگر گفته شود که مردم در این انتخابات احساس آزادی نکرده و بآن رغبت نشان نداده و نمیدهند ، چیزی غیر از بیان حال نیست .

در جریان این انتخابات روزنامه‌های طرفدار دولت نیز هر یک بنحوی به این « انتخابات آرام » انتقاد کرده‌اند و انتخاباتی را که (مخصوصاً در شهرستانها) بدون فعالیت و مبارزه انتخاباتی صورت گرفته و انتخابات غیر آزاد « نامیده‌اند .

پس از آنکه اعلامیه شما بیان رسا آزادی انتخابات را تذکر داد و شما حقوق و آزادی هم‌میهنان خود را بصراحت در انتخاب نمایندگان

تصدیق و ضمانت کردید، دیگر جای آن نیست که ما یا هر کس دیگری در مقام استدلال و گفتگو برآمده و برای لزوم آزادی انتخابات و مراعات قانون و حقوق مردم عنوان مطلب کنیم.

ولی شاید با مطالبهٔ چگونگی روش دولت در این انتخابات و پس از معلوم شدن نتیجهٔ آن محل گفتگو و حرف بسیار باشد.

طبعاً نویسنده نمیخواهد که گناه هر نتیجه بد و خلاف مصلحتی را که این انتخابات و سپس کارهای مجلس آینده ممکن است بیار آورد بدوش شما بگذارد.

ولی این تذکر را در اینجا مجبورم بدهم که مردم احساساتی و بد بین ورنجدیده کشور ما در اثر دخالت‌های ناپسندی که حکومت‌های گذشته در انتخابات داشته‌اند، مشکل است قبول کنند که دستگاه دولت با قدرت و نفوذی که دارد برفع اشخاص و کاندیداهای معین بکار نیفتد و روشی را که دولت‌ها تقریباً در تمام دوران مشروطه داشته‌اند بیکبار از دست بدهد.

با توجه به این موضوع است که مردم به انتخابات که بدرستی آن عقیده ندارند رغبتی بروز نمیدهند و در قبال آن روش منفی و بی‌علاقگی پیش گرفته‌اند (کاریکه اصولاً درست نیست)، متأسفانه باید اقرار کرد که اکثریت مردم کشور ما بروشهای مبارزه انتخاباتی آشنائی ندارند و نمیدانند که چگونه و بدون تظاهرات بی‌اثر، باید در انتخابات شرکت کرده و با نظارت خود درستی آنرا تضمین کنند.

بطوریکه معلوم است، در کشور ما حزب و جمعیت با آرمان و صحیحی که از گرایش سیاستهای کشور های بیگانه دور وهم دارای نیروی لازم باشد تاکنون بوجود نیامده و طبیعی است در چنین کشوری نمی‌توان امید داشت که دسته‌ای و کیل وطن خواه و پا بر جاد در مجلس بوجود آید و اگر پیدا شود، بی آنکه حزب نیرومندی در پشت سر داشته باشد بتواند دیرزمانی دوام کند.

گاهی هم پیش آمده است که اگر مردم در انتخابات آزادیهای نسبی پیدا کرده‌اند از آن استفاده نکرده و یا آلت تحریک و وسیلهٔ اجرای نظریات عده معینی شده‌اند.

البته اگر مردم در مبارزات انتخاباتی مشروع و قانونی کوشش نکنند آنرا نمی‌توان برای دولت شما تقصیری دانست ، ولی شما هم مثل یکی از افراد این کشور تصدیق خواهید فرمود که هیئت‌های حاکیه‌ایکه در میهن ما بعد از مشروطیت همیشه مصدر کار بوده است در این عدم رشد و بی‌اطلاعی و عقب ماندگی سیاسی و اجتماعی مردم کشور ما سهم بزرگ و غیر قابل انکاری دارند .

اگر بخواهیم بهمه عوامل و جوانب این عقب ماندگی رسیدگی کنیم بسهولت در خواهیم یافت که سیاستهای استعماری دول بزرگ و نفع طلب هم که سالها در کشور ما صحنه گردان سیاست بوده اند در این گناه یا جنایت بزرگ سهم مهمی دارند .

شاید مناسب باشد که بدون بحث بیشتری مذاکره زیر را که شهرت دارد بین یکی از سیاستمداران ما با یک نفر آمریکائی در خصوص انتخابات روی داده است در اینجا بیاوریم :

سیاستمدار آمریکائی برای دوست ایرانی خود مدتی از زندگی و تمدن آمریکا و سرعت کار در کشور متحده آمریکا صحبت میکنند و سپس میگوید :

« انتخاب رئیس جمهوری آمریکا در کشور من با وجودیکه برخلاف فرانسه و بعضی کشورهای جمهوری دیگر، از طرف میلیونها مردم صورت میگیرد و ظاهراً رأی دادن ده ها میلیون نفر از مردم و شمردن آراء و انجام تشریفات قانونی مستلزم صرف وقت بسیار است با اینهمه انتخابات در کشور من بیش از ۲۴ ساعت طول نمیکشد و ما توانسته ایم با استفاده از وسایل علمی و صنعتی سرعت بینظیری مردم آمریکا را از نتیجه انتخاب رئیس جمهور و اعضاء کنگره مطلع کنیم . »

سیاستمدار ایرانی جواب میدهد : « مطلبی که شما گفتید برای من چیز مهمی جلوه نمیکند و من میتوانم ادعا کنم که کشور من در کار انتخابات سالها از میهن شما جلوتر است و اگر شما سرعت تعیین نتیجه انتخابات را دلیل تمدن آمریکا میدانید ، باید اقرار کرد که تمدن ما دست کم ۵۰ سال از مال شما جلوتر است ! »

آمریکائی که وضع انتخابات ما و طول مدت آنرا از نزدیک دیده است با تعجب میگوید: چطور چنین چیزی ممکن است؟!
ایرانی بخونسردی و لبخند جواب میدهد: حقیقت همین است، زیرا اگر شما در امریکا نتیجه انتخابات را پس از ۲۴ ساعت خواهید فهمید، ما تقریباً همیشه نتیجه انتخابات و اسم و کلاهی خود را دست کم از یکماه قبل فهمیده ایم!

آقای نخست وزیر، حکومت شما که اکنون زمام امور کشور را در دست گرفته برای تأمین سلطه و قدرت خود و از بین بردن تشکیلات احزاب افراطی و مخالفین دولت روش بسیار سختی را در پیش گرفته است.

روش سخت دولت سبب شده است که هر داوطلب انتخابات با خود چنین گمان میکنند که باید قبلاً نظر و موافقت دولت شما را برای خود جلب کند.

زیرا در غیر اینصورت محتمل است که با مطلع نبودن دولت از سابقه و تمایلات سیاسی فلان کاندید و کالت، در بهمان شهرستان کشور، هر چند که او شخص مستقل و آزاد فکر و معنوی باشد، با کوچکترین جنجال و تهمت سیاسی مخالفین، دچار وضع مشکل و بیش بینی نشده‌ای شود.

در مبارزات سیاسی و مخصوصاً در موقع انتخابات که این مبارزات بین دو رقیب و دودسته، جنبه حیاتی و حساس بخود میگیرد، مشکل است که تهمت سیاسی و سواستماعی کاندیدها بیان کشیده نشود و با وضع فعلی کشور ما، در چنین صورتی مشکل است که یک کاندید انتخابات دچار توقیف و تضيیقات گوناگون نگردد.

در جریان انتخابات اخیر رئیس جمهوری در امریکا، هاین آقای نیکسون، معاون پرزیدنت اینزهاور که چندی قبل ضمن سفر بکشورهای دیگر به ایران آمد، از طرف دموکراتها متهم به گرفتن رشوه و عدم صلاحیت شد و این تهمت برای مدت محدودی وضع او را در انتخابات سخت متزلزل کرد.

ولی نیکسون با استفاده از آزادی و وسیله تبلیغات کافی که داشت

توانست با ارقام و آمار ثابت کند که پولهای دریافتی او از دوستان و بازرگانان، عنوان رشوه نداشته و هر کدام در برابر انجام کار و قرض و از آن قبیل بوده است و مسلماً اگر موضوع تهمت او بزرگتر هم میبود آقای نیکسون با استفاده از قدرت قانون و استقلال و سرعت کار دادگاههای امریکا و شجاعت قضات دادگستری میتوانست بزودی با آوردن دلایل کافی غلط بودن تهمت مخالفین را اثبات و حکم برائت خود را بگیرد.

ولی در کشور ما، با توجه به اینکه در موقع انتخابات در بیشتر شهرها مقررات حکومت نظامی و دادگاه نظامی وجود دارد و با توجه به اینکه فقط برای توقیف افراد به اتکاء قوانین حکومت نظامی، فقط تهمت «مخالف دولت» یا «سوء ظن بمخالفت و تحریک» کافی است، در اینصورت برای هر کاندیدی آزادی تقریباً وسیله‌ای برای برخورداری از آزادیهای مشروع و قانونی باقی نمی‌ماند و هر داوطلبی اگر ضمن انتخابات متهم شد، ممکن است توقیف گردد و اگر توقیف شد، ممکن است تا خاتمه انتخابات موفق برفع سوء تفاهم نشده و در نتیجه آزاد نگردد.

همین وضع نیز در جاهاییکه حکومت نظامی دست اندر کار نیست ممکن است با کم و بیش اختلافی پدید آید.

زیرا موقعیکه دولت در تهران، برای جلوگیری از آشوب و اغتشاشات احتمالی، مثلاً در صدد جلوگیری از حرکت هیات صالح بکاشان و دکتر بقائی بکرمان و از آن قبیل برآید، چه بسا ممکن است در شهرستانها، شدت حزم و احتیاط مأمورین دولت برای جلوگیری از بینظمی‌های احتمالی، کار را برای داوطلبین انتخابات و طرفدارانشان مشکل‌تر کند.

به این دلایل است که عده زیادی از کاندیدها وارد میدان مبارزه نشده‌اند و میدان برای متظاهرين بطرفداری دولت و افرادی که مخالف دولت گذشته بوده‌اند باز و بلا مانع شده است.

بگفته صاحب‌نظری در حکومت گذشته، هر کس، به انگلیس فحش داده و بیشتر احساسات مردم عصبانی و رنج‌دیده را تحریک کرده بود، بوکالت میرسید و برای وکالت فعالیت میکرد و از دولت گذشته انتظاری داشت.

در حکومت فعلی هم هر کس بصدق (صحیح و غلط) بد گفته و با او اختلاف نظری داشته و مبارزه کرده و (راست و دروغ) بدوستی با انگلیس شهرتی دارد، خود را کاندید وکالت کرده است و شاید به وکالت هم انتخاب شود.

معلوم نیست که طبقات مردم ایران تا کی باید به هر مدعی فقط به دلیل بدگوئی و عربده جوئی (نه برای خدمت و کار مثبت) پاداشی بدهد؟!

تصور نکنید که بوسیله این نوشته، قصد من اینست که علیه انتخابات دولت شما، بیش از موقع نظر بدادم و بعنوان آزاد نبودن و ارعاب و تخویف، بخوام آنرا بی اعتبار جلوه دهم.

نه! من قصد زدن تهمت و اسنادات بی اساس ندارم و آنچه مینویسم غیر از نظرهای مردم و ذکر حقیقت و عقیده خودم چیزی نیست و بآن امان دارم و بهمین دلیل این نوشته، از اغراق کوئی و تحریک احساسات و موضوعات خلاف واقع بکلی غازی است.

ممکن است این طرز فکر و استدلال، در مورد انتخابات، باطل باشد و در حقیقت دولت با همه قوا از آزادی انتخابات طرفداری کند و ملی خودتان انصاف دهید! آیا همین طرز فکر که نتیجه بعضی کارها در حکومتهای گذشته و نتیجه سیاست خشن حکومت شما در پنجاهه اخیر است و همین طرز فکر و گمان و توهم، خودش سد بزرگی برای فعالیت آزاد مردم در انتخابات نخواهد بود؟

آیا احساس عدم آزادی که مربوط بهمین مقدمه است سبب بدبینی و نومیدی و دل‌افسردگی مردم نیست؟

بیم مردم در این روزها فقط اینست که وضع مخصوص فعلی ممکن است سبب شود که بعضی افراد متملق و بی شخصیت که قدرت حفظ حقوق مردم را ندارند، بمجلس راه پیدا کنند.

از اینرو در برابر همه مسائل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی که مجلس آینده باید آنرا بسرانگشت تدبیر و روح وطنخواهی و بشردوستی حل و فصل کند، علامت سؤال وجود دارد.

بنظر من بحث در خصوص روش مجلس آینده یعنی چیزیکه هنوز پدید نیامده جایز نیست و اگرچه تا کنون که (این نوشته را می نویسم) نزدیک به نصف و کلای دو مجلس برگزیده شده اند ولی هر پیش بینی در خصوص کار آینده آنها جز احتمالی بیش نیست زیرا این موضوعی است که مسلماً خود آنها نیز نمیدانند و پیش بینی نمیکنند !

برای همه سئوالهاییکه در خصوص مجلس وجود دارد آینده جواب روشن و صحیح خواهد داد .

آقای نخست وزیر ، بطوریکه گفته شد شائبهٔ اخلال و تحریک در این نوشته راه نداشته و نویسنده طبعاً انتظار ندارد که دستگاه انتظامی برای تعیین خانه و منزل من متحمل زحمتی شود !

ولی از نظر خیرخواهی نمی توانم در برابر وجدان نگران و آشفته خود آرام و ساکت نشینم و از گفتن آنچه می اندیشم بازایستم .

چون سخن در خصوص انتخابات است بد نیست که به شما و هر نخست وزیر دیگری بگویم که هرگز به افراد و قول و قرار این و آن که برای وکالت مجلس ، بموض مردم ، بشما مراجعه می کنند ، چندان مطمئن نشوید .

زیرا کسانی که امروز برای موثقت در انتخابات کار را سهل کرده و بموض رجوع بمردم حوزه انتخابیه ، بشما رجوع میکنند ، با شخصیت ناتوان وضعی که در اخلاق و روحیات خود دارند در آینده ، برای هر مطلب کوچکی حاضرند بسهولت و بدون خجالت بدیگری (هر کس باشد) رجوع کنند و بوسیلهٔ دادن قول و قرار دیگری قول و قرار دیروز و حتی صلاح ملت را فراموش کنند .

وقتی وکالت مردم عنوانی گردد فاقد حقیقت و اصل نفع مردم و صلاح کشور در بین نباشد پس در هر وقت و بهر که بشود بهتر آنرا معامله کرد فوری خرید و فروش انجام میگیرد !

اگر این سخن را قبول ندارید و آنرا اغراق و خلاف واقع میدانید يك نظر اجمالی که بمجلس های دوازده سالهٔ اخیر کشور بیفکنید همهٔ مطلب

را باهوش و دقت نظر خود کشف خواهید کرد .

شما و کسان دیگر که از وضع کشور ناراضی هستید، باید از این مجلس‌ها بنالند که ظاهراً مال مردم هستند ولی باطناً بعلت نقائص اساسی بیکاره و بی‌اثر میباشند و اگر شما علاقه بخوبی آن دارید اشتباه گذشته‌گانرا صلاح نیست تکرار کنید .

شما که دنبال اثر و گره‌گشایی و تصمیم‌مفید مجلس‌ها می‌روید و همه چیز را از آن میخواهید به این حرف نویسنده و فیلسوف بزرگ فرانسه ژان ژاک روسو که افکار و عقیده او در اغلب کشورهای دموکراسی و مخصوصاً انقلاب کبیر فرانسه اثر مخصوص داشته توجه کنید ، روسو میگوید :

« سبب پدید آمدن مجلس‌های ملی آنست که مردم بتوانند بدست و کلای خود در کار دولت‌ها دیده‌بانی کنند . روشن است که اگر در برگزیدن و کلای مجلس ، مردم دست اندر کار نباشند و بنظر آنها احترام نشود ، مجلس‌ها چیز زائدی هستند . »

پس برای آنکه مجلس چیز زائدی نشود باید فقط مردم در انتخاب و تشکیل آن مداخله داشته باشند و هیچ دولتی نباید از ترس آنکه مجلس بکار او روی موافق نشان ندهد، مجلسی طبق دلخواه و سیاست خود بوجود آورد زیرا اگر دولتی میخواهد بسود ملت کار کند و کلای حقیقی ملت بخاطر خود از او طرفداری خواهند کرد و برای چنین دولت‌هایی فقط يك خطر هست و آن سقوط بتوسط رأی مجالس غیرملی است .

آقای نخست وزیر ، برای اینکه شما را از بعضی اطلاعات و نظریاتیکه در خصوص شخص شما در بین ملت وجود دارد ، واقف کنم ، این سطور را می‌نویسم زیرا شما حتماً میخواهید بدانید که ملت شما را چگونه میشناسد و اگر در خصوص زندگی شما اشتباهی میکند ، اشتباهش چیست، تا بتوانید آنرا تکذیب و یا اصلاح کنید .

مسلماً تذکر این مطلب اگر خدمتی بشما نباشد ضرری ندارد زیرا این گفتگو فرصت نیکومی برای ابراز شخصیت بشما خواهد داد .

بحث در خصوص شما قبل از زمامدار شدن، مخصوصاً وقتی بمیان آمد

که شما با حکومت گذشته مبارزه میکردید این حرفها اغلب با زهر نظریات و اغراض شخصی و ایرادات زننده همراه بود و من آنها را از حشوو زواند و شاخ و برگ میبرایم و بسمع شما میرسانم .

این اطلاعات حکایت میکرد که پدر شما با یکی از متنفذین مشهور همدان بستگی و همکاری نزدیک داشته است .

معلوم است که متنفذین ادوار گذشته اغلب روح متعدی و زورگویی داشته اند و شاید آنمرد صاحب قدرت گاهی قدرت نمائی میکرده و بمردم و مخالفین خود شدت عمل نشان میداده است .

پس از درگذشتن پدرتان، مخالفین، از فرصت سودجسته و شمارا هدف تیراندازی و سوء قصدی قرار میدهند و شما در نتیجه جراحی چندین دنده خود از دست میدهید .

پس از مدتی بخدمت پلیس جنوب درآمده اید آشنائی شما را با شاه فقید نتیجه سفری میدانند که آنشاه قبل از سلطنت خود بهمدان کرده و مدتی با خانواده خود مهمان شما بوده اند .

آنشاه در این سفر بشما علاقمند میشود و شما را از دوستان خود میگرداند.

در اشگر کشی بخوزستان و قلعه و قمع خزعل فرماندهی نیرو را شما داشته اید و طوری که آنشایعات حکایت میکند پس از سلیم خزعل متأسفانه مثل اغلب لشکر کشیهای عشایری و معمول آن زمان نیروی تحت فرماندهی شما از غارت و کشتار خودداری نکرده است .

وقتی که فرمانده تیپ گیلان و در رشت مقیم بوده اید مردم از امنیت و آرامشی که برقرار بوده است راضی بودند ولی ممکن است بعیاشیهای بیبروایی که جسته و گریخته خبرش از دیوار باغهای دور و نزدیک شهر رشت گذشته و ههجا منتشر میشده خوشبین نبودند و آنرا با مقام شما سازگار نمی یافتند .

پس از واقعه شهر یور ۲۰ فرمانده نیروی جنوب بوده اید و در واقعه سمیرم که منجر بکشته شدن ششصد نفر سرباز و افسر ایرانی گردید کاری

نکرده‌اید و یا نتوانسته‌اید کرد. اختلاف نظری که درین وقت بایکی از افسران ارشد خود داشته‌اید ، آن افسر را ناگزیر به استعفا کرده است .

سپس شما را نیروی انگلیس بعنوان زندانی سیاسی گرفته و مدتی بفرسطين فرستاده است .

در این مختصر خیلی از نکات این شایعات حذف شده تا نوشته از هر گونه غرضی مبرا گردد .

شایعاتیکه من شنیدم و بآن نحو که شنیدم ممکن است با اغراض و اختلافات شخصی توأم باشد و چه بسا برای بدبین بودن ملت و گمراهی افکار منتشر شده باشد .

بهین جهت آنشایعات هیچوقت نباید سبب دلسردی و نومیدی شما از خدمت بکشور شود .

ازین گذشته هر کس در جوابی و پیری ممکن است مرتکب گناه و اشتباهی شود ولی خوشبختانه هر گناهی را می‌توان تا آخرین روزهای زندگی جبران کرد .

مخصوصاً که برای شما ، آقای سپهبد زاهدی وسیله خدمت بکشور و موقعیت گرانبهایی بیش آمده و اکنون مینوانید بادرپیش گرفتن روش وطن دوستانه‌ای در مسئله نفت و مرعی داشتن اصول آزادی و قوانین در انتخابات و دیگر امور کشور ، برای جبران اشتباهات احتمالی و نشان دادن نادرستی انتشاراتی که علیه شما در جامعه وجود دارد قدم‌های بزرگی به نفع خود و ملت ایران بردارید .

آقای نخست وزیر ، اگر من بزندگی اجتماعی شما اشاره ای کردم برای آن بود که دوستان و نزدیکانتان شما را بحسن ضمیر و منظر شناخته و بدین شعر توصیف کرده‌اند :

آنکه در حسن شاه خوبان است

نور چشم بهیر دیوان است ،

دریغ آمد که شما را بگذشته و آنچه میگویند توجیهی ندهم زیرا مرود بیطرفانه در امور گذشته هر کس را به اشتباهیکه ممکن است کرده باشد

آگاه میکنند و سبب میشود که هر کس کارهای نیک خود را که روشنی بخش زندگی و آرامش دهنده وجدان حساس و حقیقت پژوه است، چون چراغی فرا راه زندگی آینده نموده و آنچه را که ممکن است بر او عیب شمرده شود از خود دور کند و خویبها و محاسن خود را از دستبرد عیب و نقص مصون دارد. امیدم آنست، بدون اینکه شخصیت شما از شایعات مختلف جریحه دار بشود بوسیله جلب اعتماد عمومی نسبت به سیاست حکومت خود، که ممکن است مورد بدگمانی و بدبینی مردم باشد و بوسیله بروز دادن کار مثبت و سودمند و حفظ حقوق ملی (و البته نه بزور و قدرت آزمائی) به این گفتگوها خاتمه دهید و به اصطلاح دهان پرگویان را ببندید.

اگر کسی نخست وزیر کشور را با بیفرضی و حقیقت جوئی انتقاد کند او نباید برنجد زیرا اگر آن انتقاد بجا و وارد است سودمند خواهد بود و اگر نیست با تکذیب و درعمل میتوان کذب آنرا ثابت کرد.

روح دموکراسی چنین حکم میکنند که انتقاد در حدود عقل و منطق همیشه باید در کشور وجود داشته باشد. اگر زمامدارانی تذکرات و انتقادات مردم را بگ پرگونی بی نتیجه بدانند، دچار اشتباه شده و راه را گم کرده اند.

انتقاد مردم و مطبوعات نشانه های آزادی و دموکراسی و وجود اجتماع زنده در هر کشوری است و اگر زمامداران تحمل شنیدن آنرا نکنند، چگونه خواهند توانست انتقادات سخت تری را که نمایندگان از پشت تریبون پارلمان می کنند، تحمل نمایند؟!!

نخست وزیرانیکه خیلی فریفته کار مثبت و مخالف انتقاد مردم و مجلس و به اصطلاح خود پرگونی باشند ممکن است بتدریج طوری عمل کنند که کرمول در انگلستان کرد:

در نیمه اول قرن هفدهم که در انگلیس بین استبداد و مشروطه کشاکش میرفت و در آن کشور برای استقرار حکومت قانون و برقراری

« پارلمنت » خونها ریخته میشد « اولیویه کرمول » که نماینده گمنامی بود، در سن چهل و سه سالگی در مجلس انگلیس از پشت پرده گمنامی بیرون آمد.

« کرمول » در جنگها تیکه پارلمنت با چارلز اول شاه مستبد و خودخواه انگلیس میکرد مدت سه سال فداکاری و جانبازی نمود تا حکومت آزادی و مجلس را از تعدی و ظلم استبداد برهاند.

کرمول سرانجام شاه را شکست داد و او را دستگیر کرد. لشکریان و سران سپاه کرمول برای محاکمه و کشتن چارلز اول بمجلس فشار آوردند.

چون مجلس کاملا با این عمل موافقت نکرد عده زیادی از او کلای مخالف را دستگیر و تبعید و فراری کردند و آخر الامر مجلس، چارلز اول را محاکمه و بجرم مردم کشی و استبداد و آزار خلق بمرک محکوم کرد.

کرمول حکومت مشروطه سلطنتی انگلیس را بجمهوری تبدیل کرد و از طرف سپاهیان به « ارد طرفدار جمهوری » ملقب شد.

کرمول سرانجام با نیروی ملت سپاهیان را که خود از آن بیرون آمده بود و بعنوان آن حکومت میکرد تعطیل نمود و و کلای مجلس را که با نظریات او صد درصد موافقت نمیکردند، بس از نطق توهین آمیزی با سر نیزه از مجلس بیرون کرد و بر آن نوشت: « این خانه بی اتانیه کرایه داده میشود ».

کرمول همیشه میگفت: « من میخواهم دهن برگویانرا بیندم ». عجب این است که کرمول پس از این واقعه تا وقت مرگش که پنج سال طول کشید چنان استبدادی پیشه کرد که زورگویی و استبداد چارلز اول را از یاد ملت برد.

کاریکه کرمول برای « بستن دهن برگویان کرد » به استبداد شدید و زیانمندی منتهی شد.

کرمول، پیش از این همه جا به اسم مجلس و برای روان کردن قدرت قانون میجنگید.

کرمول در لشکر کشی به ایرلند به اسم قانون و پارلمان کشتار و ستمکاربهای فراوان کرد و زنان و کودکان ایراندی را بمهاجرین انگلیسی بخشید و آنها را از حقوق مدنی محروم کرد .

کاریکه کرمول در ایرلند کرد و جنک اسکاتلند ، کینه بزرگی در بین این ملت ها نسبت به انگلیس پدید آورد و اکنون که نزدیک ۳۵۰ سال از آن وقت میگذرد ملت ایرلند هنوز کینه گذشته را نسبت به انگلیس فراموش نکرده اند بطوریکه درجراید این روزها میخوانیم که هنگام سفر الیزابت دوم ملکه فعلی انگلیس به ایرلند ، ایرلندیها برای کشتن او توطئه ترتیب میدهند و در مسیر قطار راه آهن حامل او دینامیت و مواد منفجره میگذارند و در همه امور از جنک و صلح خود را از انگلیس جدا میگیرند . چنانکه ایرلند در جنک دوم با آلمان که با انگلیس میچنگید اعلان جنک نداد ، سهل است که با آن همکاری هم میکرد !

کرمول که در دوره و کالت خود و مدتی پس از آن همیشه اسم آزادی و مجلس را میبرد از قدرتی که به اسم مجلس و قانون بدست آورده بود بزودی مغرور شد و ملت و آزادی و قوانین را فراموش کرد .

کرمول ، این مستبد مغرور ، نمونه سیاستمداران مغرور و فراموشکار خیلی از کشورها و از آن جمله کشور ماست که بقول شاعر ایرانی خودمان :
« حالی خوش هستند و عمر بر باد نمیدهند ! »

کرمول در پیش گرفتن روش استبداد و در تعطیل مجلس گوئی تاریخ چند سال گذشته و حوادث دوره حکومت خود را هم ندیده گرفته بود . مجلس انگلیس درست سیزده سال قبل از این واقعه ، نخست وزیر دیگری را موسوم به « ارد استفرد » ، برغم همه کوششهاییکه پادشاه برای حفظ و حمایت او کرد بچرم استبداد و مردم کشی سر بریده بود و تازه ۴ سال بود که چارلز اول شاه انگلیس را بهمین جهت بمرک محکوم نموده بود !

آقای نخست وزیر ، تاریخ برای همه پند و درس عبرت است ، به نخست وزیری که امروز در همین کشور در يك محكمه نظامی محاکمه

میشود توجه کنید و اگر اوحقیقتاًجرمی را مرتکب شده است البته شما نشوید برای حفظ و رعایت حقوق ملت و دفاع از آنها در مقابل بیگانگان و اشاعه و تعمیم آزادی و عدالت اجتماعی معصم شوید . زندگی مناسب و کار و آسایش مردم را تأمین کنید .

اگر آزادی اظهار رأی در انتخابات بخطر افتاده و یا ممکن است بحقوق و آراء خلق دستبرد و تجاوزی بشود از طرف هر کس که باشد ، جلوگیری کنید .

اینها که شعر داریم چیزهاییست که ملت بخصوص در این روزهای بحرانی از شما توقع میکند و آن را همیشه ازهر نخست وزیری که در این کشور سررشته امور را در دست بگیرد انتظار دارد و میخواهد .

آقای نخست وزیر ، وقتی حکومت شما زمام امور را در دست گرفت نزدیکان و ارگانهای حکومت شما همه جا اعلام کردند که :

دوازده سال جار و جنجال و سیاست بازی و حزب سازی و زنده باد گوئی ، هیچ حاصلی جز بدتر کردن اوضاع اجتماعی و تمویق اصلاحات نداده است .

آنها که از دستگاه دولت آگاه بودند همه جا گفتند که دولت جدید میخواهد مثل دوره حکومت بیست ساله شاه فقید دست به امور عام المنفعه زند و دنباله اصلاحات را بگیرد و بهرج ومرج فعلی خاتمه دهد .

دوره زمامداری شاه فقید

در این دوازده ساله، در اطراف دوران بیست ساله پادشاهی شاه فقید گفتگوها و داوری های فراوانی شده است .

بعد از شهر یور، مخالفین آنشاه بی پروا و از روی بی انصافی بدون در نظر گرفتن خدمات و زحماتش بدوره او تاخت برده اند . شاید متفقین آن روزی هم که ایران را اشغال کرده بودند، چون آنشاه را با نقشه های خود موافق نیافته بودند، باین جنجال و بدگویی ها هر چه بیشتر میدان دادند و مستقیم و غیر مستقیم در آن بدگوئیه ها شرکت داشتند. دوستان و طرفداران آنشاه هم غالباً بدون توجه به بعضی اشتباهات آن دوره با حرارت و تعصب، از آن روزگار دفاع کرده اند .

کوتاه سخن آنکه، تا کنون داوری درست و بی طرفانه، در باره شاه فقید و دوره زمامداری او کمتر بعمل آمده است.

من مدعی نیستم که بتوانم یک چنین قضاوت صحیح و بی طرفانه، در باره شاهی که سالها است روی از ما در نقاب خاک کشیده است، بعمل آورم و نه در یک چنین نوشته کوتاه برای چنان گفتگوی درازجائی هست. ولی تا آنجا که در این گفتگو برای اینگونه سخنان جا و مناسبی است کوشش خواهد شد که بآن دوره اشاره ای برود .

البته شما آزادید که نظرو قضاوت مخصوص خود را هر جور که ما بیلید بر آن بیفزائید و آنچه را که من ندانسته ام و یا در گفتنش راه خطا و اشتباه رفته ام، خود آنرا اصلاح کنید .

رضا شاه

جای هیچگونه شك و تردیدی نیست که زحمات شبانه روزی و تجربه و وسعت نظر و نیروی اراده رضا شاه فقید مملکت را منظم کرد .

تجدید بنا و تشکیلات میهن ما مروهون زحمات و راهنمایی و نظارت دائمی و خستگی ناپذیر آنشاه بود .

فداکار یهای شاه فقید که برای مرکزیت دادن مملکت و نظم و آرامش و امنیت کشور بکار برد جای انکار نیست و همین اقدامات و خدمات گرانبهایی که بکشور کرد، تصمیمات قاطع و روش سخت که در کارها داشت، برای او

دوستان زیاد و دشمنانی تهیه دیده. همین دوستان و دشمنان بودند که در باره خوبیهای دوره آتشاه اغراق گفتند و یا بعضی اشتباهات را نادیده انگاشتند و با آنکه بیدگوییهای ناشایسته و نادادگرانه پرداختند.

برخی از بدخواهان آتشاه کسانی بودند که در اثر آمدن رضاشاه و از میان رفتن پادشاهی قاجاریه منافع و نفوذ خود را از دست داده بودند. دسته دیگری که از دوره او خوشود نبودند، خانواده های مختلف گردنکشان و متنفذینی بودند که نفوذ و اعتبارات قراوان خود را که در اثر هرج و مرج کشور در دوره های گذشته بدست آورده بودند، با روی کار آمدن رضا شاه از دست داده و در تهران یاد دیگر جاها زیر نظر مامورین دولت یا در زندانها بسر می بردند.

اگرچه این هر دو دسته کینه های سخت از آتشاه در دل های خود داشتند ولی ناراحتی و ناخشنودی آنها با راحتی و آبادی کشور و خشنودی میلیونها مردم که در زیر دست آنها رنج می کشیدند ملازمه داشت؛ از اینها گذشته در میان دشمنان آتشاه دسته ای هم از آزادیخواهان با سابقه و یا مردان صاحب اندیشه بودند که هر یک ایدآلهای سیاسی و سلیقه های خاصی داشتند و رویهمرفته استبداد رأی و دیکتاتوری را نمی پسندیدند و در اثر بی پروائی در اظهار عقیده ناچار بی مهری و رنج میدیدند.

وقتی که در شهریور ۱۳۲۰ قوای مسلح کشور، با هجوم بیگانگان بسرعت از هم متلاشی شد و تشکیلات مملکتی که با اشاره و هدایت شخص شاه فقید در حرکت بود، از کار باز ایستاد، همه مردم با کمال تأسف و تعجب دیدند که بیست سال کوشش خستگی ناپذیر آتشاه در چندروز از میان رفت.

وقتی متفقین صدها هزار تفنگ و میلیونها فشنگ را از انبارهای نظامی قزل قلعه و زاغه های عباس آباد می بردند و انگلیسها در جنوب ناوهای جنگی را غرق و مصادره میکردند و برای آنکه در خلیج فارس یک ناوچه هم باقی نماند سیاست قدیمی دولت بریتانیا را با سم مصالح جنک بمورد عمل میگذاشتند و راه آهن ایران را برای بارکشی آذوقه و مهمات بشوروی

زیر نظر گرفتند، ملت کوچک ایران که هستی و استقلال و سرمایه و آزادی خود را باز بچه دست کشورهای بزرگ یافته بود خون میخورد و رنج میبرد .

دوستان حقیقی یا ظاهری که در پیرامون آن شاه بودند و بجای فداکاری و راهنمائی تملق گفته بودند، شاهرا متوجه ساختند که چون کشور ایران غافلگیر شده و ارتش در اثر بی لیاقتی یا خیانت بعضی از فرماندهان متلاشی گردیده و ملت اسیر پنجه خارجی گردیده، خوبست پیشنهاد متفقین را بپذیرد و بدینگونه بود که شاه ناگزیر باستعفا و خروج و تبعید از کشور شد .

پس از رفتن آنشاه دشمنانش با استفاده از موقعیت و قدرتی که بدست آورده بودند احياناً با زیرکی و زرنگی که داشتند بخوبی توانستند او را مورد انتقاد و بدنامی قرار دهند و بر تمام خوبیهای او پرده کشند .

محاكمه مختاری، رئیس شهربانی دوره رضاشاه در حقیقت برای این بود که کارهای دوره شاه فقید را بمحاكمه کشند و آنکارها را در پیشگاه ملت و تاریخ ایران بدآوری گذارند .

در محاكمه مختاری و همدستانش از جنایات و بدکاربهای رئیس پلیس و همکاران او داستانها گفته شد و گاه بیگانه پای شاه فقید را هم بمیان آوردند ولی هرگز از کارهای بزرگ و نیکوی دوره آنشاه سخنی بمیان نیامد .

چنان مینماید که در دوره های ما برای آنکه رژیم دیکتاتوری را محکوم کنند، کافی میدانند که رئیس پلیس را بگیرند و محاكمه کنند ! چنانکه در کشور شوروی پس از مرگ استالین، بریا وزیر کشور و رئیس پلیس را با چند نفر از همدستانش گرفته و اعدام کردند !

در مقابل آنهمه جنجالها که پس از رفتن شاه فقید پیش آمد، دوستان او هرگز نتوانستند از شاه دفاع جدی بعمل آورند و اگر یکی دوروز نامه هم دست و پا شکسته چیزهایی مینوشتند اثری نداشت و بسا انتظار داشتند که وزارت دربار ماهانه بآنها پولی برساند (کاری که نه خور بود و نه برای همیشه امکان داشت)

شاید تنها چیزی که پس از رفتن رضاشاه توانست در مقابل اکثریت مردم بصورت شایسته و زبان داری از او دفاع کند همان کارها و آثار و خدمات آنشاه بود .

همین آثار و خدماتها و یادگارها بود که در مقابل آنهمه سخنان راست و دروغ که گفته میشد، دل‌های مردم را باو مهربان ساخت و شخصیت آنشاه را عملاً بهمه نشان داد .

شاه فقید نسبت بکشور، خدمتگذاری فدائی و صدیق بود و در آغاز کار ، برای فداکاری و کوشش خود انتظار مزد و پاداش فوق العاده‌ای از مردم نداشت ، زیرا او ترقی و سعادت هموطنان خود را آرزو میکرد و در راه رسیدن باین آرزو گام برمیداشت و برای و عقیده مردم احترام میگذاشت و بحقوق ملت و حدود قانون معتقد و پای بند بود .

برای اثبات آنچه گفته شد ، دلائل فراوانی وجود دارد که ما به بعضی از آنها اشاره میکنیم .

شاه فقید قبل از عزل احمدشاه (از طرف مجلس مؤسسان در ۹ آبان ۱۳۰۴) و انتخاب شدن خود بسلطنت ، رژیم جمهوری را ترجیح میداد و طرفداران او در همه جا ، برای برقرار کردن جمهوری کوشش میکردند .
بعقیده شاه فقید رژیم جمهوری، رأی و نظر مردم را در انتخاب زمامدار و شخص درجه اول مملکت بیشتر دخالت میداد و مردم میتوانستند در هر هنگام مستقیماً خودشان ، بمرادانی نظیر او که برای کشور فداکاری‌های بزرگ کرده بودند پاداش مناسب بدهند .

کوششهایی که آنشاه برای برقراری رژیم جمهوری در کشور ایران کرد ، چیز پوشیده‌ای نیست . در تهران آقا سیدحسن مدرس که در آنوقت نماینده مجلس بود ، سردسته مخالفین جمهوری بود و در تهران و شهرستانها کسانی هم که با سردار سپه نظر خوبی نداشتند یا بخانواده قاجار به دل بستگی - هائی میداشتند با جمهوری شدن ایران مخالفت میکردند .

مردم عامی هم همه جا بتحریک روحانی نمایان و سیاست بازان میگفتند :
(ما جمهوری نمیخواهیم ما طالب قرآنیم !)

اگر بگوئیم که شاه فقید در داستان جمهوری خواهی، چون با انتخاب خود بسلطنت امیدداشت، از اینرو از جمهوری طرفداری میکرد، بنظر درست نمیرسد. زیرا چنانکه آینده نشان داد، او در جمهوری و سلطنت تنها کسی بود که نظر بشرایط ویژه شخصی و سیاسی میتوانست موفق شود (چنانکه شد).

اگر گفته شود که شاه فقید به جمهوری ترکیه و سیاست کمال اتاتورک در ساختن ترکیه نو بادیده تمجید مینگریست و رژیم آن کشور را ایده آل خود میشمرد، شاید بتوان آن گفته را پذیرفت، زیرا مسافرتی که رضا شاه پس از سالها بآنکشور کرد و احترامیکه بکمال اتاتورک نشان میداد گواه نیگونی بر این گفته میتواند باشد.

بویژه آنکه همه میدانند، آتشاه در دوره زمامداری و با زندگی خود جز بجمهوری ترکیه بکشور دیگر سفر نکرد.

سردار سپه پیش از آنکه بیادشاهی ایران رسد، با سادگی و قناعت و دقت مخصوص که از ویژگیهای سربازی او بود بسر میبرد (چنانکه تا پایان زندگی چنین بود).

خانه‌ای را که بوزارت معارف بخشیده است، میتوان نشان بخشش و بی توجهی او در آن هنگام به ثروت دانست (کاریکه در دوره پادشاهیش نظیری پیدا نکرد).

با آنکه کسانی از نویسندگان ما، شاه فقید را از آغاز، با پارلمان ناسازگار یافته‌اند، آنرا نمیتوان پذیرفت، زیرا او پیش از پادشاهی، در برابر مجلس چنان احترامگذار و نرم بود که با در دست داشتن نیروی نظامی، بامجلس از درگله و قهردرمی آمد و در برابر پارلمان روش منفی پیش میگرفت. مثلاً برای بدست آوردن فرماندهی کل قوا با گله‌مندی کارها را کرده و بملك شخصی خود «رودهن» میرفت.

گاه چنان پیش آمده که شاه فقید، پیش از رسیدن بسلطنت، در پیشامد هائی که رخ داده، بمجلس کوچیکیهای بسیار نموده است.

چنانکه در یکی از نمایشات و سخنرانیها که در آنروزها علیه او

جلو مجلس روی داده بود، چون چندپشت گردنی بیکی از ناطقین میزند مخالفینش آنرا بهانه ساخته و هیاهو میکنند *

سردار سپه از کار خود چندین بار از مجلس شورای ملی و مؤتمن الملک رئیس مجلس پوزش میخواهد و چون مؤتمن الملک نمی پذیرد خود و دوستانش چندین بار یخانه او میروند و او را از خود خشنود میسازند. چنین شخصی، ناگهان پس از رسیدن بسطنت راه خود را تغییر میدهد و روش استبدادپیش میگردد و درزندگان خاصی توجه عجیبی به او اندوزی و ملک داری پیدا میکند *

بدتر از همه آنکه اطرافیان آنشاه برای خوش خدمتی و خود نمائی، هر جا دیهی آباد و خوب میافتند، نظر شاه را جلب کرده و بصاحبان متمکن پیشنهاد پیشکش و بدیگران پیشنهاد فروش میگردند *

بدین رو دامنه املاک اختصاصی پادشاه روز بروز در شمال و مغرب و مشرق کشور، بسط و توسعه مییافت. گو اینکه شاه فقید، این املاک و عایدی آنرا با خود از کشور بیرون نبرد و بیشتر آنها را آباد کرد و برای این کشور گذاشت *

ولی آیا ظلم و تعدی که مأمورین املاک برای آبادی آنها بمردم کردند فراموش میشود؟

آیا ستمی که مردم برای ملک داری پادشاه میدیدند (و شاید او خود هم خبر نداشت) وجدان بشری و حقوق عمومی را جریحه دار نمیساخت؟

بخاطر دارم هنگامیکه در دوره حکومت آقای دکتر مصدق، سر تیپ افشار طوس با آن وضع فجیع کشته شد، هر کسی چه مخالف و چه موافق از شنیدن داستان آن قتل، سخت آشفته و متأثر شد.

ولی راست یا دروغ فقط يك شایعه تازه که درباره زندگی گذشته افشار طوس منتشر شد، از عکس العمل مردم و شدت این تأثیر کاست.

شایعه ای که درباره افشار طوس منتشر شد، این بود که میگفتند افشار طوس افسر املاک اختصاصی شاه فقید در شمال بوده و بیدادگری و تعدی زیادی نسبت بمردم میکرده است.

جای تأمل است که چه عواملی سبب شد که از مردی نیک نفس و آزاده و

و افسری معتدل و از خود گذشته و شجاع و قانع، پادشاهی دیکتاتور و پول دوست بوجود آمد؟

میان‌روی و اعتدالی که پادشاه در هنگام کودتای ۱۲۹۹ نشان داد و زندانیان آقا سیدضیاء رئیس‌الوزرای کابینه کودتارا آزاد ساخت، نشان دیگری است که آنشاه در آن هنگام بحقوق و آزادی مردم احترام میگذاشت و با احتیاط و میان‌روی کار میکرد.

ولی این اعتدال و میان‌روی دیری نپایید زیرا پس از مدت کوتاهی او بجز اراده خود هیچ چیز را محترم نمیشد و توجهش بمال و ثروت از حد اعتدال گذشته بود.

رضا شاه همان دست قوی بود که روزنامه‌های سی و دوسال قبل پیدایش آن را آرزو میکردند و مردم آن را چاره تمام دردها و گرفتاریهای کشور میدانستند.

رضا شاه از میان ملت برخاست و در این کشور جنبش و شوری بوجود آورد که ملت قرن‌ها آرزو مند و نیازمند آن بود.

جای افسوس است، چنان مرد دانا و نیرومند که بسیاری از مشکلات را از سر راه برداشت و هر سد و مانعی را شکست، سرانجام در حلقه اطرافیان بدو راهنمایان بداندیش محصور شد و دستگاهی که در دوره استبداد و مشروطه و قاجاریه و پهلوی همیشه بر سر کار بودند کارها را همچنان در دست گرفتند و دسته کوچک نیکخواهان کشور و جوانان که پای بمیدان سیاست گذاشتند کار بزرگی نیارستند کرد.

گرچه در این جای کم، نمیتوان بسخن درازی پرداخت. ولی بطور کلی عوامل تغییر حال و دگرگونی روش رضا شاه را میتوان چنین خلاصه کرد:

۱ - حکومت شاه فقید بعلت شدت عملی که برای تأمین نظم و آسایش در کشور آشفته آنروز بکار می‌برد قدرت و مرکزیت نیکی پدید آورد این سامان و نیرو از یکسو بحال کشور سودمند افتاد ولی از سوی دیگر بدخواهان کشور از آن نیرو برای سودجویی شخصی و خاموش کردن صدای نیکخواهان توده سوء استفاده کردند و شاه را در هر کاری با استفاده از این

نیرو و ادار ساختند .

۲ - کسانی که سود خود را در خاموشی مردم و نا آگاهی شاه میدانستند برای آنکه بر کارهای ناروا و بیدادگری خود پرده کشند ، هر منتقد شجاعی را اخلاکگر و بدخواه ملک و ملت جلوه دادند و آنانرا بزندان و تبعید و گوشه نشینی مجبور کردند .

بدین ترتیب انتقاد را که شرط اساسی ترقی کشور و اصلاح کارهاست از میان بردند .

۳ - شاه فقید ، بمیهن پرستی و ملت دوستی خود اعتماد و ایمان کامل داشت و توجهی که بزنده کردن آثار ایران باستان و سنن قدیم تاریخی و فرهنگی کشور و زبان پارسی و ملیت ایرانی میکرد دلیل بسیار روشنی بگفته ماست .

علاقه و دلبستگی آنشاه بملت ایران و آثار کهن کشور ، چیزی است که در قرنهاى اخیر و در میان پادشاهان ایران کسی را بدان پایه از مهر و دلبستگی نمیتوان یافت .

بدون تردید همین علاقه سبب میشده است که شاه فقید، هر کار و اقدامی را که میکرده بی گفتگو بسود ملت خود میدانسته و در آن باره اجازه چون و چرا بکسی نمیداده است .

اکنون که دادگران به گذشته بینگریم ، می بینیم که گاهی همین ایمان فوق العاده شاه فقید بخود و نظریات شخصی اش سبب اشتباه برای او و زیان برای کشور محبوبش میگرددیده است .

از همین روست که پس از سالها آقای تقی زاده که وزیر دارائی دوره آنشاه و امضاء کننده قرار داد ۱۹۳۳ تمدید امتیاز نفت جنوب بوده است میگوید :

آنشاه هرگز بزبان کشورش تن نمیداد و بتمدید قرار داد راضی نمیشد ولی سرانجام در دنبال اشتباهی که کرده بود ، مجبور بپذیرفتن شد و در همه حال ما که موزیران دولت بودیم در برابر اراده و تصمیمات او مردان بی اراده و مسلوب الاختیاری بیش نبودیم !

بی گمان هنگامیکه شاه فقید بسبب کافی نبودن حق السهم و در آمد

ایران از نفت جنوب، قرار داد «داری» را در پدو آن قرار نامه را ملغی و بی اثر اعلام کرد، هرگز گمان نمی کرد که پس از کشیده شدن کار بجامعه ملل، از این کار که با تعصب میهن دوستی و احساسات نیکخواهانه انجام گرفته سودی بدست نخواهد آورد.

تا هنگامیکه دکتر بنش (رئیس جمهوری آینده چک اسلواکی) پس از شکایت شرکت سابق بسمت مخبر گزیده شد. رضاشاه هنوز به پیشرفت راهیکه در پیش گرفته بود، ایمان داشت ولی پس از آنکه در دادگاه بین-المللی، شکایت انگلیسها بجریان نیفتاد، در آتینگام بود که شاه فقید از بیم دسیسه و سیاست بازی رقیب و جلو گیری از زیان بیشتری از نیمه راه برگشت و با افزایش منافع از ۱۶ درصد به ۲۵ درصد راضی شد و سی سال دیگر امتیاز شرکت نفت را تمدید کرد!

البته این قرارداد که برای ایران موقتاً مزایایی داشت و پرداختهای شرکت را بایران میافزود اکنون که بیست سال از آن زمان دوریم عیوبش را می بینیم. ولی آیا میتوان ادعا کرد که شاه در آتینگام از نیرنگ و نقشه های حریف و آینده آگاه بود؟ البته جواب منفی است. ولی میتوان گفت کاریکه در آغاز با عدم مطالعه و دقت و مشورت کافی شروع شد، بسبب عدم توجه بتحولات جهان و عدم پیش بینی و یا بعلمت بیم از حوادث بجای سود، بکشور زیان داد.

شاید بتوان در این میان به تلقین اطرافیان و با اوضاع سیاسی جهان، و زبردستی حریف در انعقاد این قرار داد نیز سهمی داد!

۴ - گذشته از نیروی بزرگی که بعلمت کاردانی ولیاقت در دست شاه فقید افتاده بود، اطرافیان از آن سوء استفاده میکردند.

گذشته از ایمان و علاقه فوق العاده ای که توأم با استبداد فکر در شاه فقید پدید شد، از گفتن این مطلب نیز نباید باز ایستاد که شاه فقید تا آنجا که ممکن بود، بهمه کارهای کشور از کوچک و بزرگ رسیدگی میکرد و هیچ چیز از نظر او دور و بر کنار نمی ماند و او را از باز رسی و تعقیب منصرف نمی ساخت.

این روش و اخلاق سخت گیر که شاه فقید داشت دزدان و سوء-

استفاده چنان را بی آرام و هراسان مسیاخت.

از اینرو بود که برای انصراف شاه از توجه دقیق بامور کشور، برای او کشور و دنیای دیگری ساختند که شاه بآن هر چه مشغولتر و روز بروز گرفتارتر شود.

در این هنگام، نام شاه و منافع شخصی او حریم و پناهگاه مطمئن تری برای تجاوز بدخواهان بر مردم شد و میدان خودنمایی و خدمتگذاری وسیع تر گردید. زیرا شاه که تاحال از آبادانی و ترقی کشور بزرگ خود خشنود و راضی میشد از آن پس لازم بود از آبادانی قصرها و آبادیهای روز افزون خود خشنودتر گردد!

این بود از آنکه چرا پای پول و ثروت در زندگانی چنان شاهی بمیان کشیده شد.

اطرافیان کوته نظر، کوشیدند شاه را که برای همه مردم کشور سودمند بود و بهمه کشور تعلق داشت، بگروه معین درباریان و اطرافیان و آبادیهای معلوم و معین، بنام «املاک اختصاصی» بستگی دهند و باین ترتیب بشاه و کشوری که از او بهره مند میشد خیانت کردند.

چهر است گفته اند: که پول نبوغ را میگذد!

بدلائل بالا بود که کم کم کارها حالت دیگری یافت (حالتی که پایدار نمیتوانستی بود)

اکنون جای آنست که هر زمامداری باین چند کلمه هوش گمارد:

وقتی انتقاد محوشد، هیچکس نخواهد توانست در کارهای زندگانی و کشور خود صلاح اندیشی کند. هنگامی که اطرافیان بی شخصیت و متملق هر صحیح و ناصحیحی را برای خوشامد زمامداری تصدیق کردند و بخاطر مصالح شخصی از اظهار رأی خودداری نمودند، سر نوشت ملت که زبان انتقادش بریده و حق اظهار عقیده اش از میان رفته است، بدست حوادث پر آشوب سپرده خواهد شد.

در این هنگام دیکتاتوری آغاز و آزادی پسا بیان می یابد!

باور من اینست که هر دیکتاتور، در آغاز مرد نیک خواه و نیک

اندیشه‌ای تواند بود ولی چنین کسی اگر در پیرامونیان خود شخصیت و شجاعت و ابتکار و مناعت نیافت و همه را بنده و وار پیر و نظریات و تمایلات خود دانست خود را دارای نیروی دیگری خواهد دانست. کوچکی و پستی اطرافیانش برتر یهای او را آشکارتر و برجسته‌تر خواهد نمود. چون هیچ کس را برابر و همسر خویش نپنداشت، دیکتاتوری و کجروی آغاز خواهد کرد.

در این هنگام است که اگر دیکتاتور نقائص اخلاقی هم داشته باشد، کشور و ملتی از او زیان خواهد دید.

دیکتاتور کیاب است و یا آنکه اصلاً وجود ندارد. ولی این محیط فاسد و یا حقارت و پستی ماست که با پنهان کردن حقایق و آشکار ساختن نقاط ضعف خود، هر روز بت تازه‌ای میسازیم. و اشخاص مفید و با شخصیت را برای سوء استفاده خود از راه راست منحرف کرده و بجای سود از آنها زیان می‌بریم!

اینست نمونه‌ای از آن گونه رفتاری که با شاه فقید می‌کردند و مطلبی برای شما می‌گوید:

هنگامیکه کاخ سعدآباد ساخته میشد، وزارت دربار برای ساختمان آن، روزانه بیش از پنجاه تومان پول نمی‌پرداخت، در حالیکه در آنجا فقط روزانه پانصد تومان مزد داده میشد. شهرداری تهران مجبور بود که این پول را از محل اعتباراتی که برای اصلاح خیابان‌ها و تعمیرات و مخارج عمومی داشت پردازد!

مأمورین و رؤسای شهرداری مجبور بودند که پولهای خرج شده را بعنوان گوناگون در لیستها بگنجانند و در آن باره اعتراض و گفتگویی نکنند.

شاه غالباً بسرکشی کارها می‌آمد و از پیشرفت کار و کمی مخارج خوشحال میشد و میرفت! او شاید هرگز هم متوجه نمیشد که چگونگی داستان چیست.

این گونه پولها بود که پس از شهریور ۲۰، مطالبات شهرداری را از دربار بمیلیونها بالغ کرد و وزارت دربار در دوره شهرداری آقای فروزان دوازده میلیون توسط وزارت دارایی بشهرداری پرداخت که در

حساب دیون شهرداری تهران بدولت محاسبه شد!
البته در آن روزها، هیچ کس جرئت نداشت و یا میل نمیکرد که این
مسائل را با گاهی شاه برساند و شاید شاه هم بیکیبار از آن بی خبر
می بود.

آیا نباید گمان کرد که گناه این وصدها موضوعات مانند آن، بگردن

مامورین دوست نما و مردم دورو و بی شخصیت بوده است؟
امان از اینگونه مردم که شاه را بی خبر و مردم را خاموش و دست
بسته میخوانند، تا در این میان روزی چند جیبهای خود را با آسایش و
فراغ بیشتری پر سازند و با خود سری و قدرت نمائی فرمانروایی کنند!

آقای نخست وزیر، شما که با موسولینی از نزدیک آشنا بودید و
هیتلر را که در دوره ما از صالح ترین سیاستمداران و دیکتاتورهای جهان
شمرده میشد میشناختید.

آیا دیدید که چگونه با یک اشتباه، طومار زندگانی و خوشبختی
میلیونها نفر از مردم کشورهای خود را درهم نوردیدند و خودشان نیز قربانی
اشتباهات و نظریات نادرست خود شدند؟!

مسلماً وقتی ملت های آلمان و ایتالیا در شهرها و دهکده ها و
جبهه های جنگ اروپا و افریقا در زیر آتش و گلوله و بمباران دشمن نابود
میشدند، نتیجه زحمات و ده ها سال کوشش خود را بر باد رفته میدیدند. بر
اشتباهات زمامداران خویش که به بهای جان و آزادی و شرافت و
استقلال آنها تمام شده بود با حیرت و تأثر میگریستند!

روی سخن در این گفتگو همه زمامداران است و من مانند یک فرد
از میلیونها بشری که در جهان کنونی زندگی میکنند بزمامداران کشور
خود در حال و آینده خطاب میکنم. من از همه میخواهم که بخاطر انسانیت
و ده ها میلیون بشر هم میهن خود، در کارها و حسابهای سیاسی، بهای جان
ملت و عقاید و نظریات او را در نظر بگیرند.

بنظر من، رژیم دیکتاتوری، هر چه بملت بدهد در یک دقیقه میتواند
همه ر پس بگیرد!

برای بررسی در حال زمامداران لایق و نامدار و خدمتگذاری که

با اندیشه نیک پا بیدان گذاشتند، ولی سپس محیط زهر آلود و اطرافیان نالایق، آنانرا فاسد و زیانمند ساختند؛ میتوانیم در تاریخ میهن خود نمونه های زبده و زنده ای نشان دهیم .

نادرشاه افشار که چوپانی ساده از مردم دره گر خراسان بود پس از هجوم افغانها قد مردانگی برافراشت و بزودی سرداری بزرگ شد نادرشاه، برای کمک بشاهزاده صفوی که بخراسان آمده بود، در سپاه او وارد شد و پس از جنگها و زحمات و لشکر کشی های گوناگون، مهاجمین افغانی و متجاوزین روس و عثمانی را از کشور بیرون راند .

نادر، پس از منظم کردن کشور، دردشت مغان آذربایجان اردو زد. نادر، با وجود قدرت مطلقه و بلامنازعی که بدست آورده بود و نجات دهنده ایران بشمار می آمد، از همه شهرهای ایران نماینده خواست تا پادشاهی ایران را بیاس زحمات و کوششی که کرده بود از دست ملت و بارای او برای خود بگیرد .

چنین مرد فداکار و دوست داشتنی که درعین نیرومندی برای وعقیده مردم کشور خود احترام میگذاشت و ملت راتنها مرجع و بزرگترین پشتیبان خود میدانست، پس از چندی غرور و پول پرستی در حال او بسیار مؤثر افتاد . اطرافیان فاسد چنانش از راه بدر بردند که اعتدال اخلاق و نیک نفسی خود را از دست داد. نادر بزودی مهر خود را از دل های مردمی که او را نجات دهنده خود میشناختند، بیرون کرد و بر کارهای گذشته خود خط بطلان کشید. در این دوره از زندگانی است که نادر، در شهرهای ایران که از ستم و بیاداد عمال او بیجان آمده اند، با دیدن کمترین نافرمانی، کله منارها میسازد و برای گرفتن مال مردم، آنها را زیر فشار میگذازد. نادر هر جاسیم و زری می یابد بنام خراج سه ساله ای که پس از فتح هندوستان بمردم بخشیده بود از مردم باز میستاند. عمال او در سراسر کشور مردم را با آزار و شکنجه میکشند . نادر گنجهای خود را که با خونبهای ایرانیان در جنگهای هندوستان و یا غارت هم مینهان خود بدست آورده در قلعه کلات نادری انباشته میکند و روز بروز بر آنها میافزاید .

سرانجام، شب هنگام که نادر، در فتح آباد قوچان، بدست محمد صالح

قرخلوی افشار کشته میشود، سحر گاه از اردو گاه و لشکر بزرگ او چیزی بر جای نمی ماند و مملکتی که بردسته شمشیر او تکیه داشت، با مرگش نامنظم و پاشیده میشود!

گنجها و دفینه های نامیمون نادر، برای بازماندگان هم جز بدبختی چیزی بار نیاورد. آغا محمد خان قاجار که پس از مدتی زمامدار میشود با شکنجه های عجیب مانند بستن خمیر بدور سرشاهرخ و ریختن روغن داغ در جمجمه آن پیر نابینا، جواهرات و باقیمانده گنجهای نادر را از او باز میستاند. (شاهرخ نوه نادر است که کریم خان زند، او را پیاس احترام نادر در سلطنت خراسان باقی گذاشته بود).

این شعر بمناسبت پایان کار نادر است:

سربسب سرقتل و تاراج داشت سحر گاه نه تن سر نه سرتاج داشت
یک گردش چرخ نیلوفری نه نادر بجا ماند و نه نادری

این همان شعر است که در ۲۸ مرداد ۳۲ کسان آقای دکتر بقائی بر پارچه ای نوشته و بدستور او بر خرابه های منزل آقای دکتر مصدق آویخته بودند!

اگر چه آقای دکتر بقائی خود روزی از دوستان آقای دکتر مصدق و از همگامان جبهه ملی بود ولی پس از وقایع ۳۰ تیر ماه ۳۱ در میان نشان پیشامدهائی روی داد که آنانرا دشمن یکدیگر گردانید.

از این رو اگر از آقای دکتر بقائی درباره آقای دکتر مصدق داوری بخواهند او در باره مردی که، (در سراسر عمر خود از قانون حمایت میکرد و قصد خدمت داشت.)

خواهد گفت: دکتر مصدق، در دوره دوم زمامداری خود مغرور شد و تلقینات سوء اطرافیان در مزاج او کارگر افتاد. از این رو دکتر مصدق با دوستان قدیم و همکاران جبهه ملی دشمنی آغاز کرد و در کارهای کشور راه عناد و استبداد پیش گرفت!

در حالیکه منافع و سیاست کشور هرگز با استبداد رأی سازی ندارد.

ولی دکتر مصدق با وجود حسن نیت و تجربه و کفایتی که داشت چنان

باید آلهای سیاسی خود مشغول و باندیشه‌های خویش سرگرم شده بود که ملت را از یاد برده بود.

آقای دکتر بقانی و کسان دیگری که پس از وقایع ۳۰ تیر ماه در یکی از سخنرانیهای رادیویی دکتر مصدق با اشاره متهم شدند: «دست آنها تا مرفق بخون شهیدان ۳۰ تیر ماه آلوده است.»، چنین میگفتند:

دکتر مصدق، با سیاستی که در درون کشور پیش گرفت، دوستان قدیم خویش را لجن‌مال کرد و آرزوی دشمنان داخلی و خارجی را در تفرقه انداختن میان اعضای جبهه ملی و قوای مختلف: (شاه - دولت - مجلس و طبقات مردم)؛ بعمل نزدیک کرد!

آنان میگویند که دکتر مصدق با همه نفوذ و اختیاراتی که داشت برای اصلاحات داخلی و یا برای جلوگیری و مجازات کردن مخالفین جبهه ملی و مردم و کسانی که، بر مردم ستم و خیانت میکردند کاری نکرد و روش برنده و سیاست قاطعی پیش نگرفت!

دکتر بقانی و دوستان سابق دکتر مصدق در جبهه ملی میگفتند: «ما که بر مردم قول داده بودیم بزودی تمام خائنین و گناهکاران وقایع ۳۰ تیر ماه و غیره را مجازات کرده و اگر دولت پروا نکرد، «آنانرا در یک شب مهتابی در محاکمه ملی محکوم و بچوبه دار آویزان خواهیم کرد.» چگونه ممکن بود که پس از قانونیکه مجلس شورا برای مجازات قوام السلطنه و دیگر گناهکاران و آدمکشان ۳۰ تیر ماه گذارده بود بنشینیم و به بینم که دولت دکتر مصدق، حاضر نمیشود، قوام السلطنه را که ناخوش بود یا تمارض میکرد، برای تشفی قلوب داغدیدگان و ترساندن گناهکاران هم که باشد، دست کم به بهداری زندان بفرستد؟! دکتر مصدق چرا باید اینقدر بملت بی‌اعتنائی کند و بگناهکاران رو دهد؟!»

در حالیکه همین آقای قوام السلطنه، چند سال پیش در هنگام نخست وزیری خود پس از گذشتن بیست و اند سال، کینه چندروز زندانی شدن و توهینی را که آقا سید ضیاء در کابینه کودتای خود باو کرده بود از او خواست. چون آقا سید ضیاء سی و دو سال پیش، قوام السلطنه را از استانداری خراسان با دست کلنل محمد تقی خان دستگیر و راهی زندان تهران کرده بود، قوام السلطنه در آن هنگام بملت تبعید

آقا سید ضیاء از ایران و رفتن او با اروپا و فلسطین، باو دسترسی نیافت. پس از شهر یور، آقای قوام، در هنگام زمامداری خود برای کینه جوئی و بنام خشنود کردن شورویها، آقا سید ضیاء را که شهرت بهوا خواهی انگلیس داشت، بعنوان ماده ۵ قانون حکومت نظامی، ماهها زندانی کرد. دوستان سابق آقای دکتر، مصدق این داستان را دلیل می آوردند و میگفتند که آقای دکتر مصدق برای خشنود کردن ملتی که با دادن کشته او را بزمامداری رسانده بود، بقدریکه آقای قوام السلطنه برای کینه جوئی- های شخصی قیمت قائل بود،

بخو نخواهی مردم بهائی قائل نشد و هیچکدام از محرکین و متهمین واقعه ۳۰ تیر را بداد گستری تسلیم نکرد و قانون و حقوق ملی را بدست فراموشی سپرد. این مماشات و ناتوانی که آقای دکتر مصدق نشان داد، نهضت ملی را دستخوش پراکندهی و حکومت او را دچار نابودی کرد! از مطلب پر دور نیفتیم.

موضوع مورد گفتگو زندگانی شاه فقید و اشاره ای با آغاز و انجام کار او بود.

در اینجا باز باید یاد آور شویم که خدمات رضاشاه بکشور ما، قابل انکار نیست و کارهای نیک او را نمیتوان پنهان کرد.

اگر بسخنان کسانی که استبداد رأی و دیکتاتوری شاه فقید را نابخشودنی دانسته و آنرا پوشاننده همه صفات و کارهای نیک او میدانند گوش فرادهیم و با آنان هم آواز شویم.

ناگزیر باید بگوئیم که اصلاحات دوره رضاشاه چیزهایی بود که خواه ناخواه در اثر ضرورت اجتماعی و جبر زمان و هم آهنگی با اوضاع جهان، ناگزیر انجام مییافت و رضا شاه در آن کارها از خود اختیار و اراده ای نداشته است!

در حالیکه چنین نیست و این گفته ها، درباره زحمات و اثر شخصیت شاه فقید، قضاوت خردمندانه ای بشمار نمیرود.

اگر ناموس پیشرفت جهان و تکامل جبری دنیا، یکی از پدیده های خود را بشکل رضا شاه بکشور ما تحویل داد و او را گرداننده چرخ کشور

ایران ساخت؛ ازارزش و اثر رضاشاه در تحولات کشور ایران، چیزی نمی‌کاهد. بلکه ضرورت و فائده وجود او و مردان مانند او را آشکارتر می‌سازد. این همان مطلب است که اثر شخصیت مردان در تاریخ نامیده میشود.

اگر مطلقاً جبر زمان و ضرورت مطلق تاریخ و تکامل را روی اجتماعات و کشورها تطبیق دهیم و اثر شخصیت‌ها و سایر عوامل را انکار نمایم نتیجه صحیح بدست نخواهیم آورد.

نتیجه چنان استدلالی این خواهد بود که مثلاً کشور همسایه ما افغانستان که البته بیرون از دایره تکامل و جبر زمان نیست، باید اکنون وضع بهتری میداشت!

یا آنکه مثلاً در این دوازده ساله، در کشور خودمان، راه آهن سراسری شرق و غرب با درآمد بیشتری هم که از نفت جنوب و مالیاتهای دیگر بدست آورده‌ایم باید انجام میشد!

در صورتی که میدانیم راه آهن سراسری ایران در دوره زمامداری رضا شاه بدون استقراض از خارجه، دهساله پایان یافت (۱۳۰۷-۱۳۱۷) در آن دوره یک چنان کار بزرگ و پرمخارجی با مالیات بر قند و شکر و عواید ناچیز نفت جنوب انجام گرفت.

در صورتیکه در این دوازده ساله، با بودن همان عوائد که چندین برابر هم بیشتر شده بود، یک کیلومتر از راههای نیمه تمام ساخته نشد و در عوض بر عرض و طول ادارات دولتی و شماره پشت میز نشینان و مستمری بگیران دولت افزوده شد و کار بجائی رسید که دولت نود در صد بودجه هزار میلیون تومانی خود را در آنراه گذاشت و روی مستمری‌خواران و تیول داران دوره قاجاریه سفید شد!

اگرچه کسانی راه آهن سراسری ایران را بحال کشور مفید ندانسته‌اند و آنرا از جهت سیاسی زیانمند دانسته و سبب اشغال ایران و زیان کشور و مردم تشخیص داده‌اند (چنانکه نفت و یا طلای سیاه را بلای ایران نامیده‌اند) ولی مطلبی که اکنون در آن گفتگو میشود، بحث در نتایج سیاسی و اقتصادی راه آهن سراسری ایران نیست. بلکه ماراه آهن را بعنوان بزرگترین دلیل

برای انجام کارهای بزرگ و اصلاحات شاه فقید، یادآوری کردیم . البته در این مطلب هم جای تردید و انکار نمیتواند بود که برای انجام هر کار بزرگی باید استعداد کشور و توانائی اقتصادی مردم را در نظر داشت و سود و زیان سیاسی و اجتماعی و اقتصادی را بایکدیگر مقایسه و موازنه نمود تا از هر کار و کوششی بکشور سود کافی برسد . اینهم جای تردید و انکار ندارد که برای هر پیشرفت و اصلاحی در هر رشته از زندگانی، بزمنه‌های قبلی و آمادگی‌هایی نیازمندیم و هر کاری که از نظر اجتماعی و سیاسی یا اقتصادی زمین‌های اساسی و پایگاه‌های محکمی نداشته باشد، مآلاً یک ظاهر سازی و تقلید بیهوده و بلکه زیانمندی جلوه خواهد کرد!

از راه آهن شمالی جنوبی که بگذریم در محاسبه کارها و اصلاحات شاه فقید مسائلی از این قبیل را نیز باید مورد توجه و اعتنا قرارداد : اولاً هر ساختمان و باغ و کاخ چند اشکوبه دولتی را نمیتوان اصلاحات و ترقی محسوب کرد و آنرا نشانه پیشرفت و خوشبختی ملت و مملکت دانست .

هم چنانکه عمارات بزرگ تاریخی و آثار باستانی یونان و روم و حجاریها و معماری و نقاشیهای باستانی در مصر و ایران و روم و یونان و کلیساهای تاریخی و بزرگ‌وزیای اروپا و مساجد عظیم و پرازریزه کاری‌های ایران ، در زندگانی اجتماعی و سرنوشت کنونی این ملتها کوچکترین تاثیری ندارند و می‌توان بانها تنها ازدیده هنر و زیبایی و گردش و تماشا بهائی قائل شد .

ثانیاً : پس از نان و امنیت ، گرانبهارترین چیز برای مردم ، فرهنگ و افزودن بدانش و بینش و فهم عمومی است .

ازدیده مردان روشن بین و اندیشمند ، اصلاحات اجتماعی و رواج عدالت و فرهنگ و تعلیمات سودمند و آموختن دانش و صنعت ب مردم و آماده ساختن آنها برای کار و کوشش و پیشرفت ، بزرگترین ارزش - هارا می‌دارد .

زیرا نیرومندی ملتها و سرافرازی کشورها بسته بکار و کوشش و فهم و دانش مردم آن است . بی پروائی بفرهنگ و آموزش توده و بی اعتنائی ب فهم و دانش و بینش مردم کشور ، گناه است و

برو است .

داشتن میلیونها تن نفت و ذخائر زیرزمینی دیگر و چشم دوختن بدر-
آمد آنها و یا آماده کردن توپ و تانک و هواپیما و ارتش فراوان ، بدون
ملتی دانا و بینا ، به پیشیزی نخواهد ارزید ! ثروت و مال و ارتش و وسائل
گوناگون تمدن جدید ، بحال ملتی سودمند است که بتواند و بداند چگونه
باید از آنها بهره مند شد .

آنچه از آبادی و ثروت که در دنیا است انسانها آنرا ساخته و پرداخته
و از دل خاک و درون سنگ و ته دریا بیرون کشیده اند .
دریغ است که این نیروهای خلاق و سازنده و آفرنده ،
عاطل و باطل گردند .

دریغ است ، کشور ، خراب و ناآبادان و مردم مریض و نادان بمانند .
جای افسوس است ، دیگر ملتها هر يك بصد هزار ما برابر باشند و بافهم
و دانش و کاردانی ، ثروتها و دارائی ما را ببرند و خود خوشبخت و
کامروا گردند . چه بدتر از این که ملتی از نادانی و ناهمی ، بادست آویخته
و گردن کج بسربرد و خاکستر نشین باشد !

ملت‌هایی که بیک گردش قلم سیاستمداران خود ، تخت و تاجها را
واژگون میکنند و یا بیک اشاره بکشوری استقلال میدهند و از کشوری
آزادی میگیرند ، چقدر با آن مردم جدائی دارند که از نادانی ، برای تهیه
قرصی نان در میان دشت های حاصلخیز و خرمن های گندم
حیران و وامانده اند !

مردم کشورهایی که بایک اشاره دانشمندان ، ابرها را بیاریدن و زمینها
را برویاندن و رودخانه‌ها را بایستادن و مشروب کردن ، مجبور میکنند و
نیروهای شگرف طبیعت را از انهم گرفته تاخورشید ، بخدمت خود میگمارند ،
چقدر فرق دارند با مردم کشورهایی که برای جدا کردن گاه از دانه ، روزها و
هفته‌ها بانتظار باد می نشینند و یا برای باریدن باران دست تضرع و زاری
باسمان برمیدارند و بپای رب‌النوع بادها و ابرها قربانی‌ها هدیه میکنند!
مردم کشورهاییکه بقول شاعر ایرانی خودمان ، ابرو باد و مه و
خورشید و فلک را برای بدست آوردن نانی بکار میاندازند و برخلاف گفته

گوینده دیگر صوفی مسلک میهنمان، چون عقاب بهو امیر ندو چون نهنک در دریا میروند و دل کسی راهم بدست نمیآوردند!) ، چه فرق بزرگی دارند با ملتی که ، سیاستمدارش مثلاً مانند میرزا آغاسی کشور ما با گفتن يك جمله: (ما کام شیرین دوست را برای مثنی آب شور تلخ نمیکنیم!) دریای خزر را بکشور همسایه قباله میکنند!

دل دردناک سودای دیگر کرد و اندیشه را بجای دیگر برد • از مطلب دور افتادیم •

گفتگو از کارهای رضا شاه و سخن در شناختن و بسنجش گذاردن کارهای سودمند و بویژه رفورمهائی لازم ، در فرهنگ و آموزش مردم بود •

باید پذیرفت که ساختن صدها دستگاه عمارات مجلل و هزاران کاخ باشکوه و مهمانخانه و کارخانه ، برای ملتی فهمیده و دانشمند ، کاری بس سهل و آسان است •

ولی اگر مردمی از فرهنگ و دانش و آموزش و پرورش بهره‌ای نبرده باشند و با اصطلاح دیگر، مردمی عقب مانده و متعلق بکشوری «تکامل نیافته» باشند ؛ صدها هزار بنای مفید و عام المنفعه و کارخانه و مزرعه و راه آهن را بایی خیالی و نادانی از دست خواهند داد •

هیچکس در صدد نگاهداری و استفاده از آن وسائل بر نخواهد آمد، منافع آنی و شخصی ، مصالح اجتماعی را از یاد مردم خواهد برد و کشور خراب و ملت پریشان خواهد شد •

مردمی که نمیفهمند ، نه ضرورت تمدن و وسائل جدید را درک خواهند کرد و نه برای توسعه و تکمیل آنچه هست قدمی خواهند برداشت. اگر بخواهیم مثالی بزنی که ارزش ملت‌های برگزیده دانشمند و فنا ناپذیر را بنمایانند و اگر بخواهیم منظره حیات مردمی را نشان دهیم که همه چیز خود را از دست دادند و لی زنده و سرفراز باقی ماندند، بهتر از مردم کشور آلمان ، ملتی را نخواهیم یافت •

درد و جنگ جهانی که در نیمه اول این قرن روی داد ، مردم این کشور تلاش ها کردند ، رنجها بردند و کشته‌ها دادند و لی از بدست آوردن زمین-

های تازه و از آرزوی زندگانی بهتر مایوس نگردیدند و هر دفعه بر کار و کوشش خود افزودند .

در جنگ دوم جهانی ، مخصوصا در پایان کار ، کشور آلمان يك تنه با دنیا میجنگید و آسیب و خرابی بسیار بدان وارد شده و تمام امیدها، از آینده این ملت سرفراز بریده شد و کشور و مردم آن بسان افسوس انگیزی افتادند .

هنوز هم سپاهیان کشورهای پیروز در آن کشور هستند ولی آلمان ستم دیده ، شکست خورده و خرابی کشیده ، اکنون دو باره بر پای خاسته است .

چنانکه این روزها، میان سیاستمداران جهان برای بسوی خود کشاندن این کشور ، هم چشمی افتاده و کشورهای نیرومند ، در جنگ آینده و در دسته بندی های کنونی، خود را از آن کشور مغلوب ، بی نیاز نمیدانند، بلکه اورا وزنه سیاست اروپا می شمارند !

اگر کشور آلمان توانست از میان حوادث جهان جانی بدربرد و خرابیها و آشفتگیها را اصلاح نماید و ثروت های ازدست رفته را دوباره به دست آورد ، بدین سبب بود که ملتی دانا و نیرومند داشت و آن ملت با عشق و علاقه و فهم و دانش ، کشور خود را آباد کرده بود ، نه با زور و فشار .

اصلاحات اجتماعی و اقتصادی و آبادان ساختن کشور ، باید از طرف مردم و بامیل و علاقه آنها انجام یابد و با فهم و بینش و درک ضرورت آن اصلاحات توأم باشد .

بهترین نمونه بی فایده بودن اصلاحات سطحی و کم عمق ، کارهایی بود که پطر کبیر در کشور همسایه ماروسیه ، بعمل آورد .

کار پطر ، چون شباهتی بکارهای وطن مادارد در این کتاب از پطر و کارهای او یادی خواهیم کرد .

در کشور ایران هر وقت از اصلاحاتی که داور، در عدلیه و مالیه آغاز کرد سخن میان می آید همیشه گفته میشود که ، اصلاحات آن مرد بجائی نرسید و نظریات او جامه عمل نپوشید . چرا که در کشور ما مردان

دانشمند و بافهم که دنباله کار او را بگیرند و بتوانند کارها را از روی دانش و فهم و نقشه معینی دنبال کنند، کم بودند یا اینکه هیچ نبودند. قحط الرجال و نایابی مردان فداکار و فهمیده در کشور ما، چیزی است که همه میدانند.

از این بدتر آنست که کسان درس خوانده و دانش آموخته این کشور هم چنانکه امتحان خود را داده اند، بیشترشان برای سرفرازی میهن و کشور خود گامی برندارند و بخودخواهی گرفتارند. هر کس که یک لیسانس یا دیپلم دکتر در هر رشته ای بدست آورد، سیاست بازی پیش میگیرد و مقام وزارت و وکالت را برای خود میخواهد و کار خود را فراموش گردانده و از دانش و زحمت خود بتوده اش سودی نمیرساند. چه بسا چنین کسان که شیفته میز و صندلی یا اتومبیل وزارت و عنوان وزیر و وکیل هستند، برای مقاصد خود بدورنگیها و ناجوانرديهائی دست میزنند و بخیال خود از دستورالعملهای سیاسی «ماکیاولی» ایتالیائی در کتاب پرنس، که اساسش خدعه و نیرنگ و رنک برنک شدن است پیروی میکنند. اینها هستند که امید مردم کشور را نسبت بنسل جوان و طبقه درس خوانده از میان میبرند.

بی مسلکی و نیرنگ بازی و بیعقیدگی و بیبهدفی را که بزرگترین عیب زمامداران ماست و از آن بدیهای بسیار برخاسته است، رواج میدهند و نام آنرا زرنگی و «سیاست» میگذارند.

برای آنکه از این کار نمونه ای بدست داده باشیم باید از استاد دانشگاهی که وزیر کابینه گذشته بود، مهندسی که در همان دولت چندپست وزارت داشت نام ببریم.

این دو جوان درس خوانده و دانش آموخته که در کابینه آقای دکتر مصدق تامقام وزارت رسیده بودند، چشم و چراغ جوانان درس خوانده کشور شمرده میشدند. عالترین «تیترا» علمی و بالاترین مقام اجتماعی را داشتند این آقایان دکتر عالمی وزیر سابق کار و استاد مدرسه حقوق و آقای مهندس رجیبی وزیر راه و وزیر سازمان صنایع بودند.

نویسنده از این دو تن، خیانت یا سوءاستفاده ای نشنیده ام و در این کشور

که درباره رجال سیاسی از سوءاستفاده های مالی و همبستگیهای سیاسی با بیگانگان گفتگو میشود، جای خوشوقتی است که درباره آنها چنین چیزهای بدی شنیده نشده است .

ولی کار بدی که از آنها دیده شد نامه آقای دکتر عالمی و گفتار آقای مهندس رجیبی در دادگاه بود . نامه ای که آقای دکتر عالمی پس از افتادن حکومت آقای دکتر مصدق به آقای سپهبد زاهدی نوشت و بازرنگی و باید گفت ناجوانمردی از سرنگون شدن حکومت مصدق خوشحالی نموده و خود را بیگناه جلوه میداد، جز کاری بسیار زننده و پست، چیزی شمرده نمیشود .

زیرا کسیکه در دستگاه يك دولت کاری مانند وزارت قبول کرد، اگر کارهای آن دولت را مطابق میل و عقیده خود نیافت ، راه استعفا و کناره گیری برایش باز است . اگر بحقوق وزارت محتاج بود و کار دیگری نداشت با بودن در هیئت دولت و آگاهی از سیاست آن ، خواهد توانست اعتراضات و نظریات خود را بگوید و با کارهای بد ، مبارزه و مخالفت کند .

این چه کاری است که انسان با ترس و زبونی، در دولتی کاری قبول کند و در دل هم با کارهای آن دولت مخالف باشد ولی چیزی نگوید و بعقیده خود و سرنوشت مردم بی پروائی و بی اعتنائی نماید ؟!

هنگامی هم که آن دولت از میان رفت سرگله و شکایت باز کند و برای آنکه در دستگاه مخالفین جا و مقامی پیدا کند بشیرین زبانی و بد گوئی بهمکاران قدیم خود پردازد !

گذشته از آنکه وزراء ، طبق قانون در کارهای خود مسئولیت مشترك دارند و اینرا کسی مانند آقای دکتر عالمی دکتر و استاد حقوق خوب میداند آیا اخلاق و جوانمردی اجازه میدهد که انسان بهمکاران و دوستان گرفتار و زندانی خود دشمنی و دورنگی نشان دهد ؟!

آیا چنین کاری دلیل پست نهادی و دورنگی شمرده نخواهد شد ؟!

آیا این کار ، دوست و دشمن را بانسان بی اعتقاد و بدبین

نخواهد کرد ؟ !

همین حال را دارد، کار آقای مهندس رجبی که در دادگاه دکترا مصدق گفت: من در حکومت دکترا مصدق، وزیر بودم ولی از همکاری با این آقایان رنج می بردم؛ اگر چه آقای سرهنک بزرگمهر و کیل مدافع تسخیری آقای دکترا مصدق بایشان جوابی داد.

ولی باید ماهم از آقای مهندس رجبی که شهرت دارد مهندس ماشین و مرد هنرمند قابلی است بپرسیم: شما که از وزارت آن دولت رنج می بردید آیا با دانشی که دارید، در بیرون کار بی دردسرتی و یا پر عایدی تری پیدا نمی کردید، که بآن کار پر رنج پرداخته بودید؟

اگر نگوییم که در کشور ما اخلاق روبه پستی گذارده است باید اینرا اقرار کرد که بسیاری از مردان برجسته کشور هم که باید سرمشق فداکاری و اخلاق و ایمان بعقیده خود باشند، غالباً اشتباه میکنند و راه را عوضی میروند و خود و ملت خویش را در دیده جهان بی اعتبار میسازند. کمی پیش، در باره اصلاحات چنین گفته شد: اصلاحات و آبادانی در هر کشوری، باید از روی نیاز و با فهم و اطلاع مردم توأم باشد و از آن گذشته دست کم دسته نیکخواه و دانشمندی باشند که برای ترقی و آبادانی و سرفرازی کشور خود، تا حد فداکاری، کار و کوشش کنند.

اگر کسی یا کسانی از آنها از میان رفت دیگران جای او را بگیرند تا کارها نخواستند.

البته وقتی همه مردم بضرورت اصلاحات پی بردند و بآن دلبستگی یافتند و شماره روشن اندیشان و نواندیشان فراوان شد و در هر رشته دانشمندان و هنرمندان و کارگران متخصص پدید آمد امید بزرگی به پیشرفت کشور توان بست.

پس از آنکه شاه فقید از کشور ایران بیرون رفت، پیشآمد های گوناگون روی داد که هر کدام جای اندیشه دارد.

همه میدانیم که در دوره آنشاه، برای شهر نشین کردن ایلهای بیابان گرد، کوششهایی شد و آنها را بزور و فشار یا دادن خانه و راههای دیگر بشهر نشینی و امید داشتند.

شهرنشین کردن ایل‌های بیابان‌گرد یکی از کارهای خوب رضا شاه بود .

چون پای‌آن‌شاه از میان‌رفت ، ترکمن‌های دشت گرگان که در گنبد قابوس و جاهای دیگر خانه‌هایی می‌داشتند آنها را رها کرده و تیرهای بام و درهای خانه‌ها را کنده و بردند و بکینه جوئی یا از روی نافرمانی به «اوبه» های خود بازگشتند و نشستن در آن سیاه چادرهای پوستی و یا «آلاچیق» های خود را بر شهرنشینی ترجیح دادند . این کارها در جاهای دیگر کشور هم که ایل‌نشین بود روی داد .

از این گذشته ، پس از رفتن آ‌ن‌شاه ، بسیاری از ساختمان‌ها و کارهای دیگر اونا تمام ماند و یا از میان رفت .

آنچه هم که باقیمانده بود بروز بسیار بدی افتاد .

مردمیکه فهم و فرهنگ و دانش ندارند و کشوری که مردان با ایمان و اعتقاد و صاحب اندیشه و فداکار ندارد ، روی پیشرفت نخواهد دید .

اگر محیط اجتماعی آماده اصلاح و مردم ، لایق پیشرفت نباشند و کارها ، بازور و فشار و یا برای ظاهر سازی کرده شود ، آن کارها خام است و اساسی ندارد و مردمیکه با ترس و فشار یا برای خوش آمد پادشاه و نه از روی فهم و اندیشه کارهایی کنند ، بزودی با از میان رفتن آن فشار باز پس خواهند گشت .

گمان میرود که برای روشن ساختن این مطلب لازم نباشد که داستان تغییر کلاه و لباس و برداشتن چادر را که در دوره آ‌ن‌شاه انجام گرفت یاد آوری کنیم . لباس و کلاه ، گو اینکه اثری در حال مردم ندارد و آنکار برای همرنگی با اروپائیان شدولی چادر که جلوگیر کار و کوشش زنها بود و نصف جمعیت کشور را از کار و زندگی اجتماعی باز داشته بود بی‌شک برداشتن آن در وضع کشور اثر نیکوئی پدید آورد .

گو اینکه در دهات و بیشتر شهرها در دوره شاه فقید برای عوض کردن لباس و کلاه و برداشتن چادر بازور رفتار میکردندولی حالا گرچه عده زیادی بازگشته و عمامه می‌گذارند و شال بصرمی بیچند ، در برابر کسانی هم هستند که با میل و رغبت ، کلاه فرنگی (شاپو) و مانند آن می‌گذارند. در میان زنها هم با اینکه چادر پوشان در کشور اکثریت دارند ، در برابر بسیاری

زنان فهمیده و درس خوانده هم هستند که با چادر کاری ندارند .

اگر بخواهیم بهترین و اساسی ترین اصلاحات شاه فقید را نام ببریم ، باید از اصلاحات فرهنگی و ایجاد مدارس و کوششی که آانشاه برای با سواد کردن مردم کرد نام به ببریم .

کار بزرگ و ارزنده ای که شاه فقید کرد این بود که ابواب تمدن جدید را بروی ایرانیان گشود و آنانرا با علم و صنعت دنیای کنونی آشنا کرد و در کشور ما دانشگاه و فرهنگ و نظام و قواعد و قوانین تازه بنیاد نهاد .

فایده کار آناهشاه این بود که مردم ایران و نوباوگان کشور توانستند از علوم و صنایع اروپائی و پیشرفتهای دنیای نو آگاه شده و ازدانش ها بهره یابند .

گذشته از آنکه درس خواندگان و اروپارفتگان ودانش آموختگان دوره بیست ساله ، بزرگترین عامل تحول و ربط تمدن در کشور ما شدند . کمترین فائده آنها برای کشور این بود که مثلا ما دیگر برای تربیت و تعلیم سربازان خود بافسران روسی و سوئدی محتاج نشدیم . برای تنظیم امور اقتصادی و گمرک و بانک و دارائی که در دوره های پیش و سالهای اول پادشاهی شاه فقید مستشاران بلژیکی و آمریکائی و آلمانی داشتیم ، بزودی توانستیم از آنها بی نیاز باشیم و خود سررشته کارها را در دست گیریم !

بعضی کارخانجات که هسته صنایع کوچک کشور ما را تشکیل داده اند فراهم شد و سبب آشنائی ایران با صنعت اروپائی و وسیله تهیه بعضی احتیاجات داخلی گردید .

پایه گذاری این صنایع ، اگر پس از آن دنباله مییافت و تکمیل میشد ، کار نیکی بود که بما فرصت میداد بتدریج برای بسیاری از کالاها بکشورهای بیگانه نیازمند نباشیم .

باتوجه به آنچه گفته شد ، نباید اشتباه کرد که هرچه در دوره شاه فقید انجام گرفت اصلاحات بود ؛

آقای نخست وزیر ، شما که امروز زمام کشور را دم دست دارید ،

باید بدانید چیزهایی را هم که حکومت شما این روزها جسته و گریخته انجامش را وعده میدهد بفرض آنکه اجرا شود همه اش اصلاحات محسوب نمیشود! درست است که شما با اقدامات خود و کشیدن چند جاده و یا بنا کردن چند ساختمان، ممکن است چند هزار کارگر را بکار مشغول کنید • ولی این کارها برای دردهای ریشه دار این کشور دارو نیست!

رضا شاه و سیاست خارجی •

شاه فقید ، شاید باین خیال استبداد پیش گرفته بود که گمان می کرد بر تمام امور مملکت و مصالح مردم آگاه است و چیزی از او پوشیده نیست •

او گمان میکرد که در حساب نیروی ارتش و توانائی ملت اشتباه نمی کند و کشور ایران همانست که باو نشان می دهند .

او گمان دیگر نمی برد و نمیدانست که در مسافرتهایی که بگوشه و کنار کشور می کند ، فرمانداران و استاندارانش ، تمام دیوارهای عرض راه را که شاه از آنجا میگذشت ، سفید میکردند و درختهای کهن را کنده و برای چند روزی در کنار خیابانهای مسیرش بزمین فرو میبردند !

شاه فقید ، پیش خود حساب میکرد که کشور خود را بسیار دوست میدارد و مصلحت مردم و کشور را از هر مصلحت اندیش خیر خواهی بهتر میدانند •

شاه فقید خود را در راه کار و خدمت بوطن میدید و شاید میل نداشت کسی بیش از خودش بحال کشور ، غمخواری کند • او بکس دیگر اجازه نمیداد سیاستی غیر از آنچه خودش در نظر داشت برای کشور پیشنهاد کند •

ولی هنگامی که آفتاب سوم شهریور درخشید ، بسیاری از حسابهای آنشاه غلط از آب درآمد •

صبیحگاه که سفیر انگلیس بایران اعلان جنگ داده و سفیر روسیه خبر ورود ارتش سرخ را بایران میداد ، ساعتها بود که ارتشهای آن کشورها از مرزهای ایران گذشته بودند !

آنوقت تازه معلوم شد که اگر ارتش ایران در برابر گردنکشان

داخلی نیروی دارد ، درمقابل قوای بیگانه ضعیف است .
دووغوای جنگ جهانی دوم ، که آتش جنگ جهان را فرا گرفته بود
ایران باعلا ن بی طرفی که داده بود بیش از اندازه اطمینان نشان میداد و
با کشور آلمان دوستی و روابط نزدیک داشت .

با اینکه چندی پیش از آمدن متفقین با ایران ، کشور آلمان با روسیه
از در جنگ درآمده بود ولی از دوستی ایران با آلمانها ، چیزی کاسته
نشده بود .

شاید همانطور هم که روسیه و انگلیس ادعا میکردند ، دولت ایران
با اعتراضات پیاپی و یادداشت‌های مکرر متفقین برای اخراج آلمانها از ایران
توجهی نکرده بود ؛

طبیعی است که کشوری مانند ایران که نیروی اقتصادی و صنعتی
بزرگی ندارد و جمعیتش هم زیاد نیست ، ارتش بزرگی نمیتواند
داشته باشد .

از سوی دیگر برای نگاهداری و مسلح کردن همین ارتش کوچک ،
کشور ایران بزحمت خواهد توانست که با تحویل گندم و پشم و پوست و
فروش نفت ، همیشه توپ و تانک و فشنگ وارد کند و از مردم مالیات
بگیرد .

از اینروست که ارتش ایران همیشه با اسلحه‌های کهنه خارجی و یا
مازاد جنگی کشورهای دیگر مجهز است .

تازه چنین تسلیحاتی که برای تهیه کلوله‌های نوپ و خمپاره و پد کی
کامیونها و لوازم مختلف آن باید بکارخانجات اروپا و آمریکا چشم‌دوخت
چه ارزشی تواند داشت ؟ !

پس از شهریور ۲۰ چیز دیگری هم معلوم شد ، و آن این بود که کشور
ایران برای حفظ مصالح مبین خود ، یک چنان سیاستی که پیش از آن پیش
گرفته بود نمی‌بایست پیش گرفته باشد .

زیرا همین سیاست بود که کشور ایران را با شغال نیروهای متفقین در
آورد و سبب آنهمه زحمت و مرارت برای مردم و خطر برای استقلال
کشور شد .

سیاستی که کشور ترکیه و بعضی کشورهای دیگر در آن جنگ پیش گرفتند جا داشت که ایران سرمشق گیرد و خود را از در آمدن متفقین بکشور در امان نگاهدارد .

چیزی که با رفتن شاه فقید فهمیده شد و اهمیت آن از دیگر چیزها کمتر نبود، اینست که چون مردم ما با اصول دموکراسی پرورش نیافته بودند و بعد از مشروطه هم مانند پیش از آن از مشروطه و آزادی بوئی نبرده بودند، این بود که با رفتن رضاشاه هرج و مرج و بی نظمی که نتیجه ناگزیر حکومت های استبدادی است جای وضع سابق را گرفت .

کسی نمی تواند انکار کند که دوره دوازده ساله ، بعد از شهریور ۲۰ از بر هرج و مرج ترین و بی نقشه ترین و فاسد ترین دوره های زندگانی اخیر وطن ما بوده . در این دوره کشور ما ، بارها با خطرات بزرگ رویا روی گردیده است .

اینرا هم باید دانست که اگر این دوره ظاهراً دموکراسی بسیار پر آشوب و آشفته بوده است این دلیل آن نیست که دیکتاتوری و استبداد بر دموکراسی ترجیح دارد !

اکنون که بمنظره دوازده سال زندگانی گذشته ملت خود مینگریم جز چند جا ، نقطه روشنی در آن نمی بینم .

با این حال نباید فراموش کرد که اگر ملتی فهمیده و لایق و حکومت های دانا داشته ایم ، آزادی و دموکراسی ، پس از تقریباً ۵۰ سال که از مشروطه ایران میگذرد باین شکل در نیامد و کسانی که سر رشته کارها را در دست دارند برای بعقب برگردانیدن مردم نیکو شیدند .

یا بنام اصلاحات در صدد از بین بردن آزادیها و لیاقت ملت بر نیامدند آقای نخست وزیر ، آیا بنظر شما برای ترقی يك ملت چه باید کرد ؟ آیا بنظر شما شخصیت و مناعت و استقلال و آزادی انسانها که باعث خلق و تولید و وسیله اتکاء بنفس و عظمت و ترقی و پیشرفت اجتماعات است باید از آنها گرفته شود یا نه ؟ مسلماً نه !

آقای نخست وزیر ، پرواضح است که پاسخ اینچو در پرسشها منفی است . شما یا هر زمامدار خدمتگذار و فهمیده دیگر هم نباید با گرفتن آزادی مردم ، موافقتی داشته باشید .

شما ، آقای نخست وزیر ، نباید با آزادی مردم نظر نامساعدی داشته

باشید. نباید آزادی مردم را برای اختیارات و قدرت خود خطری بشمارید زیرا آزادی مردم و استقلال ملت، سبب قدرت و نیروی دولت است.

هر دولتی بجای مخالفت با مردم و ایستادگی در برابر آرزوهای او باید برای رشد و توسعه اندیشه های آزادیخواهانه مردم همه وسایل را بکار برد.

مردم را با اصول و قواعد دمکراسی و آزادی و حکومت ملی آشنا نماید و آنها را با استفاده مشروع و منطقی از آزادی و استقلال فردی و اتکای بنفس و غرور ملی عادت دهد.

در دبستانها و دبیرستانها و دانشکدهها باید، آزادی توأم با خونسردی و انضباط اجتماعی را تعلیم داد. لازم است، متصدیان مشاغل دولتی را، بر رعایت و احترام حقوق و آزادی مردم معتقد و پای بند ساخت. اگر بنظر شما، متأسفانه در وضع حاضر در راه انجام این مقاصد، موانع و مشکلات فراوانی وجود دارد، شمارا چه باکی است؟

شما می گوئید ناراضیانی مردم از زندگانی و از حکومت خود سبب خواهد شد که آنها از آزادی خود سوء استفاده کنند و سلامت و آسایش و نظم جامعه زیان وارد آید؟

شما می گوئید، عناصر آشوب طلب و مغرب، مردم ساده را که با اصول دمکراسی و آزادی آشنائی ندارند دست ساخته اند و یا خواهند ساخت؟

شما می گوئید، ناراضیان همه جا منتظر فرصت هستند و آشوبگران برای مقاصد خطرناک خود آماده؟!

شما که رئیس دولت این کشور هستید، می گوئید اوضاع غیر عادی و بحرانی است؟!

بالاخره شما اینطور تشخیص داده اید که برای حکومت بر ملت، باید خیابان هارا از تانک و نظامی بر کرد و گاه بیگانه نیروی ارتش را در خیابانها برژه و نمایش واداشت؟!

بسیار خوب، این سیاست که دولت در پیش گرفته جای آن ندارد که افراد بی مسئولیتی چون من در آن باره بشما پند و اندرز بدهند.

خوبست یا بد است ، همین است که هست !
شما در رادیو ، روزنامه ها ، اعلامیه ها ، همه جا از دسته معینی
که میگوئید بزبان این کشور کار میکنند سخن ، میگوئید و مردم را از
آنها برحذر میدارید .

این کار بدی نیست که کسی مردم را از آشوبگران بترساند و راه
کوشش های زیان رسان را به بندد
شما کارگران و محصلین را از اندیشه های افراطی و بی بند و بارو
دارندگان این اندیشه ها و مبلغین این مرامها برحذر میدارید .

شما حاضرید برای مبارزه با کسانیکه کار و فعالیت آنها را زیانمند
میدانید ، پول بدهید ، نظامی بفرستید ، مراقب بگمارید ، زندان و تبعید و
غیره را بکار بیندازید !

شما شاید بدانید که پس از گذشتن پنجاه سال از مشروطیت ایران
هنوز درس خواندگان و دانش آموختگان وطن شما ، از تاریخ مشروطیت
کشور خود نا آگاهند و تاریخ حکومت مشروطه خود و چگونگی بوجود
آمدن آنرا نمیدانند و مردان تاریخ اخیر کشور خود را نمیشناسند !
از آن بدتر ، اکثریت مردم کشور ، از حکومت های خود که با اسم
مشروطه می آیند و میروند ، کمترین سودی نمی برند و کوچکترین
رضایتی ندارند !

قانون و آزادی و عدالت و احترام بحقوق و آزادی خود را از هیچ
حکومت و از هیچ مأمور دولتی ندیده اند و از آن چیز ها نا آگاه و
بی بهره مانده اند !

از روی نادانی یا از جهت ناتوانی خود یا نیرنگ بازی سیاست خارجی ،
هیچ پارلمانی از نمایندگان آنها تشکیل نگردیده است !
شما چطور انتظار دارید که این چنین مردمی ، گول کسانیکه

بنام آزادی و دموکراسی مردم را بخود میخوانند نخورند ؟!
حکومت های این کشور که پول و سرباز و اسلحه و قدرت قانونی
داشته اند ، بجای نان و بهداشت ، بمردم گلوله و زندان تحویل داده اند . شما
چگونه انتظار دارید که این مردم بوعده راست و دروغ منادبانی که بآنان

نان و بهداشت و فرهنگ را یگان و زندگانی با آسایش وعده میدهند فریفته نشوند و گول نخورند؟!

حکومتی که رهبران آزادی و مشروطه ایران را خوار و ناشناس نگه داشته، چه انتظار بیهوده ای دارد که مردم کشورش، صدهزار و دویست هزار بعزاداری رهبران کشور های دیگر برنخیزند و چشم امید خود را بکشور های دور و نزدیک ندوزند!

پس از اینهمه تجربه تلخ باید دانسته باشیم که: طفل گریان و مادر مرده را با توسری خاموش نتوان کرد.

گرسنه را با تبلیغات و وعده اصلاحات و فشار سیر نتوان ساخت. فقر عمومی و اختلافات عظیم طبقاتی را بار بختن میلیونها پول در جیب کمپانیهای راه و شوسه و نگه داشتن انحصارات دولتی و انتشار اسکناس نمیتوان از میان برد!

حکومت خوب آنست که آزادی و عدالت اجتماعی را بار فاه و آسایش عمومی، باهم بملت عرضه کند.

مطلبی که سبب شد، بزندگان و شخصیت و کار های شاه فقیدنگاهی بیندازیم، این بود که حکومت شما وعده میدهد که کارهای دوره رضا شاه را دنبال کند و کشور را بحالی شبیه بدوره او برگرداند. درباره کار های نکرده و چیزهایی که دولت در گزارش ششماهه خود وعده انجام آنرا داد، از حالا نمیتوان پیش پینی کرد و نباید کرد.

آرزوی همه اینست که دولت در کار های سودمندی که در پیش دارد موفق شود و هرچه تواند بود از اشتباه و خطادور باشد.

از کارهای نیک دوره رضاشاه آن بود که در آمد نفت از بودجه کشور جدا بود و بحساب ذخیره عمومی میرفت و برای محکم کردن پشتوانه پول ایران و کار های تولیدی و غمرانی بکار میافتاد.

هزار یا یکهزار و دویست میلیون تن نفت کانهای جنوب که اگر سالی سی میلیون تن بیرون آورده شود بنظر کارشناسان پس از سی یا چهل سال دیگر پاپان خواهد گرفت، نمیبایستی و نباید بکار های بیهوده ورنک

وروغن زدن ادارات دولتی صرف شود !

از اول امتیاز معادن نفت جنوب (سال ۱۹۰۱ مسیحی) تا کنون بنا بآمار دولتی، شرکت انگلیسی، بیش از سیصد میلیون تن نفت از کنای نفت جنوب ایران بیرون کشیده و کمی بیش از ۹۰ میلیون لیره انگلیسی پول پرداخته است .

از پول فوق (بین سالهای ۱۳۰۶ تا ۱۳۲۰) فقط مبلغ ۱۱۵ میلیون لیره آن که در دوره رضاشاه برای خرید کارخانه و ساختن راه آهن صرف شده از خود اثری بجای گذاشته است . ولی بقیه این پولها برباد رفته و از آنچه بین سالهای ۲۷ تا ۲۹ بسازمان برنامه پرداخته شده است ، هیچ اثری پیدا نیست و معلوم نیست بیش از ده میلیون لیره پولی که باین سازمان پرداخته شده ،

غیر از حقوق های گزاف که پرداخته اند ، بچه کارهای دیگری صرف شده است !

از کارهای دیگری که رضا شاه میکرد، این بود که بدزدان مالیه دولت نمی بخشود و اگر گمان بدی بکسی میبرد ، اگر وزیر هم بود او را بمحاکمه تسلیم می کرد .

(چنانکه درباره مستشاران آلمانی بانک ملی و بعضی از وزیران این کار دیده شد.) اگر مقصود از پیروی دوره رضا شاه ، پیروی از این کارهاست ، خوبست .

اشکال بزرگی که امروز برای هر دولتی وجود دارد و جدائی فراوانی که زمان مابا دوره رضا شاه دارد اینست که پس از رفتن شاه فقید از کشور، قدرت او تنها در دست حکومتها نیفتاد .

کشور مدت ها دچار آشوب و آشفتگی های سیاسی بود و پس از آنهم متنفذین محلی و روسای ایلات و ملاکین و سرمایه داران بزرگ کشور در فرمانروائی بادولتها شریک شدند و روز بروز نفوذ و قدرت خود را در دستگاه حکومت افزون ساختند .

یکی دو هفته پیش بود که دولت شما چون انتخابات بعضی جاهای کشور را قانونی و یا مطابق نظر خود نیافته بود ، از رادیو فریاد برداشته

بود که دبه داران و ایلخانان، با زور تفنگ مردم را بیای صندوق می برند!

از همین رو است که در کرمانشاهان و فیروز آباد فارس و بعضی جاهای دیگر که ایل زیاد است و دولت با آنها نظر خوبی ندارد جلو انتخابات گرفته شده و یا در بعضی شهرها با کاندیداهای متنفذین و ملاکین مماشات کرده است.

از این ملاکین و ایلخانان محلی گذشته، سرمایه های خارجی و شرکت های بیگانه را باید شمرد که بودجه مالی و قدرت اقتصادی آنها چندین برابر بودجه کشور ایران بود و بناوگان قوی و هوایماها و طرق ارتباطی و کارمندان زیاد و نفوذ سیاسی مجهز بودند. اینها هم بعد از رفتن شاه فقید حکومتی در حکومت ایران ساخته بودند و سیاست کشور و دولت ها را کنترل میکردند.

گواينکه، باملی شدن نفت جنوب و شيلات شمال، اذخالت و نفوذ فراوان این کمپانیهای اقتصادی و سیاسی کاسته شد ولی آثار کارها و نفوذ نامشروع آنها که پس از شهریور ۲۰ با بودن نیروهای بیگانه چندین برابر شده بود هنوز بچشم میخورد!

متنفذین محلی هر يك بسهم خود، پس از رفتن شاه فقید، قدرت او را در دست گرفتند.

دخالت در کار دولتها و دسته بندیهای محلی و مرعوب کردن مخالفین و زدوبند با عناصر نادرست که در دستگاه دولت پیدا می شوند کار آنها شد.

صاحبان زور و زر، با وکیل تراشی و شرکت در مقاطعات دولتی و نظارت بر ادارات محلی و عزل و نصب مأمورین دولت نیرو و پول فراوانی بچنگ آوردند و حکومت های نیرومندی در داخل دولت ها تشکیل دادند.

این کسانی که امروز در هر ماجرائی خود را معرکه گردان کرده و آسایش و آزادی مردم و حقوق عمومی را پایمال میسازند. برای بسط عدالت و آزادی و شروع اصلاحات در گام نخست، این

گردنکشان را که دشمن آزادی و ترقی ملت و مانع روان شدن حکم قانون و دولت و اصول مشروطیت هستند باید بجای خود نشاند و دست آنها را از جان و مال مردم و خزانه دولت کوتاه کرد!

آقای نخست وزیر، اکنون که سخن باینجا رسید بی مناسبت نیست اینرا بگویم.

شما که پای مردانگی فشرده و کمر همت بسته اید تا دردهای این ملت را چاره سازید، عجب نیست اگر بگوئید، که حکومت شما بجای طومار و تلگرام بر واقعیات تکیه کرده است.

اگر این گفته حقیقت باشد، پس جای تأسف خواهد بود اگر در میان معدودی تلگرام و نامه که چندی پیش از رادویو بحمایت از دولت شما منتشر گردید، دیده شود که همین متنفذین، همین طرفداران همیشگی همه دولتها، سینه را سپر کرده و به پشتیبانی دولت شما آمده اند!

در میان آنها گردنکشانی که در آشکار طرفدار شما و در پنهان پشتیبان منافع جیب و نگهدار قدرت های غیرقانونی خود هستند دیده میشوند. اینها که نام بردیم، غالبشان کسانی هستند که در وقایع ۲۸ مرداد ۳۲ مثل تمام وقایع سالهای اخیر، فرصتی یافتند و خانه و مغازه های مخالفین سیاسی خود را بنام توده ای و مصدقی چاپیده اند.

اینها در روز با مخالفین خود رفتار دیگری میکردند و بدولت گذشته ارادت و پشتیبانی نشان میدادند.

در آنوقت هم رقیبان سیاسی و مردم بی پناه را بنام طرفدار انگلیس یا ضد ملی، بخاک و خون میکشیدند.

اینها همیشه دسته ای دارند که در روزهای غیر عادی حساب دشمنی ها و اختلافات محلی و خانوادگی را تصفیه میکنند و بهتر بگوئیم اینها خودشان روزهای غیر عادی را پدید میآورند!

در دهات، روستائیان را بعنوانهای دروغی مانند (تهیه هدیه و مالیات برای دولت جدید و امثال آن) غارت میکنند.

شنیده شد که اینها در اتفاقات اخیر، روستائیان را که برای گرفتن صدی ده سهم کشاورزان پافشاری کرده بودند بابتترین شکنجه و آزار

ها از دهات بیرون کرده مالشان را میگرفتند و بعضی را میکشتند !
آقای نخست وزیر ، تا شما در شهرها و دهات دوره افتاده این
کشور پهناور نباشید ، نخواهید دانست که این سخنان تا چه اندازه
درست است .

آنقدر که معلوم است ، نویسنده هرگز بسخنان خود جنبه اغراق
گوئی و تهمت و افترا نداده ام و همه آزاد مردان و حقیقت پرستان را
به شهادت میگیرم .

آری ملت رنجور شما از این درد ها و بیماریها مینالد و برای
درمان خود از شما دارو میخواهد . ملت شما زندگانی خود را مرهون کسی
خواهد دانست که رنج های او را دریابد و او را با دلسوزی از آن
درد ها برهاند .

یکبار دیگر باید یاد آوری کنم که برای رهایی از سان کنونی ،
باید بملت آزادی داد تا درد های خود را بگوش زمامداران برساند و
نیازمندهای خود را باز گوید .

پزشک دلسوزیکه برای بهبودی بیماری دست بکار میشود زبان او
را نباید به برد ! زیرا چنین بیمار زبان بریده ای درد خود گفتن نخواهد
توانست و چه بسا پزشک برای درمان او به گمراهی خواهد افتاد !

جامعه بیمار نیز همین حال را دارد و بر ملت و حکومتی باید افسوس
خورد که دست پلیس تمام فعالیت های فرهنگی و سیاسی را متوقف سازد
و قدرت دولت بدست مردان آلوده و علیل الفکر سپرده شود و آنان این
قدرت را بجای بکار بردن در راه خیر و صلاح مردم ، برای سرکوب کردن
و از میان بردن آزادی بکار اندازند !

سرگذشت کرمول را در کشور انگلستان که گهواره دموکراسی نام دارد
در همین کتاب دیدیم و باز دیدیم که گاهی با سوء استفاده از قدرت دولت
و بنام آزادی و دموکراسی یا عناوین « پرگوئی » و « یاهو پردازی »
ممکن است زمامدارانی آزادی ملتی را از میان برده و سر نوشت او را دستخوش
هوی و هوس خود سازند .

شکی نیست که عقل سلیم و منطق صحیح و چشم بینا در هر زمان

ودر هر کشوری که باشد سعادت ملت را در آزادی او خواهد دانست .
خوگرفتن مردم بآزادی، آنانرا گردن فراز و شجاع وجوانمرد بار
خواهد آورد .

رواج آزادی در هر کشوری ، تملق و دورویی و نیرنگ بازی و
بسیاری از بدکاریها را که برخی از مردم برای پیشرفت دردستگاه حکومت
های استبدادی وسیله ترقی خود قرار داده اند از میان خواهد برد .
آزادی ، مردمرا بکشور وآب و خاکی که در آن زندگای میکنند
دل بسته خواهد نمود و در راه دفاع از شرافت ملی وآزادی وسعادت خود
پافشار خواهد کرد .

مردمیکه در کشور خود برده وار بسر میبرند و از آزادی واستقلال
فردی بی بهره و از حقوق اجتماعی محروم باشند ، بنوکری و بردگی خو
خواهند گرفت و برای آنها فرقی نخواهد کرد که نوکر و زرخرید
قدرت طلبان داخلی باشند یا بنده حلقه بگوش توسعه طلبان خارجی !
برای هر آزاد مردی جای تعجب است که چگونه بعضی از حکومتها
چنین چیز را که الفبای سیاست است نمی فهمند یا خود را
بنادانی میزنند .

سیاستمدارانی که بعضی از مردم کشور خود را بخیان و پیروی
از بیگانه متهم میکنند و آنانرا نوکر بیگانه میدانند ، گویا نمیدانند
این آنها هستند که مردمرا بنوکری بیگانه واداشته اند !

آنها هستند که آزادی مردم را میگیرند و شرایط ترقی و پیشرفت
را در کشور خود سرسپردگی و بردگی و نوکری و تملق گوئی قرار
داده و این صفات زشت و کشور بر باد ده را می پسندند و
رواج میدهند !

در کشورهاییکه آزادی و دموکراسی ریشه دار است هیچ کسی
حاضر نیست که از آزادی و استقلال خود و وطنش بقیمت جان
صرف نظر کند .

ولی در کشورهاییکه مردم وحکومت های آنان به آزادی و
دموکراسی ریشخند میکنند ، هر کس بآستان صاحب قدرتی نماز میگذارد .

آری در کشورهایی که مانند رم قدیم، بردگی رواج دارد و تنها شکل آن عوض شده است، میان آزاد مردان و بردگان جدائی فراوانی است و در این کشورها روزی هم ممکن است بردگان قیام کنند!

در چنین کشورها هر برده‌ای خداوندگاری دارد که در درون یا بیرون از کشور بسر میبرد و گوش بزنگ فرمان و دستور اوست!

آزادی مانند خداشناسی و یکتا پرستی است. مردمیکه از آن محروم باشند هر دسته خدائی جدا و بت‌خانه سوائی خواهد داشت و هر کس پرستش الهه یا رب‌النوع و یژه‌ای را ترجیح خواهد داد!

بنظر میرسد که اینگونه ستایشگران، از الهه‌خشم و زورگوئی و جنک و بیدادگری، بیشتر میترسند و به آنان پرستش و تعظیم فراوان تری روا میدارند!

چه درد آزار دهنده و کشنده است که زمامداران کشوری، سعادت مردم را در بندگی و اطاعت زور و استبداد بدانند!

چه اشتباه بزرگی است که مردم را به بردگی و پیروی کور کورانه از خود عادت دهند ولی چون آنانرا سرسپرده صاحب قدرت بیگانه‌ای دیده و دستگاه فرمانروائی و زورگوئی خود را در خطر بینند، زبان بگله و شکایت و دست‌بستگی و جنایت باز کنند!

آزادی، آزادی‌گفتار و انتقاد، آزادی کار و تحصیل، آزادی مطبوعات و جرائد، شرط ترقی و پیشرفت هرملتی است و هیچ کشور سرفراز و مترقی بجایگاه کنونی، جز از آن راه نرسیده است. افلاطون میگوید:

« آنچه را که مردم میخواهند، بگذارید آزادانه بگویند؛ در میان سخنان آنها که نمی‌پسندید، سخن درستی هم بگوش شما خواهد رسید. چه بسا که همین يك سخن شما را بیدار کند و درست‌کار گرداند. »

با اشاره‌ای که بکرمول سیاستمدار قرن هفدهم انگلیس، قرن مبارزه آزادی و مشروطیت با استبداد در آنکشور کردیم، بی‌مناسبت نیست، از ناپولئون که در آغاز قرن نوزدهم زمامدار و دیکتاتور کشور فرانسه

شد نام بریم .

اکنون که سخن را از تاریخ کشور خود بکشورهای بیگانه می کشیم بیشتر بدان منظور است که گفته خود را درباره لزوم آزادی و دموکراسی و رعایت حقوق ملی ، با شاهد آوردن از زندگانی ملت های دیگر و زمامداران آنها، استوارتر گردانیم و زبان گویای تاریخ را برای بیداری مردم و زمامداران خود بکمک گیریم.

ناپولئون بناپارت

ناپولئون پادشاهی بود که پس از انقلاب کبیر فرانسه نه تنها زمامدار فرانسه بلکه فرمانروای اروپا شد .

انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹ تا ۱۷۹۹) یکی از بزرگترین پیشامدهای تاریخ جهان و از مؤثرترین تلاش های بشریت برای بدست آوردن آزادی بود که در تمام جهان کارگر افتاد .

ناپولئون از سردارانی بود که در دوره انقلاب از میان ملت برخاست و در سن ۲۶ سالگی مشهور شد .

زیرا ناپولئون در این هنگام ، لشکر بیست هزار نفری سلطنت طلبان

را که بمجلس کنوانسیون در پاریس حمله ور شدند تارو مار کرد.

تاریخ این پیشامد روز ۱۶ اکتبر ۱۷۹۵ بود و او یکروز پس از این واقعه بارتبه ژنرالی (سرتیپی) بحکومت نظامی پاریس گماشته شد .

ناپولئون پس از فتوحات بسیار در ایتالیا و شکست سپاه اطریش و

انگلیس و فتح مصر و شکست عثمانی؛ در ۹ نوامبر ۱۷۹۹ در پاریس کودتا کرد و بسمت کنسول اول زمامدار کشور فرانسه شد .

ناپولئون یکی از مردان بزرگ تاریخ اروپا و جهان است و

افکار و آرزوهائی که در باره کشورش فرانسه داشت از این گفته های او پیداست :

« من میخواهم امپراطوری فرانسه را کانون تمام کشورهای جهان نمایم و خود را جانشین شارلمانی و فرمانفرمای اروپا کنم . قدرت و اختیارات من بدان پایه برسد که پادشاهی کشوری را بایک فرمان یکی از سرداران خود به بخشم .

«پاپ را وزیر روحانی و پادشاهان را خدمتگزار در بار خویش سازم. شهر پاریس را بزرگترین شهرهای جهان و خزانه گنجینه‌های گرانبها و اسناد و نفایس پادشاهان و کانون شاهکارهای دانشی و صنعتی و جایگاه آثار گرانبهای گذشته و اکنون و پایتخت پایتخت‌ها کنم.»

پادشاهان را فرمان دهم که هر يك برای خود در پاریس کاخی برپا سازند و در روز تاجگذاری امپراطور فرانسه در پاریس حاضر شوند.»

ناپولئون از نوابغ بزرگ و سرداران نامی تاریخ است و بهر میدانی که در آمده چه سیاسی و چه نظامی و چه اجتماعی کارهای بزرگ از خود نشان داده و آثار ارزنده و گرانبهای از خود بیادگار گذاشته است.

کوشش خستگی ناپذیری که بخاطر بهبودی وضع آشفته فرانسه پس از بی‌نظمی‌های انقلاب کبیر، از خود نشان داد و جنگها و فتوحات بزرگی که فرانسه در زمان او کرد او را از افتخارات بزرگ فرانسه ساخته است.

اگر چه در نتیجه استبداد و دیکتاتوری او فرانسه برای مدتی از آزادی و استفاده از نتایج انقلاب کبیر خویش محروم ماند و زیانهای بزرگ دید و ولی پس از مدتها که جسد ناپولئون را از سنت هلن بیاریس حمل کردند، مثل این بود که استخوانهای او در نظر هر فرانسوی برای تجدید خاطره افتخار و عظمت فرانسه وسیله خوبی محسوب میشود.

ناپلئون برای آنکه بدون رقیب و خودسرانه بر فرانسه حکومت کند، پس از کودتا و بدست آوردن مقام کنسولی، خود را کنسول دائمی فرانسه کرد و پس از مدتی رژیم جمهوری را از میان برد و امپراطوری فرانسه را برای خود و خانواده خویش بدست آورد.

ناپولئون که پس از فتوحات بزرگ خود بجای آزادی، بفرانسویان افتخار داده بود، استبداد پیشه کرد و هر صدای مخالفی را از میان برد و قلمهارا شکست. ناپولئون از همان وقت که صدای ملت را نشنید، منافع

فرانسه را از یاد برد .

ناپولئون پس از آنکه اوضاع داخلی فرانسه را مرتب کرد و آنکشور را
را از هر طرف وسعت بخشید ، بفکر جهانگشایی افتاد و کشور خود را قربانی
خیالات بزرگ و آرزوهای دور و دراز خویش ساخت .

در این هنگام است که ، ناپولئون ، صدها هزار مردم فرانسه را در جنگهای
بیهوده اسپانیا بکشتن میدهد تا برادرش ژوزف بناپارت (پادشاه ناپل)
را بر تخت سلطنت اسپانیا بنشاند .

لان ، سردار ناپلئون مأمور جنگ اسپانیا در باره این جنگ چنین نوشته
است : « این جنگی است که روح را بدهشت می افکند ، جنگی است بر
ضد انسانیت ، مصافی است برخلاف عقل و انصاف ، زیرا برای گرفتن
يك تاج باید دمار از روزگار يك ملت بر آوریم . »

پس از آن ، ناپلئون در لشکر کشی بروسیه بهترین و زبده ترین
جوانان فرانسه را در دشت های یخ بندان و زمینهای پر برف روسیه بخاک
سپرد و پس از آنکه جان خود را بزحمت از آن نبرد نجات داد ، چنان
سرافکنده شده بود که از خجالت شبانه پاریس باز گشت .

ناپولئون در لشکر کشی بروسیه از سپاه ۳۵۰ هزار نفری خود ۳۳۰
هزار را در آنکشور از دست داد !

پس از بازگشت از روسیه ، با وجود اینکه ملت فرانسه کمسال ترین
فرزندان خود را باو سپرد و ناپولئون ماهها با متفقین جنگهای بیهوده
کرد ، سرانجام شکست خورد و پاریس پایتخت فرانسه بدست دشمنان افتاد و
خاک فرانسه با شغال سپاهیان انگلیس و اطریش و پروس و روسیه
در آمد .

متفقین ، لوئی هیجدهم از خانواده بوربونها را بتخت نشانند و
فرانسه را بسرحدات پیش از انقلاب باز گرداندند و ناپولئون را
محترمانه با لقب امپراطوری و حکومت جزیره الب بآنجا تبعید
کردند !

ناپولئون پس از دو ماه با هزار نفر سرباز بکشتی نشست

و بفرانسه بازگشت و آنکشور را دوباره گرفت و لوئی هیجدهم را فراری کرد .

ولی این بار بیش از صدروز نتوانست حکومت کند .
در این صدروزه است که ناپلئون بدوره استبدادخود وشکستن قلمها و دوختن دهانها تأسف میخورد و چنین میگوید :
« در زندگانی يك اشتباه بزرگ کردم و همین اشتباه باعث شکستم شده .

آن اشتباه این بود که در هنگام قدرت خود مطبوعات را بهیچ شرمدم و کوشش کردم آزادی عقیده و گفتار را از آنها بگیرم .»
ناپلئون مردی بسیار مدبر و عاقل و باهوش واراده بود و در مسائل جنگی و سیاسی وحتىی کار های قضائی نظریات صحیح ابراز میکرد و چون فکری روشن و حافظه ای قوی و منظم داشت در کارهای کشوری ولشگری کامیاب میگردد .

ناپلئون دقیقه ای بیکار نمی ماند و فکرش در باره همه چیز آماده بود .

ناپلئون بکار معین و یکنواختی نمی پرداخت بلکه سیاست داخلی و خارجی و تشکیل و انتظام سپاه و امور مالی و تهیه مهمات ارتش و آماده کردن نقشه های جنگی و پرداختن بامور کشاورزی و صنعتی و امور فنی و هنر های زیبا، کارهای او را تشکیل میدادند .

ناپلئون غالباً روزی ۱۸ ساعت کار میکرد و حتی در پرداخت ماهیانه مامورین دولت و تهیه کفش و کلاه سربازان و امور کارخانه ها شخصاً نظارت مستقیم داشت .

امپراطور همانطور که آرزو داشت پاپ را گرفته و مجبور باقامت در شهر آوینیون کرد و او را معاون روحانی خویش ساخت و متصرفات پاپ و اختیارات او را بدولت فرانسه اختصاص داد .

در باره ده ها ساختمان و پل و بناهای مجلل و معبد و در سرتاسر فرانسه ساختمانهای متعدد و راههای شوسه فراوان و کانالها و کار یزهای بسیار از

او بیادگار مانده است .

ناپلئون هنروران و صنعتگران و بازرگانان را با ایجاد مؤسسات و تأسیس شرکت‌های بزرگ و بکار انداختن سرمایه‌ها تشویق کرده و در زمان او بسیاری از صنایع چون قند سازی و پارچه بافی ترقی و توسعه یافت .

توجه ناپلئون بتوسعه صنایع بقدری بود که در سال ۱۸۱۱ که بحران صنعتی در فرانسه اتفاق افتاد ناپلئون شخصاً مزد کارگران کارخانه‌های بافندگی شهر «آمین» را پنهانی پرداخت .

امپراطور قوانین جنائی و مدنی و بازرگانی مفیدی به مجموعه قوانین فرانسه افزود که بنام او مشهور است و بعداً از طرف بسیاری از کشورها اقتباس گردید .

از بزرگترین کارهای ناپلئون تأسیس دانشگاه پاریس در مارس ۱۸۰۸ است که در آنوقت مجموعه‌ای از آموزشگاههای ابتدائی و متوسطه و عالی بود و تحصیلات آن بهمان سه دوره تقسیم گردید و از آن پس این تقسیم در فرهنگ فرانسه و کشورهای که از آن تقلید کرده‌اند باقی ماند.

ناپلئون در آموزش دوره متوسطه شخصاً توجه نمود و افسوس که در این مورد ، استبداد رأی ناپلئون کار خود را کرد .

زیرادر تنظیم برنامه ، موادی که موجب توسعه ذهن و بیداری حس خرده گیری دانش آموزان میگردد مانند تاریخ و فلسفه از برنامه حذف و بجای آن تعلیمات نظامی گذارده شد .

تغییرات بزرگی که در احوال سیاسی و اقتصادی فرانسه و اروپا در عهد ناپلئون اتفاق افتاد چیزهای کوچکی نبود که با گزارشهای بالا بلند و یا فرمالیته و تشریفات اداری انجام شود . در دوره ناپلئون فرانسه سرگرم کشورگشائی و اصلاحات داخلی و با جنگ با ارتش دوات‌های مختلف و متحد اروپا بود که برای بر زمین زدن ناپلئون بیش از هفت بار با یکدیگر اتحاد کردند و سرانجام با ۸۰۰ هزار سپاهی (سپاه انگلیس بسرداری دوک و لینگتن و سپاه پروس بسرداری بلوخر) ۱۲۴ هزار

سپاه ناپلئون را در « استرلیتز » شکست دادند و بیش از یک میلیون نفر سپاه بخت فرانسه وارد کردند .

سپاه متحدین با انتقام شکست‌های پیشین از هیچ‌گونه آزار و شکنجه نسبت به مردم فرانسه خودداری نکردند و از ۸ ژوئیه ۱۸۱۵ که تاریخ شکست ناپلئون در استرلیتز می‌باشد تا ۲۰ نوامبر ۱۸۱۵ که تاریخ عهدنامه دوم پاریس است ،

ملت فرانسه مدت چهار ماه کفاره گناهان ناپلئون را داده و در زیر دست سربازان بیگانه همه چیز خود را از دست میداد .

پس از آنهم متحدین غالب، غرامت سنگینی ب میزان ۷۰۰ میلیون فرانک بآن کشور تحمیل کردند و فرانسه را واداشتند که تا ۵ سال هزینه ۱۵۰ هزار سپاه متحدین را پردازد و آنها را در دژهای شمالی و شرقی فرانسه مهمان داشته باشد !

ناپولئون را هم انگلیسها گرفته و بعنوان اسیر جنگی به جزیره سنت هلن بردند و او پس از ۶ سال در سن ۵۲ سالگی در ماه مه ۱۸۲۱ در آنجزیره از دنیا رفت .

امپراطوری ناپلئون اگر چه فرانسه را بلند آوازه کرد و اعتبار اقتصادی و سیاسی آن کشور را افزایش داد ولسی جنگهای پی در پی او نیروهای انسانی و بنیه اقتصادی و وضع روحی و جسی ملت فرانسه را ناتوان کرد .

کشور فرانسه در پایان دوره زمامداری ناپولئون تمام مزایای سیاسی و امتیازاتی که در دوران انقلاب بدست آورده بود از دست داد و تا پنجاه سال پس از دوره ناپولئون میان آزادی طلبان و طرفداران سلطنت استبدادی کشمکش میرفت و پایه های حکومت مشروطه فرانسه لرزان بود .

انقلاب کبیر فرانسه در ردیف پیشامدهای بزرگ جهان، چون پیدایش اسلام و از میان رفتن امپراطوری روم شمرده می شود و در تمام کشورهای دیگر جهان دگرگونیهای بزرگ در چگونگی زندگی سیاسی و اجتماعی پدید آورده است .

از بزرگترین نتایج انقلاب فرانسه در آن کشور، تشکیل ملت یگانه و از میان رفتن طبقات ممتازه و برقراری برابری و پایه گذاری حکومت قانون و استوار شدن پایه های حقوق فردی و اجتماعی بود.

این پیروزیها را که ملت فرانسه با خون ریزی و فداکاری بدست آورده بود و اندیشه هائیرا که بلاگرمی و شور در میان ملل دیگر رواج میداد، گرچه بکلی از میان نرفت ولی در دوره ناپلئون فراموش شد. زیرا زمامداری ناپلئون پس از انقلاب کبیر، باحکومت استبدادی پیش از آن چندان جدائی نداشت، تنها جدائی که میتوان از آن نام برد اینستکه ناپلئون در هنگام یاد کردن سوگنددر کلیسای «انوالیدها»، برای نگهداری آزادی و مساوات و مالکیت مردم فرانسه، سوگند یاد کرد و خود را پاسبان آزادی و نگهدارنده قوانین جمهوری و برابری نامید. وسعت نظر و اندیشه توانا و زندگانی پر از کوشش ناپلئون که اول بفرانسه افتخار داد ولی سپس آزادی و آسایش را از او گرفت، از خلال ده ها هزار نامه و فرمان که هنگام زمامداری خود صادر کرده و یادداشتهای زندگیش که در سنت هلن نوشته، آشکار است.

گذشته از اینها، درباره زندگی این مرد نامی بدست نزدیکانش یا نویسندگان دیگر، هزاران کتاب نوشته شده است که هر یک بجای خود خواندنی است و حقیقت هائی را دربردارد.

از نامه ها و فرمانهای ناپلئون که در دوره امپراطوری خود صادر کرده، ۲۳ هزار نامه آن در ۳۲ مجلد در پاریس طبع و نشر گردیده و بیش از پنجاه هزار نامه و فرمان از ناپلئون در بایگانیهای کشورهای اروپا و غیره موجود است که چاپ و پراکنده نشده است.

ناپولئون تمام این نامه ها را خود انشاء میکرد و پاسخهايش را میخواند.

اکنون قسمتهائی از دو نامه ناپولئونرا که در سال ۱۸۰۵ (سال اول امپراطوری خود) بفتحعلیشاه قاجار نوشته است در زیر میآوریم.

اهمیت نامه‌های ناپولئون در اینست که اولاً ما را از نظر او نسبت بکشور عزیزمان ایران در یکصد و پنجاه سال پیش از این آگاه می‌کند.

دیگر آنکه این نامه‌ها در باره زمانی استکه کشور ایران در دنباله نفوذخانه برانداز سیاست‌های روس و انگلیس، با تهاجمات نظامی آنها روبرو میگردد و در طی چند جنگ قفقازیه و شهرهای ماوراء رود ارس را از دست میدهد.

باید دانستکه در دوره این جنگها با وجود اینکه سالها بود کشور ایران با اهمیت داشتن لشکر منظم و اسلحه آتشین و توپخانه کافی پی برده بود با همه این فاقد ارتش منظم بود و لشکریان ایران که تحت فرماندهی عباس میرزا فرزند ولیعهد فتحعلیشاه در مقابل روسها می‌جنگیدند دسته‌های نامنظم و تعلیم نیافته‌ای بودند که بنا بفرمان جهاد روحانیون بجنگ روسها آمده بودند و غالباً خیال آنها هم غارت شهرهای مفتوحه با بدست آوردن ثواب اخروی بود و بجای نظم و ترتیب و اجرای دستورات فرماندهان هرج و مرج عجیبی راه می‌انداختند!

هنگامیکه ناپلئون بفکر تهدید هندوستان و اتحاد با پادشاه ایران افتاده بود و این نامه‌ها را می‌نوشت و بایران وعده میداد که او را در برابر روس و انگلیس کمک خواهد کرد،

کشور ایران حال بد و افسوس آوری میداشت و در اثر فساد داخلی و هجوم بیگانگان، هر روز قسمتهائی از کشور را از دست میداد و در بار ایران سیاست بازی فرستاده‌های دولت انگلیس و وعده و وعید آندولت یا تجاوزات آنکشور در جنوب ایران گرفتار بود.

در این هنگام تقریباً سیصد سال از شکست ایرانیان از ترکان عثمانی در جنگ چالداران (رجب ۹۲۰ هجری) که بین شاه اسمعیل صفوی و سلطان سلیمان قانونی روی داد میگذشت.

در این جنگ ایرانیان اولین بار بود که با توپخانه و اسلحه آتشین روبرو میشدند.

ولی شاید هنوز هم عده‌ای از ایرانیان در دوره فتحعلیشاه بودند که

مثل دوره شاه اسمعیل صفوی معتقد بودند تهیه توپخانه و تفنگ و بکاربردن آن در جنگ، از مردانگی و شجاعت بدور است!

بهین جهات هم بود که ایرانیان بواسطه نداشتن ارتش مرتب و توپخانه و تفنگ کافی و فرماندهان قابل، در سیصد سال بعد از دوره شاه اسمعیل باز مرتباً از روسها شکست میخوردند و در درون کشور هم دستخوش سیاست بازی انگلستان یادلخوش و امیدوار بکمک های خیالی فرانسویان بودند. با وجود اینکه اکنون نزدیک یکصد و پنجاه سال از زمان فتحعلیشاه و ناپلئون میگذرد، کشور ما کوئی از بسیاری جهات در همان دوره ها بسر میبرد، بلکه باید گفت بسر مشکلات سیاسی و اقتصادی اش افزوده شده است.

خواندن نامه های ناپلئون برای توجه باین احوال و راستی گفته های ما، گواہ نیکی تواند بود!

اینک نامه ناپلئون: «سلام بناپارت امپراطور فرانسویان بفتحعلیشاه امپراطور ایرانیان.

باید باور کنم قوای مافوق الطبیعی ای که بر سر نوشت کشورها دیده بانی میکنند، میخواهند من بکوششهایی که تو در راه نگهداری نیروی امپراطوری خود بخرج میدهی یاری کنم....
سروش آسمانی را باید پیروی کرد.

زیرا خداوند زمامداران را برای خوشبختی ملت ها آفریده است و هنگامیکه در میان هر چند قرن مردان بزرگی را بر میانگیزاند اراده و گزیرش خویش را برای هم آهنگی نقشه هایشان بر آنها تحمیل میکند و افتخارات آنها را فرونی می دهد و اراده ایشانرا برای کارهای نیک نیرو می بخشد.

ما چه دوگانگی و جدائی بایکدیگر توانیم داشت؟
ایران سرافرازترین کشور آسیا و فرانسه بالاترین امپراطوری باختر است.

آیا پادشاهی کردن بر کشور هائی که طبیعت میخواهد آنها را آبادان کرده بافر آورده های گوناگون توانگر سازد، فرمان رانند

بر مردان هنرمند و هوشمند و بی باکی که مردم اینکشورها هستند، بهترین بهره آسانی نیست؟

در روی زمین امپراطوریهائی هستند که در آنجا طبیعت ناسازگار میوه ای نپسندد و نیازمندیهای در بایست ملت ها را با تنگی و کمی فراهم میآورد.

در این کشورها، مردم آشفته و آزمند و حسود دنیا میآیند. «بدابحال مردم کشور هائیکه خداوند آنها را از چشمه جوشان بخشش های خود سیراب کرده و نعمت های گوناگونی بانان بخشیده است.

ولی پادشاهانی (حکومت هائی) بانان نمیدهد که بتوانند ایشانرا در برابر کار های برتری جویانه و آزمندی دیگران و بی چیزی و تنگدستی حمایت کنند.

روسیان که در بیابانهای خود در رنج و افسردگی هستند به بهترین بخشهای امپراطوری عثمانی دست اندازی میکنند.

انگلیسیان در جزیره ای که ارزش آن برابر کوچکترین استانهای امپراطوری تونیست گرفتارند و آزمندی و زردوستی آنان را برانگیخته تا در هندوستان نیروئی پدید آورند و این نیرو روز بروز خطرناک تر میشود.

اینها کشور هائی هستند که باید بآنها چشم دوخت و از آنها ترسید.

نه از اینرو که نیرومند هستند بلکه برای نیازمندی و دلبستگی فراوانی که دارند تا نیرومند شوند....

من اخلاق ایرانیان را میشناسم و میدانم که آنچه را برای افتخارات و امنیت خود نیاز دارند با خوشحالی و آسانی میآموزند، امروز يك لشکر بیست و پنج هزار نفری میتواند برای ایران چیره شود و آنرا چپاول کند.

ولی هنگامیکه مردم زبردست تو (با کمک صنایعی که هنوز در خاورزمین شناخته نشده و با وضع کنونی باختر و کیتی شناسائی آنها

برای مردم همه کشورها لازم و ضروری است.) ،
توانستند ابزار نبرد بسازند ، هنگامی سربازان تو آموزشی یافتند تا
بتوانند در يك مانور سریع گرد آیند و پراکنده شوند ، وقتی یاد گرفتند
یورش شدیدی را با آتش تو پخانه جابجا شونده پیش ببرند و هنگامیکه
مرزهای کشور تو با دژهای فراوان نگهداری گردید و دریای خزر شاهد
درفش های نیروی دریایی ایران گردید .
آن هنگام تو يك امپراطوری نیرومند و ملتی شکست ناپذیر
خواهی داشت .

من باید هم بستگی های سودمند خود را با تو ، دنباله دهم ، من از تو
خواهش میکنم خدمتگزاری را که برای تو میفرستم با دوستی نزد خود
پذیر . من نیز کسانی را که بدربار من خواهی فرستاد با نوازش
خواهم پذیرفت .

من بار دیگر برای تو بخشش های یزدانی و پادشاهی دراز و بلند پایه
و سرانجام خوب و نیک بختی را آرزو میکنم .
ناپلئون ، باز در نامه دیگری که در همین سال بفتحعلیشاه میفرستد در
باره کشور ایران و سیاست آن چنین میگوید :
« .. ایران سرزمینی است که طبیعت آنرا از بخشش های خود برخوردار
دار داشته است .

کسانی که در آن نشین دارند مردم باهوش و بی باکی هستند که
شایستگی حکومت نیکومی دارند .

معلوم میشود از یکصد سال باینسو کسان فراوانی از پیشینیان
شایستگی فرمانروایی بر این ملت را نداشته اند .

زیرا آنان این ملت را بحال خودرها کرده اند تارنج به بیند و در
جنگهای خانگی از پای در آید .

« ... نادرشاه جنگجوی نام آوری به د که نیروی بزرگی بدست
آورد ، وی در برابر آشوبگران سهمگین و در برابر همسایگان خود مهیب
بود . بر دشمنان خود پیروز شد و با سر بلندی پادشاهی کرد . ولی
این فرزاندگی را نداشت که هم در اندیشه اکنون و هم بفکر

آینده باشد.

جانشینانش جای او را نتوانستند گرفت .
بنظر من آغا محمد شاه عم تو مانند پادشاهی می اندیشید و
زندگی میکرد .
> .. تو از وی پیروی کرده ای ، از نمونه هائی که بتو داده است
پیش تر خواهی رفت .

تو نیز مانند وی خود را از وسوسه ملت سوداگری که در هندوستان
فرمان میرانند و تاج و تخت پادشاهان را خرید و فروش میکنند برکنار
خواهی داشت .

تو ارزش دولت خود را در برابر دولت روسیه که گاه و بیگاه
به بخشی از امپراطوری تو که همسایه خاك اوست هجوم میکند ، حفظ
خواهی کرد .

> ... تمام ملل نیازمند یکدیگرند - مردم مشرق زمین هوشمندی و
بی باکی دارند ولی از برخی صنایع ناآگاه و بی بهره اند .

ولی مردم خاور ، در هنگام جنگ با شمالیها و باختریها بسبب این
ناآگاهی و بی ارج شمردن برخی دستورهای انضباطی که نیرو و کوشش
سپاه را چندین برابر میکند ، زیانهای جبران ناپذیری می بینند .
امپراطوری نیرومند چین تا کنون سه بار گشوده شده و امروز در آنجا
یک ملت شمالی فرمانروائی میکند .

> تو بچشم خود می بینی انگلیسیان ، یک ملت باختری، که میان ما
شماره شان اندکتر و بزرگی کشورشان از دیگران کمتر است ، چگونه همه
فرمانروایان هندوستان را بلرزه در آورده اند .

> تو آنچه را که میخواهی بن آگاهی خواهی داد و ما هبستگی
دوستی و بازرگانی خود را که در گذشته هم میان امپراطوری تو و من
وجود داشت تازه خواهیم کرد و با همدستی، برای افزودن نیرو و ثروت
و نیک بختی ملت های خود گام بر خواهیم داشت .»

لونی چهاردهم

تقریباً یکصد سال پیش از انقلاب کبیر فرانسه و پیدایش ناپلئون

بنابارت ، لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه بود او هفتاد و دو سال بااستبداد پادشاهی کرد و در تمام نیمه دوم قرن هفدهم و اوائل قرن هیجدهم در آنکشور فرمان میراند.

لوئی چهاردهم از پادشاهانی بود که خود را نماینده خدا میدانست و خود را با او در یکردیف قرار میداد و میان مصالح کشور و منافع دستگاه سلطنت فرقی نمیگذاشت.

هنوز سخن لوئی چهاردهم که میگفت:

« مملکت یعنی من » ، ضرب المثل فرانسویان و نشانه استبداد و خود

پرستی او است .

لوئی چهاردهم ، قسمت بیشتر دوره پادشاهی را بجنک و لشکر کشی صرف کرد ولی از آنهمه خونهای فرانسوی که در اروپا ریخت ، برای فرانسه حاصلی بدست نیامد.

جنگهای دوره کودکی لوئی چهاردهم که بوسیله «مازارن» صدراعظم و مادرش «آن دو تریش» صورت گرفت بیشتر جنگهای داخلی بود .

پس از آن لوئی چهاردهم خود مدت سی سال جنک کرد تا فرانسه را بعدود طبیعی برساند و نقشه کاردینال ریشلیو و لوئی سیزدهم را برای وسعت دادن خاک فرانسه اجرا کند .

ولی لوئی چهاردهم پس از سی سال جنگهای بیپوده خود، بر کشور فرانسه چیز قابلی نیفزود و بسبب سیاست پر از اشتباه و کارهای خود سرانه و مغرورانه خویش کشور فرانسه را دچار بدبختی و فقر مالی و پریشانی کرد

هنگامیکه بتاريخ فرانسه در دوره های اخیر مینگریم چیز شگفتی

میایم .

زیرا که فرزندان فرانسه در دوره پادشاهی لوئی چهاردهم بخاطر پیادشاهی نشاندن «دوک داتزو» نواده اش ، دسته دسته در جنگهای اسپانیا از میان میرفتند . صدسال پس از آن هم نیز فرانسویان بخاطر پادشاهی برادر ناپلئون در این سرزمین فدا میشدند !

در زمان لوئی چهاردهم ، کشورهای اروپائی برای بجای خود

نشاندن فرانسه، مرتباً با یکدیگر اتحاد میکردند و بچنگ فرانسه میآمدند.

در زمان ناپلئون هم کشور های اروپائی همانطور اتحادیه های متعدد تشکیل دادند و سرانجام او را از میان بردند!

آنچه را که تکرار تاریخ می نامند شاید همین باشد، زیرا که حوادث و پیشامدهای جهان، چه در زمان لوئی چهاردهم و چه در زمان ناپلئون و چه در دوره های اخیر، نه تنها در فرانسه بلکه در غالب ممالک جهان دیکتاتورهارا با تازیهانه شکست و حوادث بد تأدیب میکند تا آیندگان از آن درس گیرند.

لوئی چهاردهم نیز مانند ناپلئون همیشه پیروزی را در آغوش نمی کشید و چندین بار در اسپانی و شمال فرانسه از دشمنان شکست یافت.

همچنان که در روسیه سرما و گرسنگی سپاهیان ناپلئون از پا درآورد، لوئی چهاردهم نیز پس از شکستهای پیاپی و ظهور سرمای سخت و قحطی سراسری فرانسه که در سال ۱۷۰۹ پیش آمد، از مذهبین تقاضای صلح کرد و اگر مرک ژوزف اول امپراطور آلمان اتفاق نیافتاد و انگلیس هم از جنگ کناره نیگرفت و پیشامدهای دیگر بکک لوئی نیآمد فرانسه ای که دشمنانش تا پایتخت نزدیک آمده بودند استقلال خود را از دست میداد!

در دنبال این جنگها بود که لوئی چهاردهم از بسیاری از فتوحاتش که بقیمت خون فرانسویان بدست آورده بود، صرف نظر نمود و از نظریات و مقاصد خود عدول کرد.

لوئی چهاردهم با استبدادی که پیش گرفته بود در سیاست داخلی نیز بفرانسه زیان وارد کرد.

از کارهای زیانمند لوئی چهاردهم یکی نسخ فرمان « نانت » و در نتیجه از میان بردن آزادی مذهب در فرانسه و زجر و آزار پروتستانها بود.

نسخ «فرمان نانت» سبب شد که در حدود سیصد هزار نفر مردم با عزم و روشن فکر از طبقات مفید و مؤثر فرانسه از آنکشور مهاجرت کردند

و با وجود اینکه لوئی هیجدهم برای مهاجرت قوانین شدید مانند ضبط اموال و اعدام گذارد، این مجازات‌ها سودی نبخشید. این مهاجرین وجودشان در کشورهای دیگر مایه آبادی و سعادت آنها گردید و رفتنشان در احوال اجتماعی و اقتصادی فرانسه تأثیر بسزائی کرد.

بطوریکه در اواخر دوره لوئی چهاردهم وضع مالی و اقتصادی فرانسه در دنبال جنگهای لوئی چهاردهم و اینگونه کارهای او بروز بسیار بدی افتاد.

از سوی دیگر نسخ راه «فرمان نانت»، دولتهای پروتستان مذهبا از قبیل انگلستان و آلمان را بفرانسه خشمگین ساخت و در تشکیل «اتحاد اگسبورک» علیه فرانسه بسیار موثر افتاد.

دردنباله جنگهای فرانسه با اعضای همین اتحادیه بود که آنکشور از قسمتی از متصرفات خود چشم پوشید و با اینکه حدود طبیعی فرانسه طبق پیمان لندن دردنباله این جنگها تضمین شد و سهم فرانسه از متصرفات اسپانیا معلوم گردید، لوئی چهاردهم بعلت استبداد و غرور بار دیگر فرانسه را بخطر انداخت.

هنگامیکه شارل دوم پاشاده اسپانی مرد، «دوک دانزو» نواده لوئی چهاردهم را بجانشینی اختیار کرد و از این رولوئی چهاردهم بطمع افتاده و برای بیادشاهی رساندن نوه خود در اسپانی که در آنهنگام امپراطوری بزرگ و دارای متصرفات فراوان بود، بجنگهای سیزده ساله وراثت اسپانی که سختترین و درازترین جنگهای اوست پرداخت و سر انجام موفق هم نشد و در این گیرودار مصالح کشور فرانسه را فدای منافع سلطنت و خود پرستی خویش ساخت.

آنچه تاریخ درباره استبداد و بیهوده کاریهای این پادشاه که باریس در هنگام پیروزی و سرمتی و غرورش باو لقب کبیر داده بود، میگوید اینست:

کشور فرانسه از جنگهای دوره لوئی چهاردهم سودی نبرد، بلکه زیان دید، وصیتنامه پادشاه اسپانیا و اقداماتی که لوئی چهاردهم برای اجرای آن کرد سبب بدبختی فرانسه گردید.

در اواخر پادشاهی لوئی چهاردهم، دولت فرانسه نزدیک به میلیون لیوروام داشت .

در صورتیکه در آمد سالیانه دولت از ۷۵ میلیون لیور تجاوز نمیکرد !

این در آمد بقدری کم بود که حتی برای پرداختن بهره و امها کفایت نمیکرد !

بودجه فرانسه در این هنگام برای پرداخت مخارج جاری و عادی خود سالیانه ۶۵ میلیون لیور کم داشت !

پس از مرگ لوئی چهاردهم ، دولت فرانسه از لحاظ مالی دولت ورشکسته ای بود. زیرا از هر طرف امداد بود و برای پرداخت آن و امها هیچ راهی پیش بینی نمیشد .

وزرای دارائی که پس از لوئی ، کار دارائی و دخل و خرج کشور را بدست گرفته بودند، بارها در صدد برآمدند که ورشکستگی دولت را اعلام کنند ولی هر بار این اعلام بعقب میافتاد .

اعلام ورشکستگی بدین منظور بود که دولت از پرداخت و امهاو بدهی های خود شانه خالی کند .

سرانجام هم دولت فرانسه اسناد قرضه خود را که در دست مردم مانند اسکناس های حالیه میگشت ، بعنوان رسیدگی و تصدیق دریافت کرد ولی اسنادی را که بیش از ششصد میلیون لیور بها داشت از میان برد و فقط دوست میلیون لیور سند تازه بمردم داد !

بدین ترتیب دولت بقیه و امهای خود را باطل کرد و راهی را پیش گرفت که در بی عدالتی و احجاف کاری کمتر از اعلان ورشکستگی نبود .

چنین بود نتایج استبداد پادشاهی که ملت فرانسه جان و مال خود را در اختیار او گذاشت و او را کبیر نامید ولی او فرانسه را ورشکست کرد و بسراشیب سقوط انداخت .

اگر علت انقلاب کبیر فرانسه را که هفتاد و پنج سال پس از مرگ لوئی چهاردهم آغاز شد ، درهم ریختگی اوضاع اجتماعی و مالی فرانسه

بدانیم، لویی از مسیبن و ایجادکنندگان آن وضع بود.
باید توجه داشته باشیم که با وجود مسالیت‌های سنگین که ملت
فرانسه میداد و روش بیدادگرانه‌ای که دربار برای گرفتن پول از مردم
پیش گرفته بود، باز هم بعلت فساد، دستگاه دولت همیشه محتاج بود.

نیازمندی دربار فرانسه به پول شد که هفتاد و پنج سال بعد لویی
۱۶ ناگزیر به تهیه لایحه و امداخلی و دعوت مجلس طقات عمومی شود
و همین امر وسیله انقلاب و زوال حکومت استبدادی فرانسه گردید.

برای آنکه از وضع کشور فرانسه در دوره لویی چهاردهم بهتر آگاه
شویم، قسمتهائی از يك نامه که «بوسوئه» نویسنده و خطیب فرانسه در دربار
لویی چهاردهم و مربی ولیعهدش باو نوشته در اینجا میاوریم:

«پادشاهها! • رحم و مهربانی و دادگری نگهدار پادشاهند و پایه
های تخت فرمانروائیش بر پایه نیکوکاری و نوازش و مهربانی و کمک
و دستگیری مردم استوار است •

«پادشاهها! • دستورانی که پروردگار دادگستر بشماده آنست
که بدیو خویان و تیره دلان سخت گیر باشید و نیروی خود را بانها
نشان دهید •

در باره توده رنج کش و فرمانبردار، مهربان باشید و او را
بنوازید و نکوشید تا برای او آسایش و ایمنی فراهم کنید • زیرا مردم
بشما چشم دوخته اند که دستورات آسمانی را بیش از پیش انجام
دهید •

سوگندی که اعلیحضرت در پیشگاه خداوند خوردند که هیچکاری را
خلاف میل و اراده آفریدگار جهان نکنند، ملت را دلداری داده و بسیار
شادمان ساخته است •

«پادشاهها! من میدانم که در گیرودار این جنگ بزرگ، دلجویی از
از ملت سی دشوار است و اعلیحضرت برای ایستادگی در برابر دشمن و
نگاهداری کشورهای همدست، ناچارند هزینه‌های گزافی بپردازند، ولی
همانگونه که جنگ اعلیحضرت را پرداخت هزینه‌های فراوان ناگزیر
مینمایید، در همان حال پادشاه را مجبور میکنند که از بیچارگی و پریشانی

مردم کشور خویش جلو گیرد .

« زیرا یگانه راه پشتیبانی کردن بملت و نگهداری او امنیت و آسایش است !

« از اینرو وظیفه پادشاه است که بملت خود دلداری دهد تا از پریشانی و نگرانی او کاسته شود .

« اعلیحضرت خود بهتر از هر کس از چگونگی کار های کشور آگاه است و از اینرو بایشان میتوان گفت که بگمان من از کارهای لازم یکی آنست که، اعلیحضرت بکوشند تا بدبختی های مردم شهرستانها و توده کوه نشین را خوب بشناسند، بویژه پادشاه باید هوش بگمارند تا این را بدانند که جنگجویان غیر نظامی و مأمورین وظیفه شناس، بآن ها فشار فراوان وارد میکنند و بدانند که پرداختن هزینه های گزاف و روز افزون جنگ چقدر برای آنها سخت و دشوار است . »

« گرچه اعلیحضرت بیگمان خوب میدانند که در این کارها چه بیدادگری و ستم ها و چه چپاول و دزدی ها میشود ولی پادشاهها، چیزی که مردم را تا کنون نگاهداشته اینست که آنها باور نمیتوانند کرد که پادشاه از همه چیز آگاه باشد .

« مردم امیدوارند که اعلیحضرت آنچنانکه در کارهای خود رسیدگی میکنند، حالا که این سخنان را شنیدند، مجبور خواهند شد تا بادقت در کار گماشتگان دولت رسیدگی کنند و آسایش و خرسندی ملت را فراهم آورند .

« بدبختی های بدین بزرگی که توانند دولت را بگرداب نیستی کشانند، شدنی نیست که چاره ناپذیر و درست نشدنی باشند . از سوی دیگر، اگر راهی برای سامان دادن کارها پیدا نشود همه چیز نابود خواهد شد .

(کاری که هفتاد و پنج سال پس از آن شد .)

ولی راه درست کردن کارها را باید باشکیبائی و دقت پیدا کرد . زیرا یافتن راه ها و کارهایی که سودمند باشد و بتوان آنها را بکار بست بسیار دشوار است . »

سخنرانی و اظهار عقیده در باره این کارها، گرچه از وظیفه من بدور است، ولی بر من بخوبی آشکار است که اگر اعلیحضرت نشان دهند که میخواهند راه چاره را هرگونه که شده بجویند، اگر بمأمورین دولت از راهیکه خود میدانند بفهمانند که هرگز میل ندارند، کسی ایشان را در باره کار های کشور فریب دهد و جز بکارهای ریشه دار و رسیدگی دقیقانه و باهوده، بکار دیگر خرسند نیستند، در آنگام کسانیکه بیارزی کار ها و بکار بستن فرمانهای پادشاه می پردازند، نمیتوانند سستی کنند و در انجام کارها از فرمانشان سرپیچند و تا آنجا که بتوانند برای خرسندی خاطر شما خواهند کوشید.

از این گذشته، اعلیحضرت باید بدانند که گماشتگان و زیر دستانشان هر چند پاك دل باشند و آسودگی ملت را بخواهند، برابر ایشان بمردم مهرو دلسوزی نشان نتوانند داد.

«براستی، پادشاهان نیکوکار و مردم نواز بملت خود چون پدرانی دلسوز و مهربانند.

پرداختن بکار های نیک و دستگیری و دلجویی از در ماندگان برایشان سرفرازی و افتخار است.

چون هیچکس دیگر از بزرگان کشور بگونه پادشاهان در اندیشه آسایش و خوشی توده نتوانند بود، پس بر اعلیحضرت است که بانروی شکست ناپذیر خود برای آسایش و آسوده ساختن ملت بر پای خیزید تا بدینگونه در دلهای مأمورین دولت گرایش باصلاح طلبی برانگیخته شود.

اعلیحضرت باید با اراده ای خستگی ناپذیر و استوار، چاره کار ها و پریشانیه را بیابند و درد ملت را بهبودی بخشند.

آگاهی و شناسائی و باریک بینی اعلیحضرت در کارهای دولتی و داوری ایشان که خطا ناپذیر است، نیک را بر بد بآسانی میگزیند و آنچه ناراست و ساختگی است از چیز های راستین جدا میگرداند.

از این راه است که دردهای مردم بهبود مییابد و کشور رو بآبادی میرود و تیر امید دشمنان، که پریشانی و نابسامانی کار ملت و دولت را آرزو

میکنند ، بسنک خواهد خورد .
پادشاهها! اگر چون این شود، آیا پادشاهی نیک پخت تر و فرمانروایی
نامدارتر و بزرگتر از شما تواند بود ؟
چه بسیار پیش آمده که پادشاهان را گفته اند :
نادانی و پریشانی ملت همیشهگی است و او بهیچ راه راضی و
خشنود نمیشود .

بی آنکه بتاریخ و گذشته ها باز گردیم، از تاریخ کشور خود گواه
توانیم آورد .
از نیاکان شما ، هانری چهارم توانست با نیکوکاری و مهربانی
واراده و پایمردی، درد های ملت را بهبودی بخشد و کشور را بسامان
نگاهدارد و برای خوشی و آسایش توده، ابزار ها فراهم سازد .
همه، او را بادل و جان دوست میداشتند و هنگام مرگش دسراسر
کشور، همه خانواده ها از روی مهر ، مانند فرزندانی که پدر خود را از دست
داده باشند پریشان و اندوهگین شدند . البته این اندوه و پریشانی از ترس
پیشامدهای ناگهانی نبود .

در میان مردم، کسی را نتوان یافت که داستان اندوه آور مردن
هانری چهارم را از پدر یا پشینیان خود نشنیده باشد و از نیکومی و مهربانی
آن روانشاد بزرگوار و دادگر ، ب مردم آگاه نباشد و شیفتگی و مهر ملت
را باو نداند .

« من پیوسته از پیشگاه خداوند میخواهم که با علیحضرت مهرورزد
و او را در این سختی و گیر و دار جنک از گزند روزگار بدکار دور
داشته و به تندرستی نگاه دارد .

« سر رشته کارها و انجام نقشه های آدمی هواره در دست توانای
بکتا بزد جهان است و او بخواست خویش آنکارها روان میکند و پیش و
پس میسازد !

باید هرچه او میخواهد واراده میکند بپرستیم و بدانیم که آنچه
خواست اوست میباید بکار بندیم .
(باید دانست (بوسونه) نویسنده این نامه از کشیشان کلیسای

کاتولیک فرانسه بوده است.)

« از اعلیحضرت درخواست پوزش میکنم که با نامه دور و درواز خود ایشان را خسته کرده‌ام .

اگر خود آنجناب آشکارا نفرموده بودید، هرگز مرا گستاخی آن

نبود که در باره این چیزها سخن گویم ... »

اکنونکه از یادآوری کارهای لوئی چهاردهم بیاسودیم و از گفتن سرگذشت مردم زمان او پیرداختیم، همانگونه که نوید داده بودیم بکارهای پطر بزرگ و داستان دوره او می‌پردازیم .

پطر کبیر

بررسی زندگانی و پادشاهی پطر کبیر، زمامدار کشور همسایه ما روسیه، برای روشن کردن اندیشه‌ها در باره زمامدارانی چون او سودمند است .

شاید هم در میان کارهای او در روسیه، با کارهای رضاشاه که دوست سال با او فاصله زمانی داشت، در ایران، بتوان همانندی‌هایی پیدا کرد. تاریخ در باره کارهای پطر کبیر چون گواه راستگویی است که بی‌پروا سخن میگوید و راستی گفته‌ها را بازمینماید .

در خلال داستان پطر، یکبار دیگر سخن باینجا میرسد که پادشاهان بزرگ و قدرت‌های بیکران فرمانروایان تاریخ، بامرک آنها بابا دگر گونیهای روزگار، از میان میرود، ولی ملتها پایدار میمانند و کارهای نیک همیشه جاودانی میشود .

یکبار دیگر تاریخ بما میگوید که اسکندر و چنگیز و آتیل، دنیا را بحاق و خون کشیدند ولی جز نام ننگین، نتوانستند اثری از خود باقی گذارند . ولی پادشاهان و زمامداران یا راهنمایان بزرگی هم بودند که با دست خالی و دل پاک پابمیدان گذاردند و چون هدف خود را نیکو کردن زندگانی مردم و بهبود حال کشورها ساختند، بآدمیان سود رسانیدند و نام جاودان یافتند و در میان مردم دگرگونگی‌های بزرگ بدبد آوردند و ملت‌های نوی ساختند .

تاریخ فریاد میزند که سخت‌گیری و سیاست‌بازی و زور و فشار و نیرنگ

و خون‌ریزی برای ملت‌ها سعادت و خوشبختی بار نیآورد و تنها برداختن بحال مردم و افزودن بفهم و دانش و فرهنگ عمومی است که آنانرا جاویدان میسارد .

ملت‌ها و افرادی که چون تاج‌زرین بر سر جهان و جهانیان می‌درخشند، گلپهائی که در گلستان جهان بوی نیکوی خود را بمشام مارسانیده و می‌رسانند، آنها را دست‌های نیرومند سرداران و سیاست‌بازان بجهان هدیه نکرده‌اند، بلکه چنان کسانی ارمغانهای دانشمندان و اندیشمندان و استادان و آموزگاران هستند که از راه دانش و فرهنگ پیش آمده و بمردم جهان خدمت کرده‌اند .

برشماست که باین سخنان بیندیشید و اگر "به نیکوئی کشور خود دل‌بسته‌اید، گام پیش‌گذارید و بجای روغن مالیدن بر سر نیزه‌ها و درخشان کردن چکمه‌ها، بچراغ فرهنگ و دانش این ملت روغن‌ریزید و برای پیمودن راه دشوارزندگانی، بمردم باافزار محکم‌دانش و فرهنگ پوشانید . پطر کبیر پادشاه بزرگی بود که از اواخر قرن هفدهم میلادی تا پایان ربع اول قرن هجدهم در کشور روسیه فرمان میراند .

پطر، کشور روسیه را که از هر سو از دست‌رسی بدریای آزاد و ارتباط با کشورهای اروپا ^{گور} مانده بود با جنگ‌هایی که بادولت‌های سوئد و لهستان و عثمانی کرد وسعت داد .

بگفته خودش برای دست‌رسی کشور روسیه بتمدن مغرب، از دیواری که این کشورها بدور روسیه کشیده بودند پنجره‌ای باروپا باز کرد .

از آنپس کشور روسیه که بر دریا‌های سیاه و بالتیک دست یافته بود مستقیماً با جهان بیرون ارتباط یافت .

پطر از زمان کودکی، بفرمان‌خواهرش «سوفی» از قصر کرملین دور شده بود و در دهکده‌ای نزدیک محله اروپائیان در مسکو بسر میبرد . پطر از کودکی تاهنگام سلطنت باروپائیان تماس داشت و سخت شیفته تمدن اروپا بود و خود بسبب آمیزش بابیگانگان بتمدن کشورهای غربی آشنا شده بود .

بطر که سومین تزارخانواده رومانف بود، تصمیم گرفت که کشور ناتوان خود را که از جهت اوضاع اجتماعی و اخلاق عمومی در آن هنگام در ردیف کشورهای آسیائی بود، کشوری نیرومند و توانا سازد.

کوشش های سی و شش ساله این پادشاه و سپس سی و سه سال پادشاهی زنی بنام کاترین دوم که سی و هشت سال پس از مرگ بطر زمامدار آن کشور شد، روسیه را که تا آنوقت در برابر کشورهای سوند و عثمانی ناتوان و زیر دست بود، از کشورهای نیرومند و بزرگ اروپا ساخت.

هنگامیکه پتر کبیر در روسیه زمامدار شد، مردم روسیه و شهر مسکو که پایتخت آن کشور پهناور بود، همگی زلف و ریش بلند داشتند و لباس های دامن دار و گشاد می پوشیدند و به بیکاری و تن پروری روزگار میگذاشتند.

نادانی و موهوم پرستی و تعصبات بیهوده دینی زندگانی مردم را تباه کرده بود.

زنان روسی مانند زنان شرقی در خانها به بیکاری میگذاشتند و در هنگام بیرون شدن از خانه روی خود را می پوشانیدند و مردان با زنان همچون برده رفتار میکردند!

سپاهیان روسیه مانند سربازان اواخر دوره های قاجاریه در کشور ما، هنگام بیکاری برای بدست آوردن روزی، به هیزم شکنی و کار و کسب های دیگر میپرداختند!

بازرگانی کشور فقط در دست یهودیان بود. صنعت وجود نداشت. زمینهای کشور تماماً در دست طبقه اشراف تنبل و خشن و زشتخو بود که از دسترنج برزگران میخوردند.

روستائیان مردمی بدبخت بودند که مانند روستائیان قرون وسطی در اروپا، بازمین خرید و فروش میشدند و حق دادخواهی و تغییر مسکن نداشتند و جان و ناموس آنها در اختیار ارباب بود.

روحانیون طبقه ای بودند که در نادانی و موهوم پرستی با مردم عادی فرقی نداشته بودند.

پطر کبیر پس از آنکه بدستیاری سپاه کوچک خود که از زمان کودکی فراهم آورده بود، خواهرش «سوفی» را که خیال نداشت از سلطنت کناره بگیرد، گرفته و در صومعه‌ای زندانی کرد، با آشنائی اندکی که بزبانها و دانش‌های باختر داشت، تصمیم گرفت که مردم نیم وحشی کشور خویش را بتمدن اروپائی راهنمائی کند.

از این گذشته، پطر در هنگام پادشاهیش، راه سفر اروپا پیش گرفت و بنام پطر میخائیلویچ، بکشورهای هلند و انگلیس و اتریش رفت و چون کارگری ساده در کارخانه‌های نجاری و کشتی سازی کار کرد.

در این سفرها بود که پطر صدها مهندس و معمار و افسرو دریانورد و پزشک هلندی و انگلیسی را استخدام کرد و بعنوان آموزگار بکشور خود برد تا دانش خود را ب مردم بیاموزند.

نظام وظیفه و سپاه منظم روسیه در روزگار او پدید آمد. فرمانی که پطر کبیر بگفته خودش برای «تبدیل شکل» ملت روسیه و ممنوع کردن ریش و زلف و قبای بلند داد، مشهور است. این فرمان پنج سال ب مردم روسیه مهلت میداد که در آمدت خود رابشکل اروپائیان در آورند.

پس از این فرمان، پطر دستور داد که زنان روسیه حجاب از رخ بردارند و مانند مردان در کارهای اجتماعی دخالت کنند.

میان این دو فرمان پطر ۲۹ سال فاصله است (۱۶۸۹ تا ۱۷۱۸) و این نشان میدهد که پطر کبیر در راه پیشرفت چنین مردم آلوده‌ای که مردانش در آغاز با فشار و سختی از ریش و لباس بلند دست میکشیدند، در مدت ۲۹ سال چه زحمتی کشیده تا توانسته است بتدریج زنان روسیه راهم آماده این «تبدیل شکل» کند.

کارهائی که پطر کبیر برای تغییر ظاهر مردم روسیه انجام داد در اثر عقیده او بود که میگفت: «باید ملت روسیه را که چون گله جانوران است بلباس آدمی در آورد.»

از کارهای شگفت پطر دستوری بود که برای ساختن شهر سن پطر زبورغ (لنینگراد امروزی) داد.

زمینی را که پطر برای ساختن این شهر برگزید مردابی بود که یکی از شاخه‌های رود (نوا) در آنجا بدریای بالتیک میریخت. شهر «سن پترزبورگ» در چنین جای نامناسبی که نه کارگر و نه لوازم ساختمان پیدا میشد به نیروی همت و زور و اراده و پشتکار پطر ساخته شد.

بفرمان پطر بزودی هر يك از توانگران روسیه در این شهر ساختمانهای دواشکوبه از سنک ساختند و خود برای ساختن شهری زیبا، از کشور های بیگانه مهندسين مختلف استخدام کرده و بدانجا آورد. پطر در دوران سلطنت خود تمام رسوم کهن روسیه را زیر و رو ساخت و از کشوری خراب و در هم، مملکتی نو و نیرومند بوجود آورد.

پطر سازمان روحانی روسیه را برهم زد و آنرا زیر نظر گرفت و از آن نیرو که تازمان او «بطریق بزرگ» استفاده میکرد بنفع کشور سود جست.

سازمان نظامی روسیه را دگرگون ساخت و سپاه کشور را بسبك کشور آلمان تربیت کرد. برقراری نظام وظیفه در روسیه از کارهای اوست.

پطر برای تهیه توپ، ناقوسهای کلیسا هارا آب کرد و برای اولین بار در زمان او سپاه، روسیه بعد شصت هزار نفر رسید و دارای ۷۲ عراده توپ شد.

با این سپاه پطر، سپاه شارل دوازدهم که بروسیه حمله کرده و از سرما و گرسنگی آسیب فراوان دیده بود در نزدیک دژ پلتاوا حمله برد و باقیاننده ۳۳ هزار سپاه سوئد را شکست داد و جلگهی آن سپاه را کشت یا اسیر کرد.

در پایان سلطنت پطر، روسیه پنج سپاه قزاق ۹۴ هزار تن سرباز داشت که ۳۶ هزار آن سواره و بقیه پیاده بودند.

پطر پیش از نبرد پلتاوا همیشه از سپاه سوئد شکست میخورد و با پشتکار وجدیتی که داشت دل سرد نمیشد و چنین میگفت «سپاهیان سوئد

چندی ما را شکست خواهند داد ولی سرانجام از شکست خوردن بسیار، ما راه شکست دادن را از ایشان خواهیم آموخت.»

تهیه نیروی دریایی روسیه از کارهای پطر کبیر است و آن پادشاه در این راه چندان کوشید تا کشور روسیه را که در آغاز پادشاهی او يك کشتی نداشت صاحب بیش از هزار کشتی ساخت.

پطر، کشور روسیه را که تا پیش از او از صنعت بهره‌ای نداشت بر راه صنعت انداخت و در مدت پادشاهی خود نزدیک دوست کارخانه در آن کشور بنیاد گذاشت.

در کشور روسیه برای اولین بار مدارس مختلف بدست او پایه گذاری شد.

مدرسه دریا نوردی و جراحی و مهندسی در روسیه از یادگار های پطر است و با وجود اینکه شاگردان این مدارس معلومات مقدماتی نداشتند، پطر برای رونق دادن آن مدرسه ها کوشش بسیار کرد.

کشور پهناور روسیه تا پیش از پطر کشوری بود که راه های داخلی نداشت، پطر در روسیه راه های فراوان ساخت و کشور روسیه که تا آنوقت بازرگانی قابلی نداشت رو با آبادی و ترقی گذاشت.

پطر کشور روسیه را بده استان و هریک را بچندیین شهرستان تقسیم کرد و بهر استان استانداری فرستاد و امور کشور را بده وزارت خانه سپرد.

کندن ترعه ها و کانالهای بسیار در زمان پطر، کشاورزی روسیه را رونق داد و راههای آبی داخلی را افزود.

در زمان او از کانه‌ها شروع به بهره برداری شد و در آن کشور شور و جنبش بزرگی در همه شئون اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و کشاورزی و صنعتی و غیره پدید آمد. میهن پرستی پطر بعد فداکاری بود و در میان پادشاهان اروپا که همزمان او بودند شاید بتوان او را با فردریک و پلهلیم اول پادشاه پروس یا فردریک دوم که پس از او بسطت رسید و کشور پروس را آباد و نیرومند ساخت، همانند دانست.

پطر تمام ثروت هنگفت خانواده سلطنتی رومانف را که بپیران برده بود بکشور روسیه بخشید و خود بمرعه کوچکی قناعت کرد. او ازدولت بعنوان پادشاهی، حقوقی دریافت نیکرد و ۲۲۶ روبل پولیکه از صندوق دولت دریافت میکرد (برابر ۱۷۰۰ ریال) برای شغلی بود که در نجارخانه دولتی قبول کرده بود!

پطر از صندوق وزارت جنگ هم حقوقی میگرفت و آن حقوق ناچیز فقط ماهی ۴۰ روبل (برابر ۲۵۰ ریال) بود

همین حقوق بود که پس از رسیدن او بدرجه سرهنگی به ۴۶۰ روبل (۲۷۰۰ ریال) رسید.

پطر باوجود اینکه از تمام تجملات درباری طرف نظر کرده بود ولی عایدی او کفاف مخارج سلطنت و دربار را نمیداد و غالباً با لباس ژنده و چکمه کهنه و جوراب وصله خورده حرکت میکرد و عایدی کشور را در تهیه سپاه منظم و نیروی دریائی بکار میبرد.

پطر، گاهی در سربازخانه بود و گاه در کارخانهای کشتی سازی و نجاری کار میکرد.

گاهی درساختن شهرها دخالت میکرد و زمانی بر دروازه‌ها میایستاد و با آرایشگران در تراشیدن ریش و بادوژندگان در کوتاه کردن لباس مردم شهری و روستائیان کمک میکرد!

گاهی هم پطر باجلادان در شکنجه و سربریدن مقصرین و با شورشیانی که در هنگام مسافرت او با اروپا بتحریک خواهرش (سوفی) شورش کرده بودند همراهی میکرد.

پطر، بمقصرین و شورشیان نمی بخشود و در راه کشور احساسات بشری را زیر پامیگذاشت، چنانکه فرزند ۲۸ ساله خود الکسیس را که با اندیشه‌های پدر مخالف و از روسیه گریخته بود، پس از دستگیری محکوم باعدام کرد و پس از پنج روز شکنجه و زدن شلاق با بودن خود هلاک کرد.

پطر بابدن نیرومند خویش در تحمل رنج و خستگی یگانه عصر

خویش بود و بغیر از ترقی و نیرومندی روسیه بچیزی نظر نداشت و برای پیشرفت کشور از همه چیز میگذشت .

پطر در مدت ۳۶ سال پادشاهی خود روسیه را که تا آنوقت کشوری دور افتاده و عقب مانده بود در ردیف کشور های بزرگ اروپا در آورد .

گرچه در مدت پادشاهی پطر کبیر، در روسیه هزاران جاده و راه و کانال و ده ها شهر کوچک و بزرگ و صدها کارخانه و بیش از هزار کشتی و ارتش و نیروی دریائی بوجود آمد .

با اینکه در این مدت کوتاه امور اقتصادی و کشاورزی روسیه ترقی کرد و معادن بهره برداری شد و فرهنگ و تمدن اروپائی بدان کشور راه یافت ولی تاریخ که برای دیدن و قضاوت بی غرضانه چشم و دل روشن دارد ، در بساره پطر کبیر چنین داوری کرده است .

اقداماتی که پطر کبیر در رهبری روسیه براه تمدن جدید کرد بر نقشه و پایه صحیحی متکی نبود و غالباً احتیاجات آنی و هوی و هوسهای پطر سبب ایجاد آن میشد .

در آبادانیهای که پطر برای روسیه میکرد، مردم ستم و بیدادگری فراوان میکشیدند و زیان فراوان میدیدند ، مثلاً در بنای شهر سن پطر زبورغ روستائیان روسیه را که با آنجا می بردند بسبب نبودن وسائل زندگانی ، هزار هزار تلف میشدند .

بی رحمی و سختگیری پطر گاهی بکینه توزی آلوده میشد . مثلاً گذشته از اینکه شورشیان را در میدان سرخ مسکو بدست خویش سر میرید ، زنان و کودکان ایشانرا نیز از مسکو تبعید کرده و بیرون میراند و چون اراده او قانون بود هیچ چیز مانع اجرای دستورات و جلوگیری کار های او نمیشد .

اگرچه اقدامات پطر و رفتار سخت او از لحاظ سیاسی بحال کشور روسیه بسیار سودمند افتاد ولی با اینهمه

کشور روسیه از جهت تمدن پیشرفت قابلی نکرد و با آنکه

ملت روسیه در ظاهر بملت های اروپای غربی شباهت یافت. در اخلاق واقعی و صفات و روحیات ملی و طبیعی آن تغییر بزرگی راه نیافته بود.

بس از بطر هم در آنکشور حکومت دموکراسی و فرهنگ عمومی تحقق نیافت و تا انقلاب سی و پنج سال پیش از این، که در آنکشور سیستم حکومت تغییر یافت، میان دول اروپای غربی و کشور روسیه از جهت تمدن اختلاف فاحشی وجود داشت و در آنکشور عقب ماندگی فراوانی نسبت بتمدن جهان بچشم میخورد. هنوز هم باهمه کوششی که پس از انقلاب در استقرار فرهنگ نوینی بکار میرود، نشانه های این عقب ماندگی را در کشور پهناور روسیه میتوان دید.

اختلاف تمدن و فرهنگ میان کشور روسیه با دیگر کشور های پیشرفته جهان، برخود مردم آنکشور هم آشکار است و با اروپائیان و دیگر مردم متمدن که از خودشان برتر باشند «کولچورنی» بمعنی تربیت شده میگویند.

چون بطر شخص عجول و بی نقشه ای بود و بظواهر تمدن اروپائی فریفته شده بود و بتنظیم و ترتیب و متانت عقیده ای نداشت، باهمه ثبات عزم و کوشش و اراده استوار و فداکاری که داشت فقط توانست ظاهر روسیه را تغییر دهد ولی روسیه آنچه را که حقاً باید از تمدن اروپا بیاموزد نیاموخت!

بدینگونه بود داوری تاریخ در باره مرد بزرگی که باآبادانی کشور روسیه و ساختمان آن بیش از تربیت و نیرو بخشیدن بفرهنگ و آموزش مردم توجه کرد و در اندک مدتی کشور پهناوری را معجزه آسا دگرگون ساخت ولی چون کار های او جای خود را در مغز های مردم بساز نکرد و در میان مردم پایه و زمینه ای نداشت، آنچنانکه بطر آرزو میکرد چندان بحال تمدن و آینده آنکشور موثر نیفتاد!

در اینجا سخن خود را در باره چند پادشاه از چند کشور جهان پایان میدهم و بررسی در هوده کار و چکیده حوادث زندگانی زمامداران کشور های دنیا و مردان بزرگ تاریخی را بمجال بیشتر و فرصت نیکو-

تری موکول میکنیم ،

باشد که چنین کار ارجداری برای آگاهی مردم و یازمامدارانی که امور اجتماعی و کار های همگان را در دست دارند، سودمند افتد و بررسی در حال مردان بزرگ جهان که بقدر گیتی پرنشیب و فرار و پراز نیک و بد پیشامدها است ، سبب شود که حقوق مردم و رعایت حال رعیت را در عهده شناسند .

اکنون بگفتگوی خویش با آقای نخست وزیر باز میگردیم و رو بایشان کرده و میگوئیم :

چون در این کتاب بمناسبت از شاه فقید یادی شد ، اجازه بدهید باشما که امروز از نزدیک ترین کسان باعلیحضرت شاه کنونی هستید سخنانی در میان گذاریم .

آقای نخست وزیر ، شما میدانید که تیمورتاش و داور از کسانی بودند که در تاریخ سلطنت شاه فقید صفحات زیادی بآنان تعلق دارد . زیرا آنها در حکومت شاه فقید فقط مصدر کار های ظاهری و معین نبودند .

بلکه در قدرت و حکومت و افتخارات ، بآن شاه شرکت داشتند و برای پادشاهی و کشور داری بان شاه خدمتها کردند .

شاید هم آنها از جمله کسانی بودند که برای پدید آوردن نیروی بی پایان سلطنت میکوشیدند و برای استفاده خود از آن قدرت و اختیارات بشاه نصیحت ها میدادند .

آقای تیمورتاش که وزیر دربار بود بهتر میدانست که همه کار ها از خرد و بزرگ در دربار متمرکز شود و از این رو شاه را در روش کشور داری ویژه خود تشویق میکرد .

ولی سرانجام غرور و قدرت طلبی تیمورتاش و داور و اشتباهاتی که کردند ، بانها آن رساند که دیدیم .

آقای نخست وزیر ، البته از این تذکر قصد ندارم که اعلیحضرت شاه فعلی و جنابعالی و اوضاع و احوال این زمان را با دوره بیست ساله قبل از شهریور ۲۰ مقایسه کنم .

بلکه برعکس می‌خواهم بگویم ، اعلیحضرت شاه فعلی برای جبران خطا های درباریان قدرت طلب گذشته ، در دوره پادشاهی دوازده ساله خود ، گامهای بلندی برداشته‌اند و امروز برای اینکه این کوشش ها به نتیجه سودمند و رضایت بخشی برسد ، نباید خطاهای گذشته تکرار شده و نتیجه این زحمات بر باد داده شود .

شما میدانید که در دوره بیست ساله ، کسان انگشت شماری بودند که چون با اعلیحضرت فقید پنجه در پنجه افکنده بودند و یا اینکه جلو گیر اصلاحات و مخالف مصالح عمومی شمرده میشدند ، با اشاره آتشاه در زندان ها و تبعیدگاهها بسر میبردند .

گذشته از این «عناصر نامطلوب» ، هر ستم دیده دیگری که در هر گوشه کشور ، مورد ظلم و ستم و اجحاف مأمورین مختلف دولت و املاک واقع میشد ، چون شاهرا مرکز دائره قدرت و حکومت میدید و او را در هر عمل نیک و اصلاحی کشور دست اندر کار میدید ، گمان میکرد هر ظلم و تعدی و کار خلاف قاعده ای هم که روی میدهد شاید شاه از آن آگاه است !

اگر بعضی مأمورین شهربانی مردم را شکنجه میدادند و یا آنطور که شهرت دارد ، مختاری گروه گروه مردم را بعنوان مهاجر و سیاسی و غیره در زندانها میکرد و احياناً بمال و نوامیس آنها تجاوز میشد و بشاه گزارشهای دروغ میدادند ، مردم از شاه دلگیر میشدند .

اگر سربازان و ژاندارمها در دهات و میان ایلات زورگویی میکردند و یا افسری بنام خاموش کردن فتنه و شورش ، دهکده ای را بتوپ می بست و یا سران قبیله ای را جلو مسلسل میگذاشت و قتل و غارتی روی میداد ، همه آن کارها ، بی انصافانه بیای آن شاه نوشته میشد . اگر چه شاه فقید پس از رفتن از کشور یادگار های نیکو و فراوانی از خود بجا گذاشت ولی زبان بد گوینان نیز در کام نماند و شاهرا از بد نامی کار های زشتی که در آن دوره روی داده بود ، بی بهره نگذاشتند .

(زشتکاریهایی که آتشاه غالباً نمیدانست و دیگران بنام او

مرتکب میشدند .)

محمد رضا شاه

شاه جوان کنونی، پس از شهریور ۲۰ تا آنجا که ممکن بود برای مرهم گذاردن بردل داغدیدگان و ستم کشیدگان دوران گذشته کوشید و بگفته دیگر، هر پدر کشته یا رنجدیده دوران بیست ساله، در دوره این پادشاه خونبھائی دریافت کرد!

ده هامیلیون پولی که اعلیحضرت شاه برای کمک بده ها بیمارستان و درمانگاه و مؤسسات خیریه دیگر پرداخت، برای او محبوبیت فراوانی ایجاد کرد!

با این پولها که بنام «عظایای ملوکانه» مشهور شده، دربیماری شهرستانها بیمارستانها و دیگر بناهای عام المنفعه ساخته شده و یا آنکه بناهای نیمه تمام پایان پذیرفته است.

از این گذشته، تقسیم «املاک پهلوی» که این روز هاهم دنباله دارد، او را پادشاهی معرفی کرد که اسیر درهم و دینار نیست و پول و مال را از شخصیت خود پائین تر میداند و حاضر است آنچه دارد برای مصالح ملك و ملت خرج کند.

بیست در صد بهای املاک پهلوی که میان کشاورزان تقسیم میشود بآنها بخشیده شده و امید است بانک املاک پهلوی، پولھائی را که باقسط چند ساله بابت بهای این املاک از کشاورزان خواهد گرفت، همانگونه که میل پادشاه است، آنها را باآبادانی دیهها و کمک بکشاورزان صرف کند.

روشن است که در اینجا، بر آن سرنیستیم که اندازه سودمندی تقسیم املاک و نتیجه پولھائی را که شاه به مؤسسات گوناگون بخشیده است بررسی کنیم و به بینیم که این کارها تاچه اندازه بحال مردم مفید بوده و چه نتایجی از آن بدست آمده است.

بگمان نویسنده، اگر اعلیحضرت پولھای فراوان خود را بجای کمک و بخشش به بنگاهها و سازمانھائی که در اثر سوء اداره و عدم وسائل، هرروز درکار خود در میمانند و وظایف مورد نظر را انجام

نمیدهند ،

با نظارت شخصی بیک سازمان تعاونی یا صنعتی کشور و اگذار میگردند، نتیجه ای که بدست می آید براتب از هوده کارصدها مؤسسه ناتوان و پراکنده بهتر بود.

اگر سرمایه بزرگی که شاه بمؤسسات گوناگون داده اند با نظارت و رسیدگی ایشان برای بهبود وضع صنعت و یا کشاورزی کشور بکاربرده میشود.

بی گمان با گذشتی که پادشاه نسبت به اصل و بهره آن سرمایه ها کرده بود، ممکن بود که تنها از سود آن سرمایه ها، صدها مؤسسه خیریه آبرومند و فعال همیشه در کشور باقی بمانند و کمک بزرگی بر مردم بنمایند.

باچنان پول و سرمایه بزرگی میشد که در راه بالا بردن سطح زندگی عمومی و قوت استقلال و بی نیازی کشور گامها برداشت

بهر تقدیر، کاری که پادشاه در دوازده سال سلطنت خود در تقسیم پول و ثروت بازمانده از شاه فقید کرده، شاید یکی از قدمهای بزرگی باشد که شاه جوان بجبران گذشته برداشته است.

در کشور ما، در دوره های اخیر در میان پادشاهان و دبگران کسی را سراغ نداریم که از این گذشت و بخشش پادشاه کنونی سر مشق گرفته باشد.

بعکس، از دوره پادشاهی احمد شاه آخرین پادشاه قاجار، داستانها باز مانده که یکی از آنها اینست :

در قحطی و خشکسالی که نزدیک بچهل سال پیش از این در ایران روی داد، بهای گندم بخروراری ششصد و هفتصد تومان رسید.

سپس بیماری همه گیر رجحانی «گریب یا انفلوانزا» که اروپا و بخش بیشتر جهان را فرا گرفته بود نیز بایران رسید و مردم این کشور، بحال بسیار بدی افتادند .

بوژه آنکه بسبب نبودن بهداشت عمومی و آب آشامیدنی دست نخورده و پاکیزه در شهرها، حصبه (تیفوئید) و آبله و بسیاری از بیماریها که همیشه در میان مردم هستند، آنها را بسختی بیشتری افکنده بود.

در این هنگام در تهران مردم از گرسنگی و بیماری، دسته دسته می‌مردند .

در کشورهای دیگر وقتی چنین بلاهایی بکشور و مردم روی می‌آورد، پادشاهان و کسان او، اگر هم کاری نکنند، اقلاً از همدردی و دلسوزی ظاهری بمردم باز نمیایستند .

ولی در این هنگام ناگهان در مجلس شورا شنیده شد که يك بازرگان و نماینده مجلس (ارباب جمیسه شاهرخ) فریاد برداشته و از شاه گله میکند که : احمدشاه پیام فرستاده که گندمهایش را که در انبار های آن بازرگان است گرانتر بفروشد!

اگر این گفته راست باشد و پادشاه در چنان سال گرانی و سختی، گندم با نبارها داشته و بهوای گرانفروشی چنین بیامی فرستاده باشد، جز این معنی دیگر ندارد که پادشاه بحال مردم کشورش پروا نداشته، از آن بدتر، با جان و خون ملت خود سوداگری میکرده است!

برای چنین پادشاه و مانند گانش همین بس که پس از آنکه استخوانش خاک گردیده و پادشاهی خود و خانواده اش برچیده شده از این کار بد و ناستوده اش یاد میکنیم و هر که از آیندگان هم آنرا بداند، از این کار او بیدی یاد خواهد کرد .

برای ارجشناسی از کارهای نیک بود که ما از شاه کنونی نام بردیم و برای آنکه ارزش کارهای نیک بهتر نمایان باشد و زشتی کارهای بد، هرچه آشکارتر شود، از کاریکه با احمدشاه نسبت میدهند یادی شد .

باز بهمین دلیل است که از آقای دکتر مصدق که به پیروی از رفتار شاه، در میان زمامداران و مردان برجسته اخیر کشور، از قبول حقوق و مستمری دولتی خودداری کرده و در راه انجام کارهای کشور از خرج کردن پول از کیسه خود باز ایستاده، نام می‌بریم . تا از کار نیکوی او قدر شناسی شده باشد .

گو اینکه قبول نکردن حقوق دولتی و پولهاییکه آقای دکتر مصدق برای کارهای گوناگون ورسمی خود خرج کرده است، عده ای آنرا «عوام فریبی» میدانند .

ولی نمیتوان انکار کرد که این کار او باعث اعجاب و احترام مردمیکه مانند کارهایش را نزد دیگر زمامداران کمتر دیده اند گردیده است .

از طرف دیگر اگر همین کار دکتر مصدق را «عوام فریبی» بنامیم، زیانی نخواهد داشت!

ما به صدها نفر از آقایان سناتور ها و نمایندگان مجلس و وزراء و دیگران که همه میدانیم بحقوق دولتی خود هیچ نیازی ندارند، سفارش میکنیم که از این «عوام فریبی» سودمند پیروی کنند و مردم مالیات بده و گرسنه کشور را احترامگذار و سپاسگذار خویش گردانند !

در باره نیکوئی کزهای شاه کنونی، کسان بسیاری از پیرامونیان هستند که تقسیم املاک و بخشش های پادشاه را بسیار ستوده اند و کار را از تملق گوئی و چاپلوسی نیز گذرانیده اند . ولی جای افسوس است که چرا چنین کسان که در وصف کارهای پادشاه شعر و خطابه میسازند واجست میگویند، پای عملشان لنگ است و از شاه پیروی نمیکنند ؟!

باید برسید، چرا از ثروت فراوان خود که بیش از نیاز آنهاست چیزی بمسکینان نمیدهند و بکار نیکی اقدام نمیکنند ؟!

یا از املاک بی شمار خود برای بهتر کردن حال کشاورزان بخشی را میان آنها تقسیم نمیکنند و با شرایط آسان بایشان نمیفروشند ؟!

با توجه باین چیزهاست که باید بدانیم : کسانی که در بند مال دوستی و زرپرستی نیستند و بندهائی را که مردم معمولاً بدان گرفتارند از دست و پای خود گسسته اند ،

همیشه مقام والاتری دارند و از مردم عادی بشمار نمیآیند و از اینروست که سزاوار بزرگداشت و سربلندی هستند .

تاریخ، پس از هزاران سال وقتی نام اسکندر جهانگشای مقدونی را می برد ،

برخی از صفات او را مانند بی اعتنائی بزر و مال یاد میکند .

با آنکه ما اسکندر را از دیده خود و تاریخ کشورمان يك بیگانه

ویکی از دشمنان خویش می‌شماریم ولی انصاف و دادگری بما چنین می‌آموزد که با همه دوگانگی، از بی اعتنائی او بمال و پول نام به‌بریم و اسکندر را که هدفش پیروزی و فرمانروائی بردنیا بود بستائیم، زیرا او بخاطر زر و مال، از هدف بزرگ خویش دست نمی‌کشید و بر آزمندان و زرپرستان لبخند میزد و آنانرا کوچک می‌شمرد!

اسکندر، داریوش پادشاه ایران را در سه‌جنگ گرانیک (۳۳۴ قبل از میلاد مسیح) و اِپسوس (۳۳۱ ق.م) و سرانجام در جنگ اربل (۳۳۱ ق.م) شکست داد و تخت جمشید، قصر پادشاهان ایران را بتلافی آنکه خشایارشا آتن را سوزانده بود در حال مستی بدست تأسیس بد کار آتش زد.

میگویند هنگامیکه اسکندر با ایران هجوم کرد، داریوش برای اینکه او را از جنگ با ایران باز داشته و پادشاهی خود را نگاهدارد هدیه‌های بسیار گرانبهایی نزد اسکندر فرستاد.

اسکندر هدایای قیمتی و فراوان پادشاه ایران را نپذیرفت؛ یکی از سران سپاه اسکندر بنام «پارمنیون» که هدیه‌های گرانبها را دیده و شیفته شده بود، او را بپذیرفتن پیشکش‌ها توصیه کرد و گفت:

«اگر من اسکندر بودم قبول می‌کردم» اسکندر گفت:

«اگر منم پارمنیون بودم قبول کرده بودم.»

اسکندر، هنگامیکه برای فتح آسیا حرکت کرد تمام مال و ثروت خود را بکسان و لشکریان خویش بخشید و در پاسخ دوستانش که از او می‌پرسیدند:

پس برای خودت چه نگاه میداری؟

گفت: «امید».

اگر اسکندر بجای ثروت و مال فراوان خود که بخشید فقط «امید»، یعنی امید بآینده و افتخار و پیروزی را برای خود نگاهداشت و یا اگر اسکندر خود را بپایه «پارمنیون» پائین نیاورد و جهانگیری و پیروزی را که ندای باطنی یا الهام خدائی می‌شمرد با پول

عوض نکرد ،

چنانکه گفتیم بدان سبب بود که از مردم و پیرامونیان خود بالاتر بود .

بهین دلیل است، هنگامیکه اسکندر در سن ۳۳ سالگی از جهان رفت قسمت بزرگی از دنیای آنروز را زیر فرمان داشت !
بگفته یکی از رجال (آقای حاجی مخیرالسلطنه هدایت) که شاه کنونی ایران را «قآن دوم» لقب داده است؛ شاید بتوان شاه را با او کنای قآن آن که در سنه ۶۲۶ هجری بر ایران فرمان میراند و بسخا و حسن کردار شهرت داشت و در مدت پانزده ساله سلطنت خود، بآبادی خرابیهای ایران کوشید، مانند کرد و کار او را در سده های اخیر تاریخ ایران ، کم مانند شمرد .

ولی مطلبی که باید توجه داشت اینست که :

در جهان کنونی ، مشکلات اقتصادی و گرفتاری های اجتماعی ناشی از آن، ریشه های عمیق دارند و طبیعی است که چنان مشکلاتی را نمیتوان مانند زمان او کنای قآن حل و تصفیه کرد .

معمولا امروز کمک های اقتصادی بطبقه یا دسته خاصی از مردم اگر شامل حمایت های دقیق و دامنه دار و طولانی نباشد فایده ای نخواهد داشت .

اینگونه کمک ها ، داروی مسکنی است که برای مدتی قلیل دردی را تسکین خواهد داد ولی بیماری راریشه کن نخواهد کرد و فقط از نظر تبلیغات ارزش دارد و ممکن است از آن نام برد .

باید باقای نخست وزیر بگوئیم که اینگونه کمک ها شبیه بکمک هائست که حکومت شما اخیرا بمأمورین نظامی و کارمندان فرهنگ و وابستگان بدستگاه دولت میکند .

ابن کمک ها در مقابل ترقی روزافزون هزینه زندگانی مسانند گذاردن مشتی برف در برابر آفتاب تموز است !

چهل و پنج میلیون دلار کمکی که دولت آمریکا بایران کرده است ، تاکنون نزدیک ۹ میلیون دلار آن برای وارد کردن کالا

از خارجه بکار رفته و بیش از ده میلیون آن برای خرید شکر مصرف شده است .

ولی هنوز کالاهائی که با این دلارها سفارش شده است به بنادر ایران نرسیده که بهای اجناس در بازار پنجاه تا شصت در صد افزایش یافته است و بهای شکر که در انحصار دولت است با وجود موجودی فراوانی که دولت دارد ، در بازار آزاد فرق زیادی نموده است !

در عوض، با اسکناس های تازه ای که دولت منتشر کرده و آنرا بکارکنان دولت یا بکمپانیهای راه و ساختمان داده است، وضعی شبیه بتورم اسکناس یا «انفلاسیون» پدید آمده است .
روز بروز بهای کالاهای ضروری چون نان و گوشت و برنج و روغن و پاوچه و امثال آن بالا میرود .

پول کاغذی ارزش خود را ازدست میدهد و سطح زندگانی مردم تنزل مییابد و حتی کارمندان دولت که بآنها کمک های پولی تازه میشود، دچار تنگدستی میشوند .

ممکن است اوضاعی که کشور ایران با آن روبرو شده و حتی روزنامه های موافق دولت در دوره زمامداری حکومت شما همه جا اعلام کرده اند که :

«بار زندگانی سنگین تر شده است» ، قسمتی مربوط بکارهای دولت گذشته و قسمی مربوط به عدم اعتماد مردم به ثبات وضع حاضر یا اثر روحی انتشار اسکناس باشد .

ولی بهر حال این وضع وجود دارد و در این هفت ماهه اخیر روی نموده است .

آقای نخست وزیر ، غرض این نبود که همت و بخشش های پادشاه و کوشش های شما تحقیر شود . خیر ! ولی شما میدانید که در این گفتگو همیشه مقام حقایق با همه تلخی که دارند محفوظ است .

در این نوشته ، نویسنده اش فقط در نشان دادن و ترتیب و تنظیم کارها

ها دخالت داشته و نه حادثه‌ای آفریده و نه از راه اغراق گویی و کینه جوئی و ناراستی پیش آمده است .

از اینرو در این کتاب همیشه، نیش و نوش همراهند و اگر طبیعت برابر هرگلی خاری گذاشته و ما آنرا چون آئینه راستگویی نشان داده‌ایم، این گناهی از مانیست و در مذهب عقلا، خود را پیراستن و نفس خویشتن آزردن، از آئینه شکستن نیکوتر است !

چیزی که همیشه نیکخواهان این کشور را در باره پادشاه جوان خود نگران و آزرده ساخته است ،

این بوده که غالب کسانی که خود را بطرفداری از پادشاه شهرت داده‌اند ، از انتساب خود بدربار به بهای لکه‌دار کردن شهرت پادشاه سوء استفاده کرده‌اند .

این کسان محبوبیت و احترام پادشاه را دژ محکمی قرار داده و بعنوان های ظاهرأ آراسته ، بحقوق و آزادی های مردم تجاوز کرده‌اند .

سوء استفاده چنان فرصت طلب، باسوابق بدو نظریات زیانمندی که داشته‌اند ، خواسته‌اند پادشاه را که بهمه ملت تعلق دارد طرفدار دسته معین و سیاست مخصوصی قلمداد کنند .

بخش بزرگی از اشکالات مختلف که در سالهای اخیر در روابط مردم با پادشاه پدید آمده، ناشی از این مطلب بوده و میباشد .

چه بسیار بجاست که دوستداران پادشاه بتذکرات دوستانه روزنامه ها و انتقادات آنها گوش دهند و نگذارند نام پادشاه را در کارهائیکه مردم نمی‌پسندند ، با عنوانهای : « باتوجهات اعلیحضرت همایونی » و « برحسب منویات و اوامر ملوکانه » و امثال آن بکار برند و نام پادشاه سپر سیاست بازی دولت یا وسیله نیک جلوه دادن خلافتکاری مردمان نفع طلب و بدخواه قرار گیرد .

اگر متصدیان دربار ، رعایت مقام و بی طرفی پادشاه را بکنند ، بسیاری از این اشکالات از میان میرود .

زیرا اگر مردی بدنام و زورگو بادیدن این و آن و قیافه حق

بجانب، موفق شود که بنام «يك شخص محترم» بحضور پادشاه برسد و سپس این ملاقات و شرفیابی را وسیله ترساندن مخالفین یا مأمورین دولت سازد، چگونه میتوان امید داشت که مردم از این کار افسرده و ملول نشوند.

اگر مردان بی‌مسلك و خود پرست، بعنوان آشنائی با دربار و یا بستگان پادشاه، این آشنائی را وسیله پیش بردن مقاصد مخصوص خود یا توفیق در انتخابات کنند، کار نیکی شمرده نخواهد شد و بچنین کسانی باید میدان داده نشود تا در میان مردم با بردن نام شاه بکارهای ناشایسته برخیزند.

در مبارزات انتخاباتی یارقات‌های محلی که ممکن است گاه گاه میان کسان یا دسته‌هایی پیش‌آید، اگر یکطرف با این عنوان‌ها وارد میدان شود،

مردم عادی را که جز توسل بوسائل قانونی راهی ندارند ممکن است بمقامات عالیه بدبین سازد.

اگر کسی خود را از دوستان پادشاه شناساند، باید نام و موقعیت او را بسیار رعایت کند و اگر کار بدی کرد یا منظوری چون نمایندگی در مجلس داشت، نباید بنام پادشاه تظاهر کند و آن را سرمایه دکان و وسیله نفع طلبی یا قدرت نمائی خود سازد!

جای خوشوقتی است که همزمان با انتخابات سنا و مجلس شورا، شاه بامسافرت‌های خود برامسر و آبلعی و محدود کردن ملاقاتها، برای جلوگیری از بسیاری بدفهمی‌ها درباره انتخابات گام‌هایی برداشته‌اند. اینکه پادشاه خود را از این کارها برکنار نشان دهد بر قدرت معنوی و دوستان او خواهد افزود.

از سوی دیگری گمانست که شاه از اینهمه غوغا که درباره نادرستی انتخابات دوره هیجدهم مجلس شورا و سنا در تهران و شهرستانها، برخاسته و دامن دولت را لکه دار کرده است، بسا ادامه این روشها برکنار خواهد ماند!

همه مردم ایران امیدوارند که مجلس دوره هیجدهم در مقابل بیگانه

(هر کس باشد)، باز سندی ندهد و تمهیدی نپذیرد تا در آینده باز دولتی مانند دولت دکتر مصدق مجبور نشود برای نشان دادن نادرستی انتخابات این دوره چون دوره نهم، بشورای امنیت یا سازمان بین‌المللی دیگر مراجعه کند و اسناد نادرست بودن انتخابات دوره هجدهم را هم بنمایندگان دولت‌های گوناگون و همه جهانیان نشان دهد.

زیرا در آن صورت این کار، ایران را کشوری سربلند و لایق معرفی نخواهد کرد و اشتباهه زمامداران و حکومت‌ها، غرور ملی و آزادمنشی ایرانیان را جریحه‌دار خواهد ساخت و آبروی کشور را بر باد خواهد داد. دردنبال این کار دولت و ملت ایران و قوانین و حکومت مشروطه آن در دنیا بی اعتبار خواهد شد.

حکومت و قوانین ایران بی اساس جلوه خواهد کرد هیچ بیگانه‌ای چه سرمایه‌دار و چه صنعتگر، بحمايت قانونی و اعتبار کارهای دولت و مجلس ایران اعتماد نخواهد کرد.

اگر دولت‌هائی بدنبال جلب سرمایه‌های خارجی میروند، باید این را دانسته باشند که نوشتن صدها قانون و نظامنامه و ساختن هزاران کمیسیون و دادن اعلامیه و امثال آن، خارجی‌ها را امیدوار نخواهد کرد. مگر آنکه يك سرمایه‌دار خارجی مطمئن شود که در این کشور دادگستری محکم و قانون پابرجائی هست و دولت ملی و نماینده مردم بر سر کار است و او مجبور نخواهد شد که بجای قانون، هر روز تابع اراده و تمایلات این و آن باشد.

یا آنکه بدانند برای گذرانندن هر کار کوچکی، هر روز دچار رشوه‌خواری و اشکال تراشی و طمع کاری، برخی مأمورین ناصالح نخواهد شد. از روشی که پادشاه در برابر انتخابات این دوره پیش گرفته و ظاهر آخود را از آن برکنار داشته، مهم‌تر آنستکه، پادشاه برای ازمیان بردن هر گونه شایعات و حدسیاتی که از سکوت دربار در برابر تمایلات و خواسته‌های ملت حاصل میشده، خاموشی را شکسته است.

نامه‌ای که در بار در هنگام محاکمه دکتر مصدق بدادگاه فرستاد يك بار دیگر نشان داد که شاه باستودن کوشش آقای دکتر مصدق در ملی

کردن صنایع نفت، مبارزه‌ای را که ملت او برای ملی کردن صنایع نفت و استقلال ورهائی از بردگی اقتصادی بیگانگان کرده است، میستاید و باروش بزرگ منشی و گذشت، از نسبت‌هائی که تیمسار دادستان ارتش به آقای دکتر مصدق داده صرف نظر نموده است.

این نامه که کوشش‌های دکتر مصدق را در راه ملی کردن نفت خدمتمانی لایق تحسین بشمار آورده،

برای وجهه و خوشنامی پادشاه با ارزش شمرده میشود. زیرا این نامه به عده زیادی از مردم که محاکمه آقای دکتر مصدق را محاکمه روش سیاسی ایشان در قبال مسئله نفت با بیگانگان میدانستند، اطمینان داد که شاه مانند هر شخص میهن پرست، در این قضیه با دکتر مصدق اختلافی ندارد.

از همین قرینه میتوان امیدوار بود که شاه کنونی در بسیاری از مسائل میهنی و عمومی، قادر و حاضر است گذشت‌هائی کند و با احساسات شخصی در برابر منافع کشور میدان ندهد.

امید فراوان میرود که اعلیحضرت شاه پس از این برای کشور گامهای بلندتری بر خواهند داشت و با پیش گرفتن روش بیطرفی و نیرو بخشیدن بحکومت مشروطه و رواج قانون و آزادی و آبادی کشور، ملت را خوشبخت و خود را محبوب خواهند کرد.

با اشاره ای که درباره آقای دکتر مصدق شد و با پیش آمد زندان و داستان غم‌انگیزی که در پایان عمر خود بدان گرفتار شده، جادارد که در این کتاب از او یادی بنمائیم:

دکتر مصدق

از کارهای بدی که میتوان بر نخست وزیر سابق شمرد انحلال مجلس شورای ملی بود!

دکتر مصدق که گفته بود:

«مجلس هر قدر هم بدو نامطلوب باشد انحلال آن فقط بسود بیگانگان و استعمارگران است.»، خودش با مراجعه بآراء عمومی (رفراندم) باین کار دست زد.

گذشته از اینکه مراجعه براء عمومی در قوانین ایران پیش بینی نشده است، خود آنکار آنهم برای برچیدن مجلس و فراخواندن نمایندگان «که در قانون بعضی کشورها پیش بینی شده»، در ایران کاری غیر قانونی بود.

بی گمان، انحلال مجلس بدست نخست وزیر، از فراندوم بسیار بدتر بود؛ زیرا این کار باو و ب مردم جز زیان چیزی نرسانید؛ دکتر مصدق همیشه در برابر کسانی که باو پیشنهاد میکردند که روش سخت در پیش گرفته و از توانگران مالیات های گزاف بگیرد و دست بکارهای اصلاحی بزرگ بزند ایستادگی میکرد و میگفت:

که حکومت من حکومت انقلابی نیست که این کارها را بکند. از اینرو دکتر مصدق حتی حاضر نشد که قوانین مالیاتی شبیه بقوانین میلسو در زمان جنک بگذراند و یا خرید قرضه ملی را برای توانگران اجباری کند و دست کم بتقسیم زمینها و خالصجات دولتی دست بزند!

دکتر مصدق بعنوان اینکه مادر حال مبارزه با بیگانیم و نباید مبارزه داخلی گرفتار شویم،

با وجود همه اختیارات و قدرتی که داشت از انجام دادن هر کار سودمند و اصلاحی خودداری کرد. صدی ده تخفیف در اجاره خانه و یا افزودن صدی ده بسهم کشاورزان قوانینی بودند که با محافظه کاری و احتیاط فراوان گذراند و در عمل، نتیجه بزرگی برای بهبود دادن حال مردم، از خود بجای نگذاشت.

در کشور ما که حکومت قانون بسیار سست و عمر مشروطه خیلی کوتاه است و هنوز مشروطه صحیح و انتخابات حقیقی، وجود پیدا نکرده، از آزادی و مشروطیت اگر نشانی باشد همان مجلس است.

این مجلس با بدی نمایندگان و نادرستی انتخاب آنها، خانه ای است که بنام ملت نامیده شده و تنها نشانه دموکراسی و مشروطیت در این کشور شناخته میشود!

دکتر مصدق را چه رسیده بود که بجای دست زدن با اصلاحات و در افتادن با بدیهای بسیار دیگر که در این کشور هست و با بودن

دسته نمایندگان جبهه ملی که طرفدارش بودند، بزور ورزی با مجلس پرداخت و بحرف کسی گوش نداد و با بیرون دادن يك اعلامیه مجلس را منحل کرد!

این کار دکتر مصدق، در کشوری مانند ایران که از دموکراسی و مشروطیت جزمندان مجلس اثری نیست، کاری بسیار زیانمند شمرده میشود.

چنان کاری را، نخست وزیری چون آقای دکتر مصدق نباید میکرد .
اگرچه آقای دکتر مصدق نمیخواست مانند دیگران مجلس فرمایشی پدید آورد، ولی با داشتن طرفداران خود در آن مجلس، میتوانست بهر کار سودمندی دست زند و با اقلای آن مجلس در امان باشد!

از هر نظر که دیده شود، انحلال مجلس یکی از کارهای زیانمند آقای دکتر مصدق بود که اگر اکنون در زندان از او پرسند شاید خودش نیز این اشتباه را بپذیرد!

هیچ نخست وزیری در هر پایه از تقوی و درستی و میهن دوستی باشد، نباید چنین قدرتی داشته باشد که بنام اختیارات یا بنام اعتماد و طرفداری ملت، مجلس را بهم بزند . زیرا از این کار زیانها بر خواهد خاست و مردم کسی را که از میان برنده مجلس گذشته شناختند، پدید آورنده مجلس آینده خواهند دانست .

در چنین حالی مجلس از اعتبار و اثر میافتد و اگر نخست وزیر خودش مردی آزادمنش باشد، مردم از دیکتاتوری اطرافیان و دست اندازی بدخواهان در کارهای کشور مصون نخواهند ماند .

چهل سال مبارزه و تجربه سیاسی و هفتاد سال عمر، برای دکتر مصدق دوستان و معتقدین فراوانی فراهم کرده است .

وقتی که دکتر مصدق پیشقدم مبارزه بزرگ ملت خود بایگانگان گردید پشتیبانی بیدریغ مردم کشور خویش را همراه داشت .

با کمال انصاف باید اذعان کرد که در دوره مشروطه، کشور ما مردانی مانند او کمتر بخود دیده است!

اگر چنین انگاریم که در آینده، تازیخوین ما بخطا و اشتباه دکتر مصدق رأی دهد و حوادث آینده راهی را که او برای ترقی اقتصادی

و استقلال سیاسی وطن خود پیش گرفته بود، نادرست تشخیص دهد، بهیچ وجه از ارزش و اعتباری که مصدق داشته است چیزی کاسته نخواهد شد.

آنچه درباره دکتر مصدق جای تردید ندارد اینست که، او یکی از مظاهر زنده و نمونه‌های برجسته مردم کشور ایران در عصری میباشد که در آنهنکام مردم برضد چور و ستم بیگانگان بر پای خاسته و برای جستجوی راهیکه جامعه را با استقلال حقیقی و سربلندی و آسایش برساند، تلاش و کوشش میکرده‌اند.

در میان چنین مردمی و در خلال چنین زمانی، دکتر مصدق سمت رهبری و پیشوائی داشته است و اگر این آزادی خواهی و استقلال طلبی برای ملت ما افتخاری باشد بی شک او هم از این سربلندی و افتخار، بهره‌ای دارد!

شما میدانید که تاریخ علوم، نام صدها دانشمند و مخترع را که هر کدام در راه کشف مجهولات بشر گامی برداشته یا کوششی کرده‌اند، با قدر شناسی یاد میکنند و آنانرا گرامی می‌دارد.

اگرچه در میان این دانشمندان کسانی باشند که نتیجه زحمات خود را ندیده و یا به نتیجه نهائی نرسیده باشند و یا در پایان کار بلغزش و اشتباه افتاده باشند. تاریخ هرگز خاطره کار و کوشش و اندیشه‌های بلند آنها را از یاد نمی‌برد و دنیای علم و دانش، آنها را الهام ده ترقیات و اکتشافات و دانشها میشناسد.

در مورد ملت‌ها هم کم و بیش وضع بدین منوال است. زیرا سیاستمدارانی که بخاطر سربلندی ملت خود و نجات مردم از ظلم و اسارت برمیخیزند و تلاش می‌کنند، اگرچه بسر منزل مقصود نرسند،

کار آنها الهام بخش هزاران هزار مردمی خواهد بود که برای زندگانی بهتر و کشور سعادت‌مندتری تلاش میکنند.

از اینروست که خاطره چنین کسانی هرگز نه فراموش و نه پست می‌گردد.

از همه مهمتر آنکه دکتر مصدق برای اولین بار نشان داد که

بخلاف عقیده بدخواهان، کشور ناتوانی مانند کشور ما، میتواند با سود جوئی از موقعیت‌های بین‌المللی، برپای‌خیزد و برای استقلال و آزادی خود بکوشد و آنرا بدست آورد.

از اینروست که ما ملی‌کردن صنعت نفت را با همه‌ضررهای مالی که برای این کشور داشته است، بسیار گرانبها میدانیم و آن را از نظر امیدوار کردن ملت ایران بآینده خویش، بسیار سودمند می‌شماریم.

آقای نخست‌وزیر، شما که امروز بر این کشور فرمان میرانید و می‌گوئید به قصد سعادت و سر بلندی کشور خود گام پیش گذارده‌اید.

شما باید کاری کنید که گفته شما جامه عمل پوشد. مردم باید باور کنند و به‌بینند که شما از آرزو و خواهش‌های آنان برای بدست آوردن زندگانی بهتر آگاهید و بآن آرزوها احترام می‌گذارید و در راه تحقق بخشیدن بدانها کوشش میکنید.

در آن هنگام همان مردمیکه هنوز هم برای کارهای نیک و استقلال طلبانه دکتر مصدق، او را در پشت میله‌های زندان گرامی میدارند، شما را نیز گرامی خواهند داشت!

اثبات این حسن نیت و نشان دادن این همت و شجاعت، اکنون بر عهده شماست. درست است که مبارزات دکتر مصدق برای حل بزرگترین مسئله اقتصادی ایران یعنی موضوع نفت ناتمام ماند و یا بگفته‌ای به بن بست رسید.

ولی شما که امروز برای پایان دادن بکار نفت قدم پیش گذارده‌اید و ارث کارهای نیک و بد آن حکومت هستید، باید بدانید که:

هر قدم که برای برآوردن آرزوهای ملی خود به پیش گذارید، بشما نیروئی خواهد داد تا بتوانید یک قدم پیش‌تر بروید. ولی هر عقب نشینی برای شما و ملت ایران، مقدمات عقب نشینی تازه‌ای خواهد شد!

مسئله نفت

وقتی دکتر مصدق مبارزه نفت خود را آغاز کرد، بسیاری از مردم حسابگر، او را در این کار بزرگ و متهورانه انتقاد میکردند.

مقایسه ناتوانی اقتصادی و عقب ماندگی ایران، با نیروی اقتصادی و مقاومت انگلستان که، در جریان ملی کردن نفت از کمک های بلاعوض امریکا هم بهره مند میشد، آنها را بترس افکنده بود.

کسانیکه میدیدند ایران برای گرفتن قرضه کوچکی از بانک صادرات و واردات امریکا یا بانک بین المللی، سالها کوشش کرده و سرانجام جواب منفی شنیده است.

ولی کشور انگلستان با یک مسافرت آقای چرچیل بامریکا، ناگهان چهار صد میلیون دلار پول مفت گرفته، از سر انجام کار مبارزه نفت هر چه مایوس تر میشدند.

ولی دکتر مصدق، اولاً بعلمت نیازمندی دنیا بنفت خام ایران و پالایشگاه آبادان و ثانیاً بامید استفاده از رقابت تجارתי بین المللی باین کار دست زد و در پیش خود سایر عواملی را هم که ممکن بود در نتیجه جنگ سرد شرق و غرب و اوضاع بین المللی بسود ما پیش آید، بحساب آورد.

اگر اطلاعاتی را که اکنون روزنامه و خبرگزاری های جهان راجع بنفت انتشار میدهند درست بدانیم و این اطلاعات را که غالباً از طرف کمپانیهای بزرگ و ذینفع که دارای هم آهنگی کامل میباشند، در اختیار مطبوعات گذارده میشود، نادرست ندانیم و آنها را از شاخه غرض و اشتباه کاری دور بدانیم،

این نتیجه بدست می آید که، در مدت سه سال که از ملی شدن صنعت نفت میگذرد، با افزایشی که در تولید نفت خام در کشورهای دیگر روی داده و با پالایشگاه های گوناگون که بسرعت در کشورهای مصرف کننده نفت ساخته شده اند، عامل مهم اول که نیازمندی جهان بنفت خام و تصفیه کرده این کشور بوده، بتدریج بزبان ما و بسود دیگران، ضعیف شده است.

سیاست بین المللی و رقابت کشورهای سرمایه داری امریکا و انگلیس یار رقابت های سیاسی و جنگ سرد کشورهای شرق و غرب و رقابت های تجارתי آزادهم، گرهی از کار ما باز نکردند.

پس از آنکه کشور ما همانطور که قبلا بیش بینی میشد بازارهای فروش و مشتریان نفت خود را از دست داد و بعلمت نداشتن کشتی و سرمایه، بمحاصره اقتصادی افتاد، ما ناچار شدیم که سیاست صبر و انتظار پیش بگیریم و برای بدست آوردن ارز خارجی و خرید کالاهای مورد نیاز خود، برنامه های تدریجی و طولی مدت برای توسعه کشاورزی و صنعت و بهره برداری از منابع دیگر خود، طرح کنیم.

بدین ترتیب بود که دولت گذشته، با هبه کسر بودجه ای که داشت با رعایت صرفه جوئیهای ظاهراً بودجه متعادل تنظیم کرد و بتصویب رساند.

از طرف دیگر برنامه «اقتصاد بدون نفت» کشور را مجبور میکرد که بجای مصرف و فروش يك ذخیره طبیعی که پس از سی سال دیگر پایان خواهد پذیرفت، تغییرات بزرگی در طرز زندگانی و بازرگانی خود بدهد و برای کوشش و پیشرفت های نوینی، آماده گردد.

سرانجام کشور ما، روزی که بسیار هم دور نیست، باید بجای فروش نفت، راههای دیگری پیش گیرد و بر تولید کشور و صادرات آن بیفزاید، تا بتواند زندگانی عمومی و ثروت ملی را بسطح بالاتری برساند.

بفرض اینکه کشور ایران با فروش سالی سی یا چهل میلیون تن نفت و فروش ثمر کار یکصد یا دو صد هزار کارگر ایرانی که در آن صنعت کار میکنند، چندین دهه ملیوی دلار پول هم گرفت بدست آورد.

ولی باید پرسید از این پول تاکنون چه معجزه ای جز پرداخت حقوق کارمندان و خرید سالی شصت هفتاد هزار تن شکر کسری کشور و خرید اسلحه و کهنه وارد کردن دیگر نیازمندیها انجام شده و سپس خواهد شد؟ آیا کار دولتهای بعد از شهریور و کارهای سازمان برنامه و ادارات پر عرض و طول دولتی، نوید دیگری غیر از آنچه تاکنون شده بما میدهد؟! در چنین کشوری با چنین دستگاہهای دولتی و اخلاق عمومی، چنانکه

همه می بینند و میدانند، با صد میلیون دلار عایدی سالیانه نفت، امیدواری زیاد نشان دادن و در مدت کوتاه انتظار کارهای بزرگ داشتن، خوش بینی فراوان می خواهد. متأسفانه سررشته داران و دولتهای اینکشور هم امید دشمنان و بد خواهان کشور را زیادتر میکنند و مانند دستگاه زیانمند و فاسد کننده ای، بجای خدمت بکشور، گوئی آرزوها و نقشه های دشمنان ایران را بمرحله اجرا و عمل گذاشته اند، زیرا با سهل انگاری خود هر روز بیشتر بخرابی کشور و کارهای مردم میکوشند !

مثلاً سازمان برنامه هفت ساله، چنانکه بشوخی میگویند بسازمان برنامه هفتاد ساله تبدیل شد و بجای اصلاحات و افزودن آبادانی و تقویت صنایع و بالا بردن حجم تولید کشور، بگرا ن فروشی و ساختن بازار سیاه سیمان و یا بخریدهای عجیب و غریب که داستانهای افتتاح آور سوء استفاده شرکت شیار دشت مغان و خرید پیه و گردد. د. ت آن همه جا مشهور شد، پرداخت !

مسلماً بیشتر انتقاداتی که به آقای دکتر مصدق و نهضت ملی درباره نفت میشود از قبیل اینکه چرا روزی سیصد هزار لیره از فروش نفت بکشور ایران سود نرسانید و چرا نفت ایران را نفروخت و غیره، صحیح نیست .

زیرا اگر در ۲۸ ماهه گذشته مسئله نفت بگفته بعضی «دکان سیاست بازان» شده بود و دولت ماهانه یکصد تا یکصد بیست میلیون ریال بخرکت ملی نفت کمک میکرد یا قرض میداد، میتوان گفت که نفت، این ثروت زیر زمینی کشور، بجای خود باقیمانده است سرانجام در همین سه ساله که ملت ایران پس از ملی کردن صنعت نفت در داخل و خارج، فروش قابل ملاحظه ای نداشته است، دست کم یکصد میلیون تن نفت از ذخائر خود را که باید از کنه های جنوب بیرون کشیده شده و به بهای کم فروخته میشد، برای آینده خود پس انداز کرده است !

عیب بزرگی که ممکن است در مسئله نفت بدولت گذشته گرفت این بود که ما چون بدون آمادگی کامل بجنک رفتیم، اگر چه کار بزرگی

مانند ملی شدن نفت و بیرون کردن انگلیسها از ایران، انجام گرفت ولی در فروش و مصرف نفت خود پیروزی بدست نیاوردیم . البته در نهضت ملی کردن نفت، غیر از مسائل اقتصادی، هدف مهمتر قطع ریشه نفوذ زیانمند سیاست خارجی از کشور بوده بعقیده بسیاری از مردم، نبودن نفت و عایدات آن، در مقابل از میان رفتن نفوذ سیاسی خارجی، ارزش دارد و شاید بحساب هم نمی آید! زیرا عوایدی که ما در تمام مدت بهره برداری خارجیان از نفت برده ایم، نسبت بزیانی که بترقی و رشد مملکت ما وارد آمده بسیار ناچیز است .

آقای نخست وزیر، با آنکه شما با برقراری مجدد روابط سیاسی با دولت انگلستان، کوشش کرده اید که برای فروش و بدست آوردن در آمد نفت و اصلاح کارهای اقتصادی و اجتماعی راهی باز کنید .

انصاف خواهید داد که ما در گذشته و بویژه در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ با داشتن همین درآمد دائمی که از شرکت سابق نفت می گرفتیم، کار درخشانی نکردیم .

زیرا در آن هنگام با وجود دخالت سیاسی بیگانه برداشتن هر گونه قدم مفیدی بنفع کشور و مردم غیر ممکن شده بود!

اگر در ۲۸ ماهه پس از ملی کردن صنعت نفت ما توانستیم که بر روی رودخانه کرخه بساختمان سدی آغاز کنیم، دلیلش این بود که در استان خوزستان، دیگر مأمورین انگلیسی که بجای استخراج و تصفیه و تجارت، نفت سیاست بازی و دخالت در کارهای کشور می برداختند دیگر وجود نداشتند! این سد تا پانز سال آینده (۱۳۳۳) تمام خواهد شد و نزدیک یکصد و پنجاه هزار هکتار زمین را زیر کشت قرار خواهد داد .

اگر دولت گذشته موفق شد که در ۲۸ ماهه حکومت خود با همه گرفتاریهای سیاسی و بی بولی، سد کوه رنک اصفهان را بپایان رساند و یا ساختمان سد گلپایگان را ادامه دهد،

بدان سبب بود که دولت پروائی از بیگانگان نداشت و بکار کشور پرداخته بود! اگر در آن ۲۸ ماهه فقط یکصد و پنجاه میلیون ریال بوسیله سازمان صنایع بصاحبان کارخانجات داخلی قرض داده شد. اگر بر سطح کشت چغندر قند و پنبه و توتون افزوده شد، از آن رو بود که کشور بجای پشت گرمی بعایدات نفت که از دست شرکت انگلیسی میگرفت، بکار و کوشش و بهره برداری از منابع دیگر خود پرداخته بود.

در برابر این کارها، آهایچ با خود فکر کرده اید و از خود پرسیده اید که چرا در مدت پنجاه سال اخیر دست کم در هر دو سه سال یک آبادی کوچک مانند سدهای گفته شده، در خوزستان پدید نیامد؟! البته جواب این پرسشها راشما بهتر از من میدانید و من امید -

وارم شما بحل مشکلات کشور و از آنجمله از میان بردن این گونه گرفتاریها (نفوذ بیگانگان در کارهای داخلی ایران) نایل شوید!

اکنون دوره حکومت شما به ۷ ماه رسیده و این مدت درست یک چهارم مدتی است که حکومت گذشته بر این کشور فرمانروائی کرد. محافل خارجی همه جا گفته اند که فقط در دو سال و نیم گذشته کشور ایران بین هفتصد تا یک هزار میلیون دلار بعلت تعطیل صنایع نفت خود ضرر کرده است.

ما همه امیدواریم پس از حل مشکل نفت، در ۲۸ ماهه مشابه آینده، همان طور که برای زیان کشور ما ۴۵۰ میلیون دلار بابت تعطیل تأسیسات نفت و ۶۰ میلیون دلار بابت مزد کارگران و بانصد میلیون دلار بابت فروش نفت حساب کرده اند.

منافع بالا بکشور مادر ۲۸ ماهه آینده عاید شود! (چیزی که نخواهد شد.)

متأسفانه بعلت وضع خاص و عدم وسائل و ناتوانی اقتصادی کشور

ما، اکنون حل مسئله نفت و بدست آوردن عایدی و گرداندن چرخهای اقتصادی ایران، بفعالیت و تصمیم بحریه شرکت های نفت انگلیسی یا غیر انگلیسی بستگی یافته است!

با کمال افسوس بطوریکه از هم اکنون آشکار است فروش نفت ایران جز بادست و بوسیله این سوداگران نفت جهان، انجام نخواهد شد!

ولی اینجا جای این پرسش است که آیا استقلال و آسایش و سعادت این کشور باید برای همیشه درگرو و وابسته بفعالیت بحریه شرکت نفت امپراطوری و شرکت های تابعه باشد؟

آیا ایرانیان همیشه باید بدست کمپانیهای نفت بیگانه نگاه کنند و به قسمتی از بهای نفت خود که آن شرکتها باناز و کرشمه و گرفتن تمهدنامه باو میدهند بسازند و قناعت کنند؟

بیگمان همه ایرانیان آرزوی دیگری غیر از این دارند و همانطور که باستقلال سیاسی و تمامیت ارضی خود دل بستگی دارند باستقلال اقتصادی وطن خود نیز علاقه دارند و بنا بمثل قدیمی خود: بهردونان منت دوانان نمی برند و بهمین دلیل، بدنبال راه حل های دیگری میگردند تا استقلال کشور و سر بلندی ملت محفوظ بماند.

آیا چنین راه حل هایی وجود دارد؟ مسلماً آری! امید آنست که در خلال مدتی که دولت ایران مذاکرات خود را برای حل مسئله نفت با فرستادگان پنج کمپانی نفت جهانی و سفیر کبیر دولت انگلیس «آقای استیونس» و مشاورین اقتصادی آن کشور از قبیل آقای «دنيس رایت» آغاز میکند، ماموق شویم نوشته ای درباره مسئله نفت و مطالب اقتصادی دیگر منتشر سازیم.

تهران - ۲۷ اسفندماه ۳۲

در باره حوادث دیگر

ممکن است کسانی چنین نوشته های ملایم و خورده گیریهایی نبینند و غرض را چونکه «آتشین» نیست نپسندند. ولی باید دانست که برای اکنون و آینده راه غیر از این نیست و پس از این بجای تحریک اعصاب و گفتن سخنان آتشین، باید بخاره جوئی بیچارگیها پرداخت و بازبان دلیل و منطق پیش آمد.

اگر کسانی را درس آموزگار این نیاموخته باشد، جور روزگار خواهد آموخت!

دوازده سال پیروی از راهی که بجای سود بمردم زیان رسانیده است، برای همه درس آموزنده ای است.

اکنونکه پس از دوازده سال کشور ما پیش آمدهای بزرگی را پشت سر گذاشته و در میدان حوادث سهمناک جهانی، استقلال و آزادی خود را نگهداری کرده است، نباید مانند گذشته فرصت هارا از دست داد، بلکه باید در راه منافع بزرگتری که سود کشور و هم میهنان و استقلال و آزادی خانه ما در آنست، از بسیاری تعصبات و یا لغزشها دوری کرد.

اشغال ایران از طرف متفقین، پیشامد آذربایجان و داستان نفت، هر یک شاهد اینست که اگر در این کشور مردان مطلع و سیاستمداران آزموده و ملت خواه فراوان بودند و توده چشم و گوش بسته نبود و بسود و زیان خویش میاندیشید، پیشامدهای زیانمند هرگز روی نمیداد و از کارهای نیکی همچون ملی شدن نفت، بملت سود فراوان میرسید.

در هنگام پیشامد آذربایجان و ملی کردن صنایع نفت، کسان بسیاری از نیکخواهان اینکشور بودند که گفتند و نوشتند که تند روی و تحریک احساسات چاره دردهای ریشه دار و بیماریهای چندین ساله ما نیست. زیرا مردمیکه بجای پیروی از اندیشه، دل بر هوس و آشوب می نهند و با اصطلاح درکارها بجای عقل بقلب خود مراجعه میکنند، سرانجام بجای سود زیان خواهند برد و درگیر و دار و کشاکشهای سیاسی، همیشه مقصود اصلی بدست فراموشی سپرده خواهد شد.

اگر در نیمه راه ملی شدن نفت، مبارزات داخلی پیش آمد و دشمنی

ها و کارشکنی‌ها میان رهبران نهضت پدید شد، جز نابخستگی و خودپرستی چیز دیگر نبود

اگر سرانجام (راست یا دروغ) مسئله تغییر رژیم پیش آمد و بین دولت و دربار اختلاف انداخته شد، چیزی نبود جز کوتاه نظری و بداندیشی. زیرا معلوم بود که تغییر رژیم دردی از دردهای این مملکت را کم نمی‌کرد، وضع اقتصادی کشور را تغییر نمیداد و مشکل نفت (مسئله بزرگ حیاتی ایران) را که در ۲۸ ماه زمامداری حکومت گذشته همه چشم‌ها بدان دوخته شده بود حل نمیکرد. بلکه این کارها بر مشکلات داخلی می‌افزود و گرفتاری‌ها و تحریکات راه‌رچه بیشتر می‌کرد و شاید کشور ما را که چهار راه غرب و شرق است و دول بزرگ جهان بسر نوشت آن علاقمندند، با شوب و جنگ داخلی میکشاند.

در آن میان بخاطر نفت، استقلال کشور هم از دست می‌رفت. سهل است در اثر جنگ و آشوب، خود مردم نیز که همه این کارها بخاطر آنهاست از میان می‌رفتند! در آن هنگام چقدر جای افسوس و پشیمانی بود که ما بهره‌نا یافته، سرمایه‌هم از دست میدادیم!

آیا عنوان آنهمه اختلافات در آن هنگامه‌ایکه ایران بادولتی بیگانه بر سر نفت کشاکش داشت، بسود کشور بود؟

آیا احساسات و نیروها، یک‌یکه از توجه بمسائل اصلی زندگی ملت‌ما و اصلاحات اساسی و مبارزه نفت منحرف شده و بسوی اختلافات داخلی سوق داده میشد جز ناکامی و بدبختی‌های تازه چیز دیگری ببار می‌آورد؟

از هر نظر که بخواهیم جواب دهیم پاسخ منفی است و بر این پاسخ کوتاه در چنین مجال کم چیز دیگری نمی‌توان افزود.

پیشامد آذربایجان که با استفاده از اشغال متفقین و حمایت دولت‌های بیگانه پدید آمده بود، مگر نه آن بود که اگر بجائی می‌رسید در جنوب و شرق و غرب همه جا ایالات خود مختار ساخته میشد و با آن نفوذ بیگانه و عقب ماندگی عمومی که در این کشور هست، هر بخشی از میهن ما زیر نفوذ و نظارت یکی از دول بزرگ یا حکومت‌های دست‌نشانده آن‌ها در می‌آمد. آنوقت نه از استقلال و نه از آزادی و نه از ایران و نه از نفت و نه از دیگر سرمایه‌ها

وافتخارات این کشور چیزی باقی نمی ماند .
اگرچه خیزش آذربایجان در آغاز بنام مخالفت با ظلم و تعدی مامورین دولت و یا نوید آذربایجانیان با اصلاحات اساسی آغاز شد. ولی آیا میتوان آن استقلال طلبی های بچه گانه و یا خواستن زبان ترکی و هواداری بی اندازه ای که از سیاست دولتهای بیگانه می نمودند و دشمنی فراوانی که با حکومت مرکزی نشان میدادند، ندیده گرفت ؟!

این اشتباهات ، این بسی اندیشگی ها و این بی سیاستی ها و این احساسات لجام گسیخته که هیچ جثائی را منزلگاه نمی شناسد و تا سرحد جنون پیش می تازد ، ای بسا آرزوها را که خاک کرده است !
مارا چه شده که در چنین کشور نا آبادان و نیازمندی زندگی کنیم ، از درد های خود و گرفتاریهای خویش غافل باشیم ، از خود بد بگوئیم و در صدد علاج اساسی کار خود نباشیم ؟!

نان خود خوردن و تملق همسایه نیرومند گفتن و چشم بحوادث آنور مرزها و دریاهادوختن هر چند که ضرور باشد ولی اگر مارا از بدین زیر پای خویش باز دارد و کشور را بلب پر تگاه برساند از نیکخواهی و مردم دوستی و آزادگی و عقل بدور است !

اگر درد ورنج امروز و دیروز و بدبختی های پارینه مارا از خواب غفلت بیدار نکرده باشد، آینده برای بیدار کردن ما حوادث سهمگین تری با خود همراه خواهد آورد. ولی شاید آن هنگام بدن نا توان مسافران آزمایش سخت را بانفس جان بخش یکباره بیابان رساند !
تعصب و لجاجت و سختگیری و قانون شکنی چیزهاییست که ما باید از آنها بسیار دور باشیم و مصالح کشور را بویژه در این روزها باید بالاتر از پول اندوزی و کینه توزی بدانیم .

اگر در باره مردمیکه این روزها دچار بدگمانی و اشتباه کاری دستگاه دولت میشوند یا بی گناه بزندانها و تبعیدگاهها فرستاده میشوند ، قانون اجرا نمیشود ، این بحال کشور و آنچه « مصالح عالیه » نامیده میشود سودمند نیست .

آری سودمند نیست که مردمی از کشور خود دستگاه دولت زیان بینند

وزندگانی و خانواده آنها از هم بپاشد. چه بهتر که دولت از سختگیریها کم کند و بجای قانونهای نظامی، قوانین دیگر را برای رسیدگی بکارهای مردم بمیان آورد.

اگرچه کسانی که امروز از تندرویهای این دولت مینالند و گله می کنند، دو گذشته بکارهای خلاف قانون و تند رویهای دیگر اعتراض نکرده اند، ولی این دلیل آن نمیشود که چنین مردمی باین گناه زجر ببینند. بی گمان، هر سختی و پیشامدی که امروز برای ما پیش آید برای اینست که در گذشته تندرویها کرده ایم و قانون را شکسته ایم و بدین سبب امروز دست شکسته قانون، در حفظ و حمایت ما ناتوان مانده است!

اگر امروز متهمین قتل افشارطوس آزاد و تبرئه میگرددند و کسانی مانند آقای «ابوالقاسم بختیار» که با دولت مشروطه ماهها جنگیده آزاد است، برای آنست که قاتل رزم آرا بدون تشریفات قوانین عادی دادگستری از سوی مجلس بخشیده شد!

در کشوری که سیاست بازی جای رعایت قانون را بگیرد و بمامورین دولت و دستگاه دادگستری، چنین سرمشق هائی داده شود، تمام قوانین و اصول کشورداری با عوض شدن رئیس دولت، دیگری رنگ دیگر خواهد یافت. هر بزه کار، بعنوان حمایت از دولت مورد نظر خود، بقتل و کشتار و شورش دست خواهد زد و با آمدن حکومت تازه، گناهکاران دولت های گذشته بی گناه خواهند شد.

این کارهاست که زورگویان را بنادرستی و قانون شکنی و هر جنایت دیگر، تشویق خواهد کرد و هیچکس در هیچ جای کشور بر خودایمن نخواهد بود. همه میدانیم که هر يك از اتباع بیگانه که در کشور ایران زندگانی میکند در حمایت قانونی اینکشور است و ناچار برای هر گونه اختلاف که با اتباع یادولت ایران دارد، باید بداد گاههای ایرانی مراجعه کند. از آنجمله است اختلاف ایران با شرکت سابق نفت که در باره غرامت و رسیدگی بدعاوی ایران و شرکت انگلیسی، باید دادگاه ایرانی رای بدهد. آنچه مربوط بمطالبات ایرانست، دولت ایران باید تا کنون بداد گاههای داخلی مراجعه می کرد و تعیین اندازه مطالبات خود را از آن شرکت، خواستار میشد و آن شرکت

را بمحاکمه میخواند .

آیا با چنین نمایشهایی که دادگستری ایران میدهد ما بچنان کاری توانا خواهیم بود !

آیا بدخواهان ، این کارها را برای بی اعتبار کردن قانون و دادگستری در کشور ما نمیکنند ؟!

اینست که میگوئیم بجای کینه توزیها و خودپرستی ها باید منافع و استقلال و سرفرازی کشور را در نظر گرفت و برای دستمالی قیصریه را آتش نزد!

برخی کسان گمان میکنند که سست کردن قضاوت و قانون و یا دست بردزدن بآراء مردم در انتخابات و جلو مردم را گرفتن و هزار نیرنگ دیگر که برای محروم کردن مردم از حق انتخابات، زده میشود ، نوعی زرننگی و یا «سیاست» است . آنها گمان میکنند که زمامداران کشور های انگلستان و آمریکا و فرانسه و آلمان بقدر آنها عقل و «سیاست» ندارند ، که وکیل فرمایشی و آراء ساختگی درست کنند در حالیکه نمیدانند این کارها در ممالک دیگر از خیانت های بزرگ شمرده میشود و زمامدارانی که ادعای وطن پرستی و قانون دوستی میکنند هرگز بچنین ننگهایی تن در نخواهند داد و بملت خود خیانت نخواهند کرد .

آنها نمیدانند که هر تند روی و قانون شکنی ، سختی و خشونت های دیگر در پی خواهد داشت و بقول شاعر بزرگ خودمان فردوسی :

این درخت تلخ سرشت سرانجام میوه تلخ بیار خواهد آورد!

آری کسانیکه نهال حوادث بدرادر گذشته نشانده اند و آنها با خون و اشک و آه آبیاری و بزرگ کرده اند، از آن جز میوه های تلخ چه انتظاری میتوانند داشت ؟

برای آنکه درخت حوادث بارور نشود، باید ریشه های آنرا سوزاند یا آنرا پیوند نیکو نموده و تلخی صبر را چشید تا بر شیرین بیار آورد .

شاید بی فایده نباشد ، اگر این راه آخری را بزمامداران امروز کشور پیشنهاد کنم و آنها را از تکرار اشتباه گذشتگان بترسانم . در اینجا باید سخن خود را با گفته « آبراهام لنکلن » پیشوای

آزادمرد کشور آمریکا بیایان رسانم :
«آنان که مردم را لایق آزادی نمیدانند، خود لیاقت و شایستگی
آنها ندارند.»

«همانطور که من نمیخواهم بنده و برده کسی باشم میل نداریم
بر کسی آقائی کنم.»

پایان

چاره کار

درباره رویدادهای پنجاه ساله مشروطیت ایران و بویژه پیش آمد های دوره ۳۲ ساله آن که از کودتای سوم اسفند سال ۱۲۹۹ خورشیدی آغاز مییابد، گفتنی ها بسیار است.

کسانی که بخواهند تاریخ کشور ایران و مردم آنرا در این سی و دو ساله روشن گردانند و علل و اسباب وقایع سیاسی گوناگون و پس افتادگی انبوه مردم را دریابند، توانند از مدارک و اسناد و نوشته ها و روزنامه های این دوره که بفراوانی یافت میشود سود جوئی کنند.

نویسنده، در این کتاب غرض تاریخ نویسی و وقایع نگاری نداشته است. زیرا چنان کاری، فرصت بیشتر، آگاهی فراوان تر و محیط اجتماعی آرام و امن تری میخواهد. نمونه هایی که در این کتاب، از پیش آمدهای اخیر ایران آورده شده، سرگذشت و زندگانی زمامداران و خلاصه تاریخ روزگار آنان که از تاریخ کشورهای بیگانه برداشته شده است، همه برای نشان دادن نتایج اجتماعی آن حوادث و سود و زیانهای است که از اشتباه و استبداد فرمانروایان و پادشاهان، به مردم کشورهای گوناگون رسیده است. در این جا هر بیش آمدی در ترازوی سود و زیان اجتماعی بسنجش گذارده شده و با بررسی در حال کشور ایران و مردمش، راه رهایی این توده در رواج آزادی و فرهنگ و استقلال فردی و ملی شناخته شده است. در این کتاب تا آنجا که میسر بوده، زیان های استبداد و خود کامگی و قانون شکنی گفته شده است. بزبانهایی که از پایمال کردن حقوق مردم و زور و فشار حاصل توانند شد، اشاره رفته و بی پایگی اصلاحات ظاهری و رویه کارانه نموده شده است. در این نوشته، حکومت مشروطه، برای کشور و مردم آن سودمند شمرده شده و همه، از ملت و دولت برای روان کردن چنان حکومتی در کشور ایران، خوانده شده اند.

مطلبی که یاد آوری آن را بسیار لازم میدانیم و آنرا یک چاره جوئی بجا می شماریم، آنست که برای بهبودی حال این کشور، گرایش بهیچ یک از دولت های بیگانه و اتحاد و همدستی با آنها را سودمند نمی شماریم و آنرا چاره کار و گرفتاریهای گوناگون ایران نمیدانیم.

زیرا تاکنون این را باید دانسته باشیم که سیاست بازی و دنباله روی از سیاست های جهانی کشورهای بزرگ و کمک خواستن از آنها دردهای ما را بهبودی نداده است.

آنچه چاره کار این کشور است، جز درست کردن اوضاع درهم ریخته داخلی و بالا بردن فهم و بینش و آگاهی و دانش همگانی چیزی نیست. چاره جوئی دیگری باید بروج آزادی های سیاسی و اجتماعی و آزادی ~~سیاسی~~ کسب و بازرگانی و صنعت که امروز دولت همه را بخود انحصار داده و از میان برده است، کوشید.

اگر بپذیریم که امروز دنیا بدو اردو تقسیم شده و دولتهای کمونیست در برابر کشورهای سرمایه دار ایستاده اند و سرانجام برای یکسره کردن کار دنیا بجنک - جنگ اتمی و نابود کننده جهان - خواهند پرداخت، باین نتیجه خواهیم رسید که از چنان جنگی، هیچ دولت یا ملتی بیرون نخواهد آمد.

اگر بس از چنان جنگی، مردمی هم بر جای بمانند، گمان حال جهان مانند امروز نخواهد بود و همه چیز دگرگون خواهد شد.

تنها این را میتوان پیش بینی کرد که درجهای آینده، در میان ملتها چه شکست خورده باشند و چه پیروز مند، هر ماتی بقدر لیاقت و استعداد و فهم و دانش خود، درجهای جانی خواهد یافت.

در دسته بندیهای سیاسی و نظامی جهان کنونی هم هر کشور جای خود دارد، کشورهای تپی دست و مردم نادان، با کشورهای نیرومند و مردم دانا، فرق بسیار دارند. در دسته بندی کشورهای غربی، آمریکا سر دسته و گرداننده همه کارها است و در کشورهای شرقی، شوروی. دیگر کشورهای یک بقدر توانائی و فهم و لیاقت مردمیکه در آن زندگی میکنند، کشورهای ناتوان تر از خود را بزیر فرمان و نفوذ اقتصادی و سیاسی خود دارند و آنها را زیر دست خویش ساخته اند. باید بیگمان بدانیم که بهره مندی هر ملتی از جهان، بسته بکوشش و فهم و لیاقت اوست و برای ملتهای عقب مانده، بی طرفی یادسته بندیهای سیاسی و شرکت در جنگهای بلوک شرق و غرب چاره کار آنان نیست!

شکست خوردن و پیروزی در حال آنان یکسان است و در هر حال سود جنگها نصیب ملت های بزرگ و نیرومند و بیچارگی و بدبختیها بهره کشورهای زیر دست است. کشوری که توانائی آماده کردن سپاه نداشته باشد و برای زندگی روزمره مردم خودش دست قرض بسوی کشورهای دیگر دراز کند از خود اراده و استقلالی نخواهد داشت. چنانکه در دو جنگ جهانی اخیر دیده شد، نمایندگانش را با انجمن صلح نخواهند پذیرفت و با آنکه کشورش را اشغال کرده و بجای کمک، دارائی او را غارت خواهند کرد و سپس با وعده و اعلامیه باو دستگیری خواهند نمود!

چنین بنظر میاید که امروز بجای دنباله روی از کشورهای دیگر باید بدنبال سرنوشت خود رهسپار شویم و سا کوشش خستگی ناپذیر، بدرست کردن حال خود پردازیم و هیچ چاره ای بجز ساختن کشوری آباد و آزاد و مستقل و مردمی دانا و هنرمند و با فهم و دانشمند نداریم.

شما دل بچه خوش کرده اید و بچه چیز خود شقیفته شده اید؟ ملت هائی که در کار خود در مانده اند نه برای دوست سودی خواهند داشت و نه برای دشمن زیانی!

شرکت سهامی چاپ کهنر

آخرى درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرا نہ لیا جائیگا۔

- کچھ نکتے
- ۱۔ اگر کوئی شخص اپنے آپ کو مسلمان کہتا ہے مگر اس کا دل نہیں ہے تو وہ کافر ہے۔
 - ۲۔ مسلمانوں کو چاہیے کہ وہ اپنے آپ کو مسلمان کہیں اور اپنے آپ کو کافر نہ کہیں۔
 - ۳۔ مسلمانوں کو چاہیے کہ وہ اپنے آپ کو مسلمان کہیں اور اپنے آپ کو کافر نہ کہیں۔
 - ۴۔ مسلمانوں کو چاہیے کہ وہ اپنے آپ کو مسلمان کہیں اور اپنے آپ کو کافر نہ کہیں۔
 - ۵۔ مسلمانوں کو چاہیے کہ وہ اپنے آپ کو مسلمان کہیں اور اپنے آپ کو کافر نہ کہیں۔
 - ۶۔ مسلمانوں کو چاہیے کہ وہ اپنے آپ کو مسلمان کہیں اور اپنے آپ کو کافر نہ کہیں۔
 - ۷۔ مسلمانوں کو چاہیے کہ وہ اپنے آپ کو مسلمان کہیں اور اپنے آپ کو کافر نہ کہیں۔
 - ۸۔ مسلمانوں کو چاہیے کہ وہ اپنے آپ کو مسلمان کہیں اور اپنے آپ کو کافر نہ کہیں۔
 - ۹۔ مسلمانوں کو چاہیے کہ وہ اپنے آپ کو مسلمان کہیں اور اپنے آپ کو کافر نہ کہیں۔
 - ۱۰۔ مسلمانوں کو چاہیے کہ وہ اپنے آپ کو مسلمان کہیں اور اپنے آپ کو کافر نہ کہیں۔

